

پرسشهای فقهی

شاه سلطان حسین صفوی

از آقا جمال خوانساری (۱۱۲۳)



پیشگفتار
رسول جعفریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرسشهای فقهی شاه سلطان حسین صفوی

از آقا جمال خوانساری (۱۱۲۲م)

(الأسئلة السلطانية)

برگوشن

رسول جعفریان

۱۳۹۶

سرشناسه	: آقاجمال خوانساری، محمدبن حسین، -۱۱۲۵ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: پرسشهای فقهی شاهسلطان حسین صفوی از آقاجمال خوانساری (۱۱۲۲ م): اسئله السلطانیه/ [مصحح] رسول جعفریان.
مشخصات نشر	: قم: نشر مورخ، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۰ ص
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۶-۹۷۶-۹
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه
موضوع	: فقه جعفری -- قرن ۱۲ ق. -- پرسشها و پاسخها
موضوع	: Islamic law, Ja'fari -- ۱۸th century -- Questions and answers
شناسه افزوده	: حسین صفوی، شاه ایران، - ۱۱۴۰ ق.
شناسه افزوده	: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -، مصحح
شناسه افزوده	: Jafariyan, Rasul
رده بندی کنگره	: BP ۱۸۳ / ۷۴
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷ / ۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۷۴۹۶۳۳



پرسشهای فقهی شاه سلطان حسین صفوی از آقا جمال خوانساری

به کوشش: رسول جعفریان

استاد دانشگاه تهران

چاپ اول ۱۳۹۶

تیراژ: ۵۰ نسخه

نشر مورخ ۰۲۵۳۷۷۳۱۳۵۵

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۶-۹۷۶-۹

قیمت ۱۷۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه مصحح.....	۹
در باره آقا جمال خوانساری.....	۹
اسئله سلطانیه یا پرسش های شاهانه: نسخه ما.....	۱۴
سلاطین صفوی و مسائل فقهی.....	۱۶
آقا جمال مرجع شاه سلطان حسین صفوی.....	۱۷
در باره محتوای این رساله و ارزش تاریخی آن.....	۱۹
سخن پایانی.....	۳۲
پرسشهای فقهی شاه سلطان حسین از آقا جمال خوانساری (الاسئلة السلطانية)..... ۳۵	
مقدمه.....	۳۵
[۱]- [مسأله در باب ارث زوجه، آیا از زمین و خانه هم نصیبی دارد؟].....	۳۹
[۲]- [مسأله در باب نذر بندگان پس از مرگ].....	۴۰
[۳]- [مسأله در باب وصی شدن عبد «بنده»].....	۴۰
[۴]- [آیا عمل به وعده های معمول میان مردم واجب است؟].....	۴۱
[۵]- [مسأله در باب نذر بی شرط].....	۴۲
[۶]- [ایمان پدران پیامبر (ص) و ابوطالب].....	۴۲
[۷]- [مسأله در باب تربت امام حسین (ع)].....	۴۴
[۸]- [مسأله در باب وصی شدن شخص و رد کردن آن توسط او].....	۴۵

- [۹]- [مسأله در باب قسامه]..... ۴۵
- [۱۰]- [مالکیت سرکوهی ها از درختان و گیاهان] ۴۸
- [۱۱]- [مسأله در باب وطی کنیز زوجه بدون اذن او و حکم فرزند]..... ۴۹
- [۱۲]- [حکم غلامان خصی شده از سوی حکام گرجستان]..... ۵۰
- [۱۳]- [مسافت لازم در قصر نماز و برخی دیگر از احکام مسافر] ۵۲
- [۱۴]- [مسأله در باب دفن میت در قبر مردگان]..... ۵۴
- [۱۵]- [چند مسأله متفرقه در باره آب و حمام و...]..... ۵۴
- [۱۶]- [مسأله در باب تیمم در وقت بی آبی یا کمبود آن]..... ۵۵
- [۱۷]- [مسأله در باب حکم اذان گفتن برای نماز عصر و عشا در وقت جمع خواندن]..... ۵۶
- [۱۸]- [در باره وقت تیمم] ۵۶
- [۱۹]- [حکم دیدن فضله موش در برنج یا گندم]..... ۵۶
- [۲۰]- [ظرف نیم خواره موش و سگ] ۵۷
- [۲۱]- [احکام بیع با زنان و کودکان و برخی از احکام بیع]..... ۵۸
- [۲۲]- [خمس و برخی از احکام آن]..... ۵۹
- [۲۳]- [در باره برخی از اوزان و مقادیر]..... ۶۰
- [۲۴]- [مسأله در باب وقت جدا کردن زکات] ۶۰
- [۲۵]- [مسأله در باب عدّه متعه]..... ۶۱
- [۲۶]- [مسأله در باره ارث: یک مورد خاص]..... ۶۱
- [۲۷]- [در باره سلوک مالک با عبد و کنیز]..... ۶۲
- [۲۸]- [حکم پولی که در خانه کلبعلی یوز باشی یافت شده]..... ۶۷
- [۲۹]- [چند مسأله در باب آب کر و حیض]..... ۶۸
- [۳۰]- [مسأله در باب اجاره] ۷۱
- [۳۱]- [مسأله در باره حج] ۷۲
- [۳۲]- [حکم قمار و شطرنج] ۷۳
- [۳۳]- [مسأله در ارث، مورد خاص]..... ۷۶

فهرست مطالب

۷

- ۳۴]- [مسأله در ارث زنی که از شوهرش فرزند دارد]..... ۷۷
- ۳۵]- [در باره ارث از غلامان]..... ۷۷
- ۳۶]- [مسأله در باب فروش مال وقف]..... ۷۸
- ۳۷]- [مسأله در باره مصرف درآمد موقوفه]..... ۷۹
- ۳۸]- [سوال در باره عصمت اهل بیت علیهم السلام]..... ۸۰
- ۳۹]- [مسأله در استحاضه]..... ۸۳
- ۴۰]- [مسأله در مهر]..... ۸۴
- ۴۱]- [مسأله در باره تاریخ ولادت امام علی علیه السلام]..... ۸۵
- ۴۲]- [مسأله در ارث]..... ۹۰
- ۴۳]- [مسأله در تولیت در وقف]..... ۹۰
- ۴۴]- [مسأله در وصایت]..... ۹۲
- ۴۵]- [حکم یافتن شدن سکه در یک زمین یا خرابه]..... ۹۴
- ۴۶]- [مسأله در فروش مال وقف]..... ۹۵
- ۴۷]- [مسأله در باب توبه و صیغه آزاد کردن بنده]..... ۹۶
- ۴۸]- [مسأله در باره مضاربه]..... ۹۷
- ۴۹]- [مسأله در ارث زوجه]..... ۹۷
- ۵۰]- [مسأله ادای قرض با پول شبهه ناک]..... ۹۸
- ۵۱]- [مسأله قرض گرفتن از هندی‌ها و اداء کردن با مال شبهه ناک]..... ۹۹
- ۵۲]- [مسأله حبوۃ]..... ۱۰۰
- ۵۳]- [مسأله در باب ریختن آب روی دست در وضو]..... ۱۰۱
- ۵۴]- [استفاده از قبله‌نماهای جدید]..... ۱۰۳
- ۵۵]- [مسأله در باب نقد و جوب عینی نماز جمعه]..... ۱۰۳
- ۵۶]- [نماز در لباس گرفته از پوست سنجاب]..... ۱۰۶
- ۵۷]- [مسأله در باب ولاء عتق]..... ۱۰۷
- ۵۸]- [مسأله در باب قسم دادن اهل ادیان دیگر]..... ۱۰۷

- ۱۰۹] - [۵۹] - [مسأله در باب وقف: چه چیزهایی را می شود وقف کرد] ۱۰۹
- ۱۰۹] - [۶۰] - [در باره نسب امام زاده احمد] ۱۰۹
- ۱۱۰] - [۶۱] - [حکم زری که از زیر خاک بدست آمده است] ۱۱۰
- ۱۱۰] - [۶۲] - [مسأله ارث زوجه بدون ولد] ۱۱۰
- ۱۱۱] - [۶۳] - [مسأله در ارث] ۱۱۱
- ۱۱۱] - [۶۴] - [مسأله در حقایق حاشیه نشین های رودخانه ها و نهرها] ۱۱۱
- ۱۱۲] - [۶۵] - [مسأله زکات در ماترک یک متوفی] ۱۱۲
- ۱۱۲] - [۶۶] - [مسأله در باره دایگی مادر و دختر نسبت به یک طفل] ۱۱۲
- ۱۱۳] - [۶۷] - [مسأله در باب مال موقوفه و کاربری آن در مورد وقف] ۱۱۳
- ۱۱۴] - [۶۸] - [مسأله در باب نقره ای که از خاک معدن کرمان بدست آمد] ۱۱۴
- ۱۱۵] - [۶۹] - [در باره اسامی و القابی که برای برخی سوره قرآنی در نوشته ای بوده] ۱۱۵
- ۱۱۷] - [۷۰] - [در باب آداب ناخن گرفتن و وقت آن] ۱۱۷
- ۱۱۹] - [۷۱] - [آیا در تحقق نذر، وجود شرط، شرط است؟] ۱۱۹
- ۱۲۲] - [۷۲] - [شرحی در باب احادیث رعد و برق و باران و مقایسه با آرای حکما] ۱۲۲
- ۱۲۵] - [۷۳] - [مسأله در باب انگشتری در دست] ۱۲۵
- ۱۲۷] - [۷۴] - [مسأله در باب ظرف مسی نجس که سفید کرده اند] ۱۲۷
- ۱۲۹] فهرست منابع ۱۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مصحح

در باره آقا جمال خوانساری

جمال الدین محمد خوانساری (م یکشنبه دوم رمضان ۱۱۲۲) - فرزند آقا حسین خوانساری (م اوّل رجب ۱۰۹۸) فیلسوف و فقیه - یکی از عالمان دقیق النظر است که همزمان در فقه و فلسفه و اجتماعیات ورودی تمام عیار داشت. این روش علمی، همان سنت مدرسی ریشه دار از پیش و پس از روزگار صفوی - این بار با صبغه شیعی - در ایران وجود داشت، و آقا جمال و پدرش در این مسیر بودند. البته تفاوت آقا جمال با پدر در این بود که اگر پدر فیلسوف فقیه و ادیب بود، آقا جمال، فقیه فیلسوف بود. آقا رضی الدین محمد خوانساری، برادر کوچکتر آقا جمال هم در همین خط بود، اما در سن جوانی و پیش از برادر درگذشت. از وی نیز آثاری برجای مانده که یکی نیت صادقه (کتابت در ۱۱۱۲، نسخه مرعشی، ش ۱۲۰۹۶) است.

آقا جمال فقیهی مسلط به مبانی، با نگاهی نافذ و در عین حال محتاط بود. همزمان، متخصص در کلام و فلسفه و آشنای با میراث فلسفی بود، و به رغم این که روزگار وی، تا حدودی در اختیار اخباریان بود، او همچنان پای بند سنت‌های مدرسی کهن در جامعه شیعی می‌بود. حاشیه وی بر شرح لمعه و نیز

حاشیه او بر شفای بوعلی که هر دو در کنار این کتاب‌ها در چاپ سنگی آنها آمده، پس از وی نامش را نگاه داشته و سبب آشنایی مداوم طلاب علوم دینی با این شخصیت فکری در حوزه فقه و فلسفه بوده است.

از نظر اجتماعی، جز این که می‌دانیم فردی فوق العاده اجتماعی و مرتبط با مردم و حکومت است، دستی هم در نگارش آثار مردمی و عامیانه داشت که نمونه آن همین عقاید کلثوم ننه است، و هر چند گفته شده این اثر به او منسوب است، اما با شناختی که از وی داریم می‌دانیم که به شخصیت او نزدیک است. داستان‌های طنزی که از وی تا دو قرن و حتی برخی از آنها تا به امروز بر سر زبان‌هاست، مؤید آن است که این اثر متعلق به خود اوست. مردی خوش ذوق که به راحتی می‌توانست قلمش را در چندین حوزه مختلف، به حرکت درآورد. یکی از رایج‌ترین شوخی‌های وی که بیشتر طلبه‌ها آن را از حفظ دارند، در حواشی مهم آقا جمال بر شرح لمعه، در باب تشخیص جنازه کفار از مؤمنان در میدان جنگ آمده است! چیزی که اینجا نمی‌شود بیان کرد. شماری دیگر از طنزهای شیرین که تا چند ده سال بعد از وی در اصفهان و شهرهای دیگر در میان علما و مردم شهرت داشت، در کتاب کشکولی با عنوان فوائد علیه آمده که بنده گزارشی از آن اثر نوشته و این حکایات را در آنجا آورده‌ام. (مقالات رسالات تاریخ، دفتر چهارم، تهران، ۱۳۹۶).

فارغ از اینها، پدر و پسر، چهره‌های سیاسی و نزدیک به حکومت صفوی بودند. آقا حسین، در دوران شاه سلیمان بسیار به او نزدیک بود و این امتیاز را داشت که نثرش بسیار ادیبانه بود و منشآت مهمی از وی با نسخه‌های بسیار فراوان بر جای مانده است. به همین دلیل، نامه‌های سیاسی سلطان را می‌نوشت، نامه‌هایی به فارسی و عربی که شماری از آنها به عنوان دستور انشاء و طبعا اسنادی ارزشمند از دوره صفوی در متون ترسّل باقی مانده است. ظاهراً آقا

جمال، در این زمینه دستی نداشت، اما و در عین حال، از آثار برجای مانده وی مشهود است که نثری روان و نرم دارد. محبوبیت آقا حسین برای شاه سلیمان تا آن اندازه بود که پس از درگذشت، بنایی بر مزار وی در تحت فولاد ساخته شد، و پس از درگذشت فرزندش در ۱۱۲۲ - که تاریخ دقیق فوت او دقیقاً همین است نه ۱۱۲۵ که مکرر در مکرر به غلط در فهرس تکرار می‌شود - وی را نیز کنار پدر دفن کردند، و امروز به نام تکیه خوانساری‌ها، مزار است.

اصفهان دوره آقا جمال، چهره‌های زیادی دارد که معروف‌ترین آنها علامه مجلسی است که در رمضان سال ۱۱۱۰ درگذشت. نماز میت علامه مجلسی را آقا جمال در جامع عتیق اصفهان خواند. (دو گفتار، محمد علی روضاتی، قم، کتابخانه تاریخ، ۱۳۷۸، ص ۶۱). همان جا از یک منبع خطی معاصر نقل می‌کند که در وصف آقا جمال نوشته است: الفاضل المحقق، و العالم المدقق، وحید عصره، و فرید دهره، السابق فی مضمار الفضل و الکمال جمیع الأقران و الامثال، المولی جمال الدین محمد الخوانساری (دو گفتار، ص ۶۱ - ۶۲). افندی هم او را «عالم فاضل حکیم محقق مدقق معاصر» نامیده است (ریاض: ۱/ ۱۱۴).

این زمان، شماری از افراد خاندان خاتون آبادی معروف و مشهور بودند و آثار فراوانی از آنان برجای مانده است. زمانی که شاه سلطان حسین مدرسه چهارباغ را ساخت، ملا محمد باقر خاتون آبادی به عنوان ملامباشی و مدرس آن مدرسه تعیین شد. با این حال، می‌دانیم که آقا جمال خوانساری، زیدگی خاصی داشت و گویا خود تمایل به این کار نداشت. از همین استفتاءات، چنین بر می‌آید که شاه، مسائل فقهی و حتی کلامی خود را از وی می‌پرسیده است. البته شاه سلطان حسین، با بیشتر علما مرادده داشت و از هر کدام آنها درخواستی می‌کرد و در پی این درخواست‌ها بود که شماری کتاب در علوم دینی این دوره تألیف شد. فضای این دوره را می‌توان در وقایع السنین و الاعوام (تهران، ۱۳۵۴) از

میر عبدالحسین بن میر محمد باقر حسینی خاتون آبادی (۱۰۳۹ - ۱۱۰۵) دریافت. اطلاعات بعدی در این کتاب، توسط یکی از بازماندگان وی، بر آن افزوده شده که آنها نیز در انعکاس وضع این دوره ی ارزشمند است. مطالب این بخش در باره آقا جمال، بسیار عالی و دقیق و نشانگر ارتباط بسیار نزدیک او با شاه صفوی است. بنده در مقدمه رساله نماز جمعه وی (چاپ شده در دوازده رساله فقهی در باره نماز جمعه از روزگار صفوی، قم، ۱۳۸۱، ص ۶۸۰) چنین نوشتم:

درباره برخی از جزئیات زندگی وی، به ویژه ارتباطش با دستگاه حکومتی صفوی، اطلاعات پراکنده اما با ارزشی را در کتاب وقایع السنین و الاعوام می توان یافت. حضور آقا جمال خوانساری در جریان بر تخت نشستن شاه سلطان حسین صفوی (ص ۵۵۰)، شرکت وی در مشاوره با شاه برای انتخاب شیخ الاسلام وقت اصفهان در سال ۱۱۱۵ که منجر به انتخاب میر محمد صالح خاتون آبادی شد (ص ۵۵۴-۵۵۵)، همراهی آقا جمال و میر محمد باقر خاتون آبادی با شاه سلطان حسین در سفر به مشهد مقدس در سال ۱۱۱۹ (ص ۵۵۶) اعطای خلعت به وی و میر محمد باقر و میر محمد صالح در ربیع الثانی سال ۱۱۲۰ (۵۵۸) و خبر در گذشت آقا جمال در ذیل رخدادهای سال ۱۱۲۲ از آن جمله است. گفتنی است که وقتی مدرسه سلطانی یا چهار باغ اصفهان در سال ۱۱۲۲ افتتاح شد و میر محمد باقر خاتون آبادی به عنوان مدرس آن و نخستین ملامباشی تعیین شد، وی از باب احترام به آقا جمال از ایشان خواهش کرد تا درس را آغاز کند که او هم آغاز کرد و خاتون آبادی آن را ادامه داد. مؤلف کتاب وقایع السنین همچنین از نقش میر محمد باقر و آقا جمال در تأیید و ترجیح تاریخ ۱۳ رجب برای تولد امام علی (ع) بر هفتم شعبان و شرکت آنان در جشن شاهانه شب ۱۳ رجب همان سال سخن گفته است [وقایع الاعوام، ۵۵۲-۵۶۹].

شرح حال تفصیلی این پدر و پسر در کتاب «دانشمندان خوانسار» [قم، ۱۳۷۸]، از منشورات کنگره آقا حسین خوانساری آمده و نیازی به تکرار ندارد. آنچه در باره آقا جمال در کتب تراجم و فهارس آمده، در بخش سوم کتاب دانشمندان خوانسار (صص ۱۸۵ - ۲۳۰) آمده است. همچنین میراث نوشتاری آقا جمال خوانساری، ضمن آثار متعددی از وی برجای مانده است، آثاری که شماری از آنها در سال ۱۳۷۸ در جریان برگزاری کنگره بزرگداشت آقا حسین خوانساری منتشر شد. برخی هم از پیش چاپ شده بود. هرچند و اکنون پس از نزدیک بیست سال، بایستگی یک بار دیگر در متون یافت شده، آثار وی را فهرست کرد.

در میان آثار چاپ شده، کتابی تحت عنوان رسائل، شامل شانزده رساله از وی منتشر شد (قم، ۱۳۷۸). شماری از آنها آثار فلسفی، و برخی حدیثی و فقهی بود. بسیاری از این آثار، به نام شاه سلطان حسین و در پاسخ به برخی از پرسش‌های او بوده است. از آن جمله رساله نماز جمعه اوست که وی رأی و سنت فقهای مجتهد قدیمی شیعه را در این باره دنبال کرده و قائل به وجوب تحییری است، در حالی که اغلب فقیهان اخباری این دوره، قائل به وجوب عینی بودند. به عبارت دیگر او تعلق به سنت اجتهادی در این باب دارد. وی در مقدمه با گفتن این جمله «در این وقت که خاطر ملکوت ناظر، تعلق تمام به تحقیق مسأله نماز جمعه در زمان غیبت که از مهات مسائل شرعی و معظمت مطالب فقهیه است، گرفته...» شرح می‌دهد که به خاطر امر شاه، این رساله را نوشته است. نسخه‌های برجای مانده از این رساله، نشان می‌دهد که یک بار به نام شاه سلیمان و بار دیگر به نام شاه سلطان حسین، مُصدّر شده است. البته او در همین شرایط، به دانش حدیث نیز توجه داشت و شرح مفصل وی بر عُرّة الحکم که در شش جلد منتشر شده، در اصل توسط او و به درخواست شاه سلطان حسین نوشته

شده است. (جلد سوم این اثر را در سال ۱۱۱۳ و در وقت سفر حج تمام کرده است: نسخه مرکز احیاء: ش ۲۱۱۶)

در مقدمه همان رسائل شانزده گانه (صص ۹ - ۱۲)، بر اساس فهرست‌های موجود، از ۴۶ متن کوتاه و بلند به عنوان تألیفات آقا جمال یاد کرده که برخی اجازه یا وقفنامه و شماری نیز کتاب و رساله است.

اسئله سلطانیه یا پرسش‌های شاهانه: نسخه ما

طرف دیگر این مکاتبات یا به عبارتی سائل، شاه سلطان حسین صفوی، نهمین پادشاه صفوی است که بین سالهای ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ سلطنت کرد، و عاقبت در چنگ افغان‌ها افتاده، پس از پنج سال اسارت، در روز سه شنبه ۲۲ محرم ۱۱۴۰ کشته شده، جنازه‌اش برای دفن به قم منتقل شد. [روایت دقیق این ماجرا را بنگرید در: دومین دو گفتار، محمد علی روضاتی، اصفهان، ۱۳۸۶ صص ۷۲ - ۷۸] در میان شاهان صفوی، وی از این جهت که رفتار و منش و فکرش به طلبگی نزدیک و از سیاستمداری دور است، شناخته می‌شود. این زمان، سلطنت صفوی، روی ارکان گذشته استقرار و تداوم داشت، و البته اگر افغان‌های قندهاری نمی‌آمدند، ممکن بود دهها سال دوام بیاورد، اما حمله آنان، در وقت نبود یک سیاستمدار نیرومند، زمینه سقوطش را فراهم کرد. این سقوط، معلول عوامل بیشماری از زاویه دید اقتصادی و سیاسی و نظامی و حتی قومی و فرهنگی بود، اما به هر روی، نبود یک رهبر نیرومند و سیاستمدار، سبب شد تا کسی نباشد اوضاع را مدیریت و بحران‌ها را مهار کند. در مقابل، شاه سلطان حسین، به امور دینی و علمی طلبگی علاقه مند بود. او مرتب از علما می‌خواست تا آثاری در زمینه‌های مختلف بنگارند. همچنین پرسش‌هایی را مطرح می‌کرد تا پاسخ دهند. او مشوق علمای اخباری این دوره برای نگارش در

زمینه‌های مختلف دینی بود، به همین دلیل، دهها بلکه بیشتر، کتاب به وی تقدیم شد. (بنگرید: مقالات تاریخی، رسول جعفریان، مقاله «تقدیم نامه نویسی در دیباچه کتابها»، قم، دلیل ما، ۱۳۸۷، صص ۸۶ - ۹۶). در دوره شاه سلطان حسین، علوم دینی، رشد بسیار زیادی کرده و مدارس فراوانی با وقف از طرف شاهزادگان، خواجگان و خود شاه، ساخته شد. در نتیجه آثار زیادی در حوزه دینی نگاشته شد که از یک سو، بر حجم مطالعات اسلامی و شیعی افزود و از سوی دیگر، فکر دینی را به سمت و سوی خاصی برد. آقا جمال و پدرش دو تن از عالمان برجسته این دوره هستند که نقش مهمی در شکل دینی به فرهنگ شیعی این دوره دارند.

از میان تألیفات آقا جمال، عنوانی که با مجموعه استفتاءات حاضر نزدیک باشد، رساله‌ای است که از آن به عنوان الأسئلة السلطانیه یاد شده است. آقابزرگ در طبقات اعلام الشیعه (الکواکب، ص ۱۴۸) از این رساله یاد کرده، و در ذریعه، در معرفی آن نوشته است: حدود دویست مسأله که شاه سلطان حسین از جمال الدین خوانساری پرسیده و در مجموعه‌ای از رسائل آقا جمال در «مکتبه سیدنا الحسن صدر الدین» با کتابت ۱۱۲۱ موجود است. (ذریعه: ۸۴/۲). به احتمال، این می‌تواند همین رساله‌ای باشد که ما در اینجا تقدیم خوانندگان عزیز خواهیم کرد، هرچند این مجموعه شامل ۷۴ مورد استفتاء است. در فهرستواره دنا، چنین مدخلی نیست و معنایش این که با این نام، نشانی از آن در ایران نبوده است.

اما نسخه‌ای که مورد استفاده ماست و البته نام الأسئلة السلطانیه ندارد، رساله‌ای است در مجموعه محمد مینا که بنا به اظهار فهرست نویس، شامل ۴۲ رساله است، و رساله چهل و یکم آن با عنوان «مسائل فقهی» همین متن حاضر می‌باشد. در توضیح آن نوشته شده: پاسخ به پرسش‌های فقهی حاکمان صفوی

است. بر اساس همان توضیح، بیشتر رساله‌های این مجموعه سال ۱۱۲۱ نوشته شده اما افزودن رساله‌هایی به آن تا سال ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، و ۱۱۵۲ ادامه داشته است. (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۴۸، تهران، ۱۳۹۱، ص ۳۱۰). بخشی از رسائل این مجموعه متعلق به آقا جمال و خانواده اوست: اختیارات الایام، به نام شاه سلیمان صفوی، رساله در نیت، رساله نماز جمعه، رساله جبر و اختیار، شرح احادیث طینت، رساله در خمس، اصول دین، شرح حدیث بیضه از آقا جمال، مائده سماویه و شرح حدیث مناظره (از آقا رضی خوانساری)، منشآت از آقا حسین خوانساری. شماری از آن رسائل نیز متعلق به میرزا محمد بن حسن شیروانی (م ۱۰۹۸) و باقی از دیگران از مجلسی (هم پدر و هم پسر) و دیگران است. رساله مورد نظر ما که در این مجموعه با عنوان «مسائل فقهی» از آن یاد شده، از فریم ۳۶۰ آغاز شده تا فریم ۳۸۳ ادامه می‌یابد. بدین ترتیب ما عجلالتا این رساله را همان اسئله سلطانیه می‌نامیم تا آن که نسخه نجف بدست آید. شماره‌هایی که در گروه در داخل متن آمده، از ۳۶۰ تا ۳۸۳ مربوط به فریم‌های نسخه خطی مورد استفاده است.

سلاطین صفوی و مسائل فقهی

در باره رابطه شاهان صفوی با علمای وقت، از زاویه پرسش مسائل فقهی، می‌توان به متون زیادی اشاره کرد. در همین ذریعه و با همین نام «الاسئلة السلطانیه» به رساله‌ای شامل پانزده پرسش فقهی شاه عباس اول (م ۱۰۳۸) از شیخ بهایی (م ۱۰۳۰) اشاره کرده و گفته است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه سید حسن صدر بوده است. در واقع، از ابتدای دوره صفوی، و به طور مشخص از دوره طهماسب این رابطه فقهی آغاز شده است. نگارش رساله‌ای در وسواس با نام «عقد الحسینی»، از سوی شیخ حسین بن عبدالصمد، پدر شیخ

بهایی برای شاه طهماسب (م ۱۰۸۴) نمونه مستقیمی از این نوع رابطه است. این نوع پرسش در یک تقسیم بندی کلی، شامل دو نوع مسائل می‌شد: یکی فقهی که غالباً این طور بود، و دیگری کلامی که این نیز از گذشته، مطرح بود و بسیاری از سلاطین قدیم هم مطالب کلامی و یا تاریخی - دینی و کلامی را از علمای برجسته سؤال می‌کردند.

در حوزه فقهی نیز این پرسش‌ها دو دسته بودند، یکی مسائلی که جنبه عمومی داشت، یعنی مسائل اقتصادی یا سیاسی حکومتی بود، مانند بحث‌های مربوط به نماز جمعه و وقف و غیره، دوم سؤالات خاص فقهی مربوط به مسائل شخصی مانند نماز و روزه و تیمم و... که برای هر کسی پیش می‌آمد. در هر دو زمینه نمونه‌های فراوانی در منابع تاریخی و شرح حال وجود دارد که می‌تواند به صورت منظم در یک رساله دکتری مورد بحث قرار گیرد. این نوع رابطه، بعدها در دوره قاجار هم ادامه یافت. نمونه‌هایی از «اسئله سلطانیه» از سوی فتحعلی شاه قاجار داریم که سؤالات کلامی و اعتقادی بوده و از شیخ احمد احسائی پرسیده و نسخه‌هایی از آن باقی مانده است. نمونه دیگر اسئله السلطانیه از آقا محمد خان قاجار است که چند مسأله فلسفی را از ملا علی نوری اصفهانی (م ۱۲۴۶) سوال کرده و آقابزرگ [بنگرید: ذیل مدخل الاسئله السلطانیه در ذریعه] نسخه آن را دست آیت الله خویی در نجف دیده است. بدین ترتیب، اصل این شیوه شناخته شده بوده است.

آقا جمال مرجع شاه سلطان حسین صفوی

این که مطمئن باشیم در این دوره، نظام تقلید به همین صورتی بوده که بعدها در دوره قاجاری تکمیل شد، باید بیشتر تحقیق کرد. به این معنا که هر کسی از یک مرجع، تقلید کند و در همان چارچوب پرسش‌های خویش را بپرسد، و

سراغ دیگری نرود. هرچه هست، با توجه به جایگاه آقا حسین در دستگاه شاه سلیمان، فرزندش آقا جمال نیز که شایستگی لازم را داشت، ارتباطش با دستگاه صفوی محفوظ ماند. او رسماً سمتی در امر نماز جمعه یا شیخ الاسلامی یا ملاباشی نداشت، اما روشن بود که رتبه اش از کسانی که این سمت‌ها را داشتند، بویژه پس از مجلسی، کمتر که نه بلکه بیشتر بود. همین اعتبار، که از آثار او هم هویداست، سبب شد تا شاه سلطان حسین، غالب مسائل فقهی خویش را از او بپرسد.

صد البته که در این دوره، قریب به اتفاق علما، آثارشان را به نام شاه سلطان حسین نوشته و در مواردی رسماً به درخواست او تألیف می‌کردند. این نکته در باره آقاجمال نیز صادق بوده و او نوشته‌های خود را غالباً به نام شاه سلطان حسین نوشته که نمونه آن شرح غرر، رساله نماز جمعه و نیز رساله اصول دین (نسخه مرکز احیاء: ش ۱۴۰۰) و نیز رساله در شرح اخبار طینت (چاپ شده) و رساله ترجمة الصلاة (مجلس، ش ۱۴۴۰۰: فرمان قضا جریان ... شاه سلطان حسین ... شرف نفاذ یافت که این نیازمند رحمت باری جمال الدین محمد خوانساری ... رساله در بیان افعال واجبه و مندوبه نماز به طریق اختصار تألیف نماید) است. وی در حالی که جوان‌تر بود، مفتاح الفلاح شیخ بهایی را در زمان شاه سلیمان ترجمه و به نام او مصدّر کرده است.

به هر روی، از همین نمونه‌ها می‌توان وضعیت این دوره علما و بویژه شخص آقا جمال را در ارتباط با دستگاه صفوی دریافت. در چنین شرایطی است که به احتمال، شاه، پس از درگذشت مجلسی، پرسش‌های فقهی، کلامی و تاریخی خود را از آقا جمال پرسیده است، متنی که در اینجا مشاهده خواهید فرمود. این نکته جالب خواهد بود که بدانیم نسخه‌ای از یک کتاب از ترجمه منظوم چهل کلمه جامی که در ۹۸۸ کتابت شده، و زمان شاه سلطان حسین جزو کتابخانه سلطنتی

شده، وقف نامه‌ای به خط آقا جمال، مهور به مهر شاه و آقا جمال دارد (کتابخانه کاخ گلستان، ش ۱۶۴۴). بخشی از وقف نامه در فهرست آمده... مقرر آن که کتابدار سرکار خاصه شریفه آن را با سایر کتب مختلفه که وقف نموده‌اند، در مکانی معین ضبط نموده سر رشته جدا بر آن نگاه دارد، و داخل سایر کتب کتابخانه مبارکه نکند... و کتب الداعی لدوام الدولة الابدیة القاهرة ابن حسین، جمال الدین محمد الخوانساری.

در باره محتوای این رساله و ارزش تاریخی آن

استفتاءات موجود در این رساله - که به جز یک مورد [۳۰] که امضای شیخعلی [خان زنگنه!] دارد - همگی از دربار صفوی و به طور مشخص شاه سلطان حسین طرح شده، شامل ۷۴ مورد است که برخی از این موارد چندین مسأله و البته مرتبط، در آنها مطرح شده است. تک تک استفتاءات بر حسب همین عدد ۷۴ شماره گذاری شده و در مقدمه، برای توضیح محتوای متن، به همان شماره‌ها ارجاع داده شده است.

چنان که اشاره شد، غالب آنها فقهی است، اما در میانه، چند مورد کلامی و تاریخی مانند بحث از عصمت مطرح شده در آیه تطهیر، ایمان آباء رسول خدا (ص)، تعیین تاریخ ولادت امام علی علیه السلام در روز سیزده رجب، سؤالی هم در باره نسب امام زاده احمد، و... در آنها دیده می‌شود.

رساله مقدمه‌ای دارد که آن ادیبانه و پیچ در پیچ است؛ و چون هیچ نامی در آن نیامده، روشن نیست از طرف چه کسی و برای کیست و چه اندازه به متن حاضر ارتباط دارد. فرضی که وجود دارد این است که پس از تدوین این مجموعه استفتاءات از سوی شخصی (مثلا در دستگاه آقا جمال یا دیگری) آن متن همراه این نامه برای بزرگی که عنوان خانی دارد، و البته به وزیر اعظم هم می‌خورد،

ارسال شده باشد. ممکن است مجموعه در دبیرخانه صفوی بر اساس آنچه از این نامه‌ها وجود داشته، و توسط دبیری تدوین شده و همراه با این مقدمه منشیانه، باز برای بزرگی ارسال شده باشد. هرچه هست، دو طرف، یعنی کاتب نامه و کسی که برای او فرستاده شده، با هم داد و ستد نامه‌ای و تعارفات معمول داشته‌اند. چنان که اشارت رفت، ادب این نامه دبیری است و در آن از الفاظ آخوندی استفاده نشده است، هرچند در بندی آن از اسامی مرسوم چندین کتاب مشهور مانند نیل المرام و غایة المراد و تنقیح و شرایع و کشف بکار رفته است. شاید هم گفته شود تقریباً ارتباطی با این مجموعه ندارد، جز آن که در نسخه مورد استفاده که مجموعه است، پس از چند صفحه سفید، این مقدمه شروع و سپس استفتاءات آمده است.

اما در باره این مجموعه چندین نکته را می‌توان ملاحظه کرد.

۱. نخست این که ترکیب این اثر مانند دیگر موارد استفتاءات فقهی، ترکیبی از سوال و جواب است. به همین دلیل، (و قاعده این) است که اول سوال مطرح شده و سپس پاسخ داده شود. با این حال، در اینجا، گاهی سؤال نیامده است، هرچند از پاسخ روشن است که دقیقاً در پاسخ به پرسشی، متن جوابیه نوشته شده است.

۲. تقریباً در اکثریت موارد، امضای آقا جمال در پایان جوابیه به صورت اختصاری «جم» آمده است. اما نکته جالب این است که در بسیاری از موارد، تعبیر دعایی که برای وی آمده، مانند «طاب ثراه» اشاره به این را که پس از درگذشت او این مجموعه گردآوری شده است، اما شگفت این که در بسیاری از موارد «دام ظلّه» دارد. باید در این باره تدبیری اندیشید که چگونه این مجموعه فراهم آمده است. عجالتاً نکته‌ای که به خاطر می‌رسد این است که در مواردی صرفاً «جم» بوده و چون تدوین پس از درگذشت بوده، تعبیری از نوع طاب

ثراه افزوده شده است. در مورد [۵۹] با این تعبیر آمده است: «جم. اللهم اغفره وارحمه و اسكنه فی الجنة» که با اطمینان می توان گفت بعد از درگذشت اوست. موردی که اشاره به حیات دارد - و البته موارد دیگر هم هست - این است: جم، ادام الله تعالی ظلّه العالی علی مفارق العالمین بحرمه محمد و آله الطاهیرین». در هر حال این متن توسط کاتبی تدوین و ارسال می شده و بسا او این دعا را در پشت سر «جم» آورده است.

۳. پاسخ ها همگی از آقا جمال است، اما یک مورد [۱۰] که در باره درختان و گیاهان روی کوه هاست، در پایانش نوشته شده: نمّقه آقا حسین خوانساری. در اینجا باید گفت آقا جمال، پاسخ آماده ای از پدرش را در پاسخ سوال ارسال کرده است. در مورد [۵۶] هم فتوایی از پدرش در باره پوشیدن لباسی از پوست سنجاب برای نماز نقل کرده و نوشته است که خط آن، خود من است: «به موقوف عرض اقدس می رساند که نوشته مرحوم ابوی در باره نماز در سنجاب ملاحظه شد، به خطر کمترین است». معلوم می شود این استفتاءات در دستگاه صفوی به طور منضبط نگاه داری می شده اند.

۴. معمول در کتاب های استفتاءات به خصوص در دوره اخیر، این است که سوالات مربوط به موضوعات فقهی کنار هم می آید، و ترتیب کلی بر اساس ابواب فقهی، مثلا آنچه در شرایع آمده، رعایت می شود. اما ترکیب این مجموعه چنین نیست، بلکه به احتمال، بر اساس آنچه که به ترتیب زمانی گردآوری شده بوده، تدوین نهایی شده است. به همین دلیل، برخی از مسائل مثلا ارث زوجه، یا حکم یافت شدن سکه های طلای زیر خاکی، و نیز بحث بنده و کنیز در چندین مورد بحث شده است.

۵. آغاز سوالات طرح شده، گاهی بدون خطاب است، اما گاهی خطاب های محترمانه دارد. برای مثال در مورد [۵۰] آمده است: «معلوم افادت

و افاضت و فضيلت پناه، علامی فهّامی، علامة العلمای، مجتهد الزمانی آقا جمال بوده باشد که...». جالب است که در انتهای این سوال، با تعبیر شاهانه آمده است «در این باب نیز حکم شرعی را عرض نما». و در مورد [۵۱] شاه می نویسد: «حکم شرعی این مسأله را نیز بنویس و به خدمت ما عرض نما!» اما در این سوی، آقا جمال در پاسخها، اغلب نوعی احترام را رعایت کرده است. به طوری که در مقدمه جوابیه عبارت «به موقف عرض اقدس می رساند که» دیده می شود. عبارت دیگر در مورد [۱۲] این است: به ذروه عرض ایستادگان پایه سریر گردون مصیر می رساند که چون بر حسب الامر الاعلی مقرر شد که این کمترین حکم غلامان خصی که حاکم گرجستان یا حکام دیگر به درگاه جهان پناه می فرستند، به موقف عرض اقدس رساند، بنابر آن به عرض می رساند که...». در مورد [۳۰] که سوال از «بنده درگاه شیخعلی» است، تنها به عبارت «به عرض می رساند» از طرف آقا جمال بسنده شده است. در عین حال، در پایان جواب، از «وکلائی اجل عالی» آن مقام یاد شده است.

۶. در غالب موارد، در پایان جوابیه، دعایی متناسب مقام شاهانه دارد. برای نمونه می توان به چند مورد اشاره کرد: «همواره ایام عمر و دولت و اقبال و سلطنت و عظمت و اجلال پاینده و لایزال باد» یا این عبارت: «ایام سلطنت و دارایی و معدلت و کشور آرابی پاینده و لایزال باد». در پایان بحث از شطرنج که با تأکید به بیان حرمت آن پرداخته، آمده است: «امید که چندان که حیات دنیا لعب و بازی است، همواره برد در آن، بهره آن شاه جمجاه، و اولیای دولت دین پناه باد، و باخت سهم مخالفان بدخواه و دشمنان روسیاه بوده، همگی همواره مات بلکه در حیّ اموات باشند». نیز در پایان بحث از عصمت اهل بیت که نسبتاً مفصل به آن پرداخته شده این دعا آمده است: «امید که همواره استنباط حقایق و معارف و استکشاف دقایق و عوارف زینت افزای افسر سلطنت و

فرمانفرمایی باد». و دیگر [۷۰] پس از شرحی از آداب ناخن گرفتن و در انتها می‌نویسد: «امید که همواره ایام عمر و دولت و اقبال و سلطنت و عظمت و اجلال پاینده، و لایزال باد، و از میامن شوکت این دولت عظمی و سلطنت کبری مخالفان دین مبین را ناخن مباد. (جم. ادام الله تعالی ظلّه العالی)». و دیگر [۷۲]: «امید که همواره حدایق اقبال آن شهریار کاملاً به رشحات فیض سحاب الطاف الهی سرسبز و سیراب و ریان و شاداب باد و دشمنان این دولت عظمی و سلطنت کبری را به جز برق جانسوز غضب نامتناهی نصیب و بهره‌ای مباد. (جم)». و در آخرین مورد [۷۴]: «امید که سایه بلند پایه بر مفارق جمیع بندگان پاینده و لایزال باد. جم رخ».

۷. تعدادی از مدخل‌های موجود در این استفتاءات، به دلیل مفصل بودن، تقریباً در حکم رساله‌های کوتاه در آن موضوع است. برای نمونه می‌توان به مورد [۶] در باره ایمان ابوطالب و آباء رسول اشاره کرد که استدلال‌های متعدد ارائه می‌شود. هم چنین مورد [۹] مربوط به قسامه که به تفصیل به آن پرداخته شده است. مورد [۲۷] در باره خصوص رفتار با عبد یا کنیز است. در این دوره، هزاران کنیز و بنده در دربار صفوی و خانه‌های اشراف خدمت می‌کردند. پرسش در باره نحوه سلوک با آنها مهم و جواب‌ها نیز که همگی در صدد بهتر کردن فضاست، در ادامه آمده و طولانی است. مورد [۳۲] نیز بحث نسبتاً مفصلی در باره شطرنج و قمار مطرح کرده که جالب است. مورد [۳۸] نیز بحث مفصلی در باره عصمت اهل بیت دارد. مورد [۴۱] نیز مقاله‌ای در باره تعیین روز ولادت امام علی از میان چند قول موجود در آن وقت است. مورد دیگر [۶۹] سوالی است که شاه فرستاده و در باره القابی برای برخی از سوره‌ها و آیات خاص آن نوشته بوده توضیح خواسته است. آقا جمال پاسخ تفصیلی به آن داده و ضمن آن که نوشته است که «کلماتی که ارسال فرموده بودند در کتابی به

نظر فقیر نرسیده» شروع به توجیه آنها می‌کند. این که مثلاً چرا سوره یس را دل قرآن می‌نامند. یکی از موارد مفصل دیگر [۷۰] آداب ناخن گرفتن است که گویا شاه روی آن حساس شده بوده و به دلیل اختلاف نقل‌ها و این که چه روزی برای گرفتن ناخن آن هم با چه شرایطی، مثلاً از انگشت کوچک آغاز شود یا ... توضیحاتی را خواسته است: «حسب الامر الاعلی فضیلت و افادت و افاضت پناه، هدایت و نقابت و کمالات دستگاه، حقایق و معارف آگاه، جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع و الاصول، علامی فهّامی مجتهد الزمانی، علامة العلمایی نظاماً للفضیلة و الافادة والافاضة والهدایة والنقابة والکمال آقا جمال قلمی نمایند که در تقلیم اظفار، احادیثی که در باب ترتیب آن هست در نسخ جاتی که در نظر کیمیا اثر نواب کامیاب اشرف اقدس است مختلف مذکور شده، تمام احادیث معمولاً به اصحاب را که در این باب به ایشان رسیده ترجمه نموده، و هر یک را که آن علامة العلمایی اصح دانسته، معمول به خود ساخته‌اند تصریح کنند، و شعری را نیز که از حضرت امیرالمومنین و یعسوب الدین - صلوات الله علیه - منقول است، ترجمه و قلمی نمایند که سند آن صحیح است یا نه». این تنها سوالی است که تاریخ دارد و در آخرش نوشته شده: تحریر فی سنة ۱۱۱۳. آقا جمال هم مفصل به نقل و ترجمه روایات و آرائه و وجه جمع میان آنها پرداخته است. مورد [۷۳] هم تفصیلی است که وی در باره بدست کردن انگشت از سنگ‌های مختلف و وجه جمع میان روایات کرده است.

۸. در میان این موارد، جدای از مسائل فقهی خاص و شخصی، نمونه‌هایی از مباحث مهم وجود دارد که گو این که وجه فقهی دارد، اما حاوی آگاهی‌های اجتماعی و تاریخی است. مورد ۱۲ در باره خصی کردن غلامان گرجی یکی از موارد نادری است که ارزش تاریخی بسیار زیادی دارد و نشان می‌دهد که حکام گرجستان، این بچه‌ها را گرفته، آنها خصی [کشیدن بیضه‌ها]

کرده و برای فروش به ایران منتقل می‌کرده‌اند. در اینجا، حکم این مسأله را سوال کرده است.

۹. در میان استفتاءات، چند مورد هست که اشاره به مسأله خمس دارد. این موارد و جاهایی که به مناسبت از خمس صحبت شده، حاوی اطلاعاتی در باره بحث گرفتن یا نگرفتن خمس در این دوره زمانی است، دوره‌ای که به تدریج این بحث جدی‌تر شده و روی پرداخت آن تأکید بیشتری صورت می‌گیرد. نمونه [۲۲] در این باره جالب است، اما موارد دیگری هم وجود دارد. در آنجا آمده است: در وجوب خمس از میراث میانه علماء خلاف است. بعضی واجب می‌دانند، و بعضی واجب نمی‌دانند؛ و احتیاط آن است که داده شود، به این معنی که بعد از وضع خرج سال خود و عیال خود از آن و از سایر مکاسب آن سال آنچه بماند خمس او را بدهد».

۱۰. یکی از مواردی که در این استفتاءات چندین بار مطرح شده یافت شدن گنج یا سکه‌های زری است که به تدریج از زیر خاک و در محلی که بنایی بود بدست می‌آمد. در مورد [۲۸] سوال این است: «عالی حضرت فرشته خصلت قدسی فطرت، علامی فهّامی مجتهد الزمانی، علامّة العلمایی آقا جمال - زید فضله: حسب الامر الاعلی مقرر شد که در این وقت مبلغ هفت تومان و هفت هزار و پانصد دینار به سکه نواب صاحبقرانی و نواب طوبی آشنایی در خانه رفعت و معانی پناه کلبعلی بیگ یوزباشی یافت شده، حسب الشرع الانور وجه مزبور را چه باید کرد. قلمی و اعلام خواهند نمود. باقی ایام افادت و افاضت مستدام باد». بحث یافت شدن زر یا سکه‌های قدیمی در مورد [۴۵] هم مطرح است و این البته از نظر مالکیت و بحث حقوقی اش، محل منازعه میان صاحبان منازل، کارگرانی که آنها را می‌یافتند، بوده و خمس آنها هم مطرح بوده است. باز مورد

[۶۱] نیز مربوط به یافت شدن گنج یا سکه‌های زر از زیر خاک است. مورد [۶۸] هم در باره نقره‌ای است که از خاک معدنی در کرمان بدست آمده است. ۱۱. در مجموعه استفتاءات، به جز شاه و آقا جمال، و موردی هم یاد از آقا حسین خوانساری و نیز بنده در گاه شیخعلی به برخی دیگر به اسم یا صفت، اشاره شده است. از جمله در مورد [۳۱] از سید محمد حیدر، یکی از علمای شیعه که شخص سائل او را در حج دیده بوده و مسأله از او پرسیده و او جواب داده، یاد شده و گفته شده که از «مشاهیر شیعه» بوده است. یک مورد از کلبعلی یوز باشی یاد شده بود که در خانه اش زری یافت شده است. همین طور جای دیگر [۳۵] از محمد سعید طباطبائی (اینجا به عنوان سوال کننده) یاد شده و مورد سوال در باره «حلیله خلیله نواب مرحوم حکیم الملک» است. یک بار هم [۶۶] نام میر محمد باقر از علما به میان آمده که نمی‌دانیم مقصود مجلسی است یا دیگری.

۱۲. موضوع نماز جمعه، چنان که در کتاب دوازده رساله فقهی در باب نماز جمعه در دوره صفوی» به تفصیل نوشته‌ام، همچنان مهم و موضوع نگارش رساله‌ها و مجادلات آخوندی بوده است. در یک مورد [۵۵]، شاه رساله‌ای را نزد آقا جمال فرستاده که موضوع آن نقد رساله دیگری در باره نماز جمعه بوده است. در آن رساله «غلط‌ها از آخوند مرحوم نقل شده» و آقا جمال هم تأیید می‌کند که «امثال این غلط‌ها از مثل او فاضلی در کمال تبخّر بسیار غریب است». سپس می‌افزاید که این شخص نه فقط در باب نماز جمعه در بسیاری از مسائل این غلط‌ها را دارد: «در بسیاری از مسائل و تفسیر بساری از آیات و احادیث چنین کرده. کم و قلیل است از تصانیف آن مرحوم که یک دو غلط چنین نداشته باشد. با کمال فضل و دانش، کجی در سلیقه داشت که باعث این تصرفات و تصحیفات می‌شد» [شاید مقصودش سبزواری باشد، شاید]. هرچه بوده آن

رساله در اثبات وجوب عینی بوده و آقا جمال که میانه‌ای با این نظر ندارد به نقد آن پرداخته است. سپس می‌گوید: «این کمترین قبل از این که ملازمان ثریا نشان ولی نعمت عالمیان متوجه تحقیق این مسئله بودند، رساله مبسوط در تحقیق این مسئله به فارسی نوشته، و به القاب همایون نواب کامیاب اشرف اقدس ارفع مزین و موشح کرده، و در آن جا بعد از تفصیل نقل اقوال مشاهیر علمای شیعه، و نقل ایشان اجماع شیعه را بر نفی وجوب عینی در زمان غیبت نقل کرده... نهایت آن رساله همراه نیست، اگر امر اعلی باشد بفرستم که نسخه آن را بفرستند تا به نظر کیمیا اثر برسد؛ و اگر امر فرمایند، آنچه متعلق به این رساله باشد علی حده بنویسم، و به موقف عرض اشرف رسد». سپس انتقاداتی هم از آن رساله که در نقد آخوند بوده می‌آورد. اما مقصود از آخوند کیست؟ به هر روی، این مورد از استفتاء می‌تواند در باره روشن کردن بحث نیاز جمعه در این دوره جالب باشد.

۱۳. همیشه در استفتاءات، نمونه‌های خاص روز مورد سوال است و به همین دلیل، از نظر ظرفیت لغوی یا آلات و اشیاء و ابزارها و نیز برخی از مصطلحات می‌توان سراغ گرفت. برای مثال، در مدخل [۳۲] حکم قمار و شطرنج، از بازی نرد و شطرنج و اربعه عشر یاد شده است. همین طور به گردو بازی و بازی کردن با انگشترهای در دست هم در حد اشاره، پرداخته شده است.

۱۴. در این استفتاءها بارها بحث وقف مطرح شده، و این به دلیل اهمیت وقف به عنوان بخشی از فرهنگ و اقتصاد آن دوره است، بحثی که جنبه‌های حقوقی زیادی داشته و یک سره مورد پرسش قرار می‌گرفته است. دایره گسترده این وقف مسائل حقوقی زیادی را در پی داشت، اما یکی از مهمترین مباحث مربوط به متولیان و تغییر آنها، مصرف درآمد وقف، فروش اموال موقوفه و تبدیل آنها به اموالی دیگر و مسائل مشابه بود. به هر حال، از این استفتاءات

می‌توان در این باره اطلاعاتی را بدست آورد. مورد [۴۶] در باره فروش قنادیل وقفی است. مورد [۵۹] نیز در این باره است که چه چیزهایی را می‌شود وقف کرد. در این جا آقا جمال، توضیح می‌دهد که بهتر است چیزی باشد که بیشترین استفاده را برای مردم داشته باشد. مورد [۶۷] هم در باره اموال وقفی و نحوه استفاده از آنها و یا تغییر در کاربری آنهاست. گاهی تعابیر کلی مثلاً هزینه کردن برای عتبات هست که سوال شده که چه باید کرد و آقا جمال شرحی از موارد آن بدست می‌دهد.

۱۵. در یک مورد خاص [۵۱]، شاه سلطان حسین که دغدغه درآمدهای حلال و حرام داشته، مسأله خاصی را مطرح می‌کند و آن این است که آیا در مقابل پولی که شخص قرض گرفته و هزینه کرده، مثلاً هزار تومان، می‌تواند پول شبهه ناک که در اختیار دارد به طلبکار بدهد؟ و اگر این پول شبهه ناک را به او داد آیا لازم است به او بگوید؟ آیا فرقی است که این پول را به طلبکار مسلمان بدهد یا اگر از هنود بود اشکال ندارد؟ به نظر می‌رسد، شاه برخی از درآمدها را شبهه ناک می‌دانسته و می‌خواسته آنها را در ازای پولی که از تجار هندی گرفته پیردازد. آقا جمال یک نوبت جواب می‌دهد و به او تفهیم می‌کند که استفاده از پول در مبیعه، به کسی که مثلاً جنسی خریده، مشکلی در اصل بیع ایجاد نمی‌کند. اگر نگرانی در باره پول وجود دارد که شبهه ناک است یا خیر، مربوط به اصل پول است و «در خرج کردن آن» در چیزی که خریده به زر قرض، و آن را در عوض داده، دغدغه‌ای بهم نمی‌رسد». شاه دوباره سوال می‌کند و باز نگران است که آیا بریء الذمه خواهد شد یا خیر و این که «هرگاه شخصی، از هنود یا از مخالف مذهب زری قرض کند و در عوض زر حرام یا مشتبه به حرام تنخواه قرض نماید» بریء الذمه خواهد شد یا خیر؟ باز آقا جمال، روی حرف قبل ایستاده و می‌گوید تفاوتی ندارد که طرف شما مؤمن است یا خیر. مهم این است

که وقتی که «در بلاد اسلام به همه فرقه‌ها امان داده شده که تردد نمایند» فرق ندارد که شما از هنود یا مخالف مذهب قرضی بگیرید یا مومن، باید حساب را نگاه داشت و بدهی طرف را پرداخت کرد. آقا جمال در پایان می‌گوید «رد امانت به صاحب آن واجب است، هر چند کافر حربی باشد».

۱۶. یک مورد دیگر در ارتباط با خارجی‌های متهم در ایران هم در این مجموعه هست [۵۸] و آن در باره قسم دادن افرادی از ادیان دیگر به کتاب‌های مقدس خود آنهاست. این بحث از زمان شاه عباس دوم (م ۱۰۷۷) مطرح شد که هندی‌ها را چطور باید قسم داد. داستان قسم دادن هندی‌ها در وقت گذاشتن دستشان در روغن داغ زمان شاه عباس دوم مطرح شد و کار به علما کشید. داستان از این قرار بود که شمار زیادی از هندیان مقیم اصفهان به کار تجارت مشغول بودند. اینان بر اساس رسوم خود، در وقت قسم خوردن، می‌بایست «دست بر روغن گذاخته گذارند» و قسم بخورند. از آنجا که این کار دشواری بود، مدعیان آنان زیاد شده و چون توان قسم خوردن این چینی را نداشتند، مجبور به تحمل ضرر بودند. یکبار، شخصی مدعی شد که شریک من در وقت مرگ می‌گفت، هزار تومان به فلان شخص هندو داده‌ام و از آنجا که هندوی یاد شده، نتوانست دست بر روغن داغ بگذارد و قسم بخورد، شکایت کردند و شاه برای حل این مسأله، دستور تشکیل يك شورای فقهی از علمای درجه اول را داد. شرحی که وحید قزوینی آورده، چنین است: «صاحبقران ظل رحمان، طالب آن گشتند که تحقیق حکم شرعی آن نموده آنچه در باب اهل ذمه و غیر آن با فرموده حضرت خالق مطابق باشد، اجرای آن نمایند؛ لهذا ارکان دولت قاهره را مأمور ساختند که با اساطین دعائم شرع انور یعنی میرزارفیع نائینی و ملامحمدباقر خراسانی و آقاحسین خوانساری در کشیکخانه در دولتخانه همایون اجلاس نموده، تشخیص گفتگوی طرفین نموده، معروض دارند. امرای عظیم الشان حسب فرمان اعلی حضرت ظل رحمان اجلال و تحقیق گفت و شنید

طرفین نموده، معروض گردانیدند و بعد از عرض مقدمات منظوره اندیشه وقت بیشه همایون که گره‌گشای غوامض امور است، مجدداً مقرر فرمودند که هر یک از علمای ثلاث و مولانا محمد محسن کاشی صورت مسأله را مفصلاً قلمی نمایند و به عهده راقم حروف فرمودند که بعد از عرض علمای عظام، فتوا را به نظر کیمیا اثر آن خسرو کیخسرو غلام رساند و بعد از عرض و ملاحظه آن، چون مقرر چنانست که اعلی حضرت ظل رحمان در لیالی شهر مبارک رمضان یک شب با علما و فضلا و صلحا افطار نمایند، شبی که علمای عظام به این موهبت عظمی سرفرازی یافتند، مشافهه از هر یک حقیقت مسأله را سؤال و از دلایل آن استکتابات که منشأ خلاف و اختلاف گزیده استکشاف فرمودند و چون به صحت پیوست که وجه مأخوذ نه وجه مشروع بوده حکم والا به استرداد آن صادر گردید». (عباس نامه، صص ۳۰۵ - ۳۰۶). از سوال اینجا هم بر می آید که آن بحث ادامه داشته و آقا جمال در این باره بحث کرده است.

۱۷. دو مورد از این سوالات به نوعی به بحث «علم» مطرح می شود. یک مورد [۵۴] در باره به استفاده از قبله نهایه است که در دست مردم بوده و این جالب است. اما مورد دیگر در باره تفسیر رعد و برق در روایات از یک طرف و مقایسه آن با عقاید رایج در میان علوم طبیعی در باره آنهاست. مورد [۷۲] همین بحث رعد و برق است. سوال شاه این است که بالاخره حرف روایات درست است که رعد و برق تازیانه الهی بر ابرها هستند و می بارند، یا گفتار حکما که توجیهاات خاص خود را دارند؟ آقا جمال که بین اخباری گری و تعلق خاطر به شفای بوعلی قرار دارد، توجیه شگفتی می کند. در زمستان، حرف حکما مصداق دارد که ابرها خودشان مثل بچه آدم، بارش دارند، اما تابستان که این زمینه نیست، آن وقت جای شلاق‌های ملائکه به ابرها است که بارند: «و ممکن است که ابرهای بهار و تابستانی را طغیان و سرکشی باشد که بی راندن ملائکه از جایی به جایی نروند، بخلاف ابرهای فصول دیگر که ملایم و رام باشند، و همین که

آنها را به راه اندازند، به راه خود بروند و محتاج به راندن و فریادی نباشند و الله تعالی يعلم!»!

۱۸. بحث در باره مبانی اجتهادی و فقهی آقا جمال به این جا مربوط نمی‌شود، اما به طور کلی می‌شود نکاتی را در باره وی گفت. اولاً این که آقا جمال، عالم و حقوق دادن دقیقی و مستندی است و جدای از بحث‌های فقهی، در امور دیگر هم جانب علمی بودن مسأله را در نظر می‌گیرد. وقتی در مورد [۶۰] از او در باره نسب امام زاده احمد می‌پرسند، با دقت جواب می‌دهد و این که «در کتابی به نظر فقیر نرسیده». به علاوه دقیق توضیح می‌دهد که باید انتساب را ثابت کرد و الا راه به جایی نخواهیم برد. در مورد [۷۰] هم که در باره ناخن گرفتن است، شاه از صحت انتساب شعری که منسوب به امام علی و در باره آداب گرفتن ناخن است سوال کرده و او پس از ترجمه آن می‌افزاید: «نهایت نسبت آن دیوان و اشعار آن به آن حضرت - صلوات الله و سلامه علیه - معلوم نیست و بر آن اعتماد نمی‌توان کرد». نکته دیگر احتیاط اوست که تقریباً در همه جا وجود دارد. وقتی او با اختلاف آراء علما سر و کار دارد، سعی کند از قاطعیت فاصله گرفته و رسماً می‌گوید که نظر نمی‌دهد و بهتر است در این موارد که به ارث و موارد مشابه است، اختلافات مدعیان را که هر کدام فتوایی پشت سر دارند، با «مصالحه» حل کرد. برای مثال می‌توان به مورد [۶۲] اشاره کرد، و البته از این دست فراوان است. در مورد دیگری هم که دشوار است می‌گوید: «فقیر، حکمی در این مسئله نمی‌توانم کرد؛ و بهتر این است که صلحی میانه ایشان بشود». در مورد [۶۶] سوالی در باره فرزندی می‌شود که هم از دختری شیر خورده و هم از مادر او. وی توضیح می‌دهد که این مسأله قدری پیچیده شده، در حالی که علمای گذشته به این گونه نسبت‌های تو در تو توجه نکرده اما در دوره اخیر «مرحوم میر محمد باقر امثال آنها را اعتبار کرده و به آنها حکم به حرمت می‌کرده» است. خودش می‌گوید رأی مشهور کافی است مگر این که

کسی بخواهد رأی آن میر محمد باقر را هم رعایت کند که بهتر است احتیاط نماید. بر همین اساس، یکی از روش‌های دیگر او که البته میان علما پرسابقه است، وجه جمع میان اقوال و یافتن راهی است بتواند در میان چند فتوا، مشکل را حل کند.

سخن پایانی

متن حاضر، در درجه اول یک متن فقهی است، متنی که آرا و فتاوی یک فقیه که رابطه نزدیکی با حکومت دارد، در پاسخ به پرسش‌های شاه مملکت، در آن ارائه شده است. اما باید توجه داشت که در یک سطح عمیق‌تر، این متن، جوانب زیادی از آنچه که در درون حکومت صفوی می‌گذرد، و نیز رابطه عناصر قدرت و اندیشه را نشان می‌دهد. نوعی تعامل میان فقیه و سلطان، در درجه اول. رابطه دین و دولت در درجه دوم، نیز مهم‌ترین مسائل مطرح در ذهن پادشاه یک مملکت که وظیفه اش حفظ کشور و اداره آن است، ذهنیت یک فقیه از مسائل حقوقی جامعه و روشی که او برای حل و فصل آن در پیش می‌گیرد. و به هر حال، اطلاعاتی که این متن از نظر تاریخی و اجتماعی از وضع مردم و یا دست کم طبقه اشراف و بالای جامعه در اختیار ما می‌گذارد، در مراحل بعد. به نظرم آنچه بنده در بالا در باره محتوای رساله عنوان کردم، بخش ناچیزی از مطالبی بود که امکان استفاده آنها از متن حاضر هست. امیدوارم پس از نشر، بیش از پیش مورد توجه و تحلیل قرار گیرد.

رسول جعفریان

۱۳۹۶/۳/۲۶

چه میفرمایند علماء روایت و فقها شریف غیره که در تمام کتابها مشاهده می شود که مسافر قصر نماز کند و کثرت
 الشکر کدام است ۵ مشهور میان علماء روایت کثرت فرسخ است و جمع گفته اند که چهار فرسخ
 و جواز قصر در چهار فرسخ خالی از قوی نیست خصوصاً هرگاه همان روز برگردد نهایت اگر قصر تمام هر دو یکشنبه
 احوط خواهد بود و هم کثرت الشکر است که سه سفر کند بقدر مسافت و میانه دو تا را آنجا ده روز نماز در هر یک
 یاد در جای دیگر بقصد اقامت در هرگاه که سفر چنین کند در سفر سیم نماز را تمام میکند تا وقت که بیاید سبده خود و
 روز بماند یا اینکه در جای دیگر ده روز بماند بقصد اقامت یا چهل روز بماند هر چند بی قصد اقامت نیز بعد از
 سفر که بماند نماز قصر میکند تا اینکه سه سفر دیگر بر آن بخوبی کند باز در سفر سیم تمام میکند ^{مسافر}
 هرگاه نماز در سفر واجب شود در حضورت شود تماماً قصاص نماید یا قصر ۵ هرگاه نمازی در ^{سفر}

سؤال
 مجتهد الزمان اعمامت اهل بیت نبوت صلوات الله وسلامه علیهم با بر بنده فرستاد
 حرفی نیست پس مراد از مسئله حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جناب آن بزرگوار
 در روز جمعه تطهیر است زیرا از شرک و شک و سایر معاصی و نزول آیه وانی های آن بزرگوار
 پس حکم آن جناب اهل البیت و تطهیر که تطهیر اصیبت معنی آن تطهیر است
 حضور صاکه تطهیر کور در آیه کریمه معلق باراده بصیغه مضارع که دلالت بر تعلق
 مطلوب در زمان بعد میباید شده آنچه درین ابواب مقبول و بصواب است عرض کرد
 جواب

پرسشهای فقهی شاه سلطان حسین صفوی

از آقا جمال خوانساری

(الاسئلة السلطانية)

مقدمه

همواره معسکر عظمت و اجلال که به فروغ اشعه قباب سرادق دولت، و اقبال آن عالی جاه معلی القاب والاقدر ستوده آداب جلالت منزلت سامی مرتبت ایالت رتبت نامی منقبت، اعنی نواب مستطاب رفیع جناب اعالی انتساب نباهت و نجدت و شوکت و رتبت پناهی، مناعت و فخامت و حکومت و معدلت اکتناهی، شفقت و عطوفت و رافت انتباهی، سلاله العظماهی، عمدة الامرائی خانی عظیم الشانی، منبع المکانی، منبع الجود والاحسانی - ادام الله تعالی ایام دولته و شیّد ارکان شوکته - رشک فرمای بساط بسیط خضراست به کواکب صفوف بی شمار تأییدات سبحانی محفوظ بوده، به یمن دورباش حفظ و حمایت این جنود نصرت قرین ساحت فسخ انجمن رفیع از تطرّق جواسیس و عیون حوادث زمان محفوظ باد، و به تمسک در زئی ازدحام این سپاه ظفر آیین در عرصه وسیع محفل منبع، یک سر سوزن جای افتادن نگاه دیده بدخواهی مباد.

بعد از تزئین نامه اخلاص، به عرض دعای صداقت اختصاص مکشوف رای بیضا ضیا می‌دارد که، رایحه فاتحه گلشن بی‌خزان توجهات روز افزون، به دستگیری گلبرگ نامه نامی و مراسله گرامی، در اطمینان اوقات مشام افروز خاطر دوستی ذخایر گردیده، شمیم دلپذیر ریاض حسن حال و خیریت گزارش احوال فرخنده مال که در ترطیب دماغ و تفریح بال گوشمال نسیم صبا و شمال می‌داد، کارگزاری لوازم الطاف نمود؛ متوقع از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق آن که، مهیا امکان، به مراعات این شیوه ستوده بهار پیرای حدایق یگانگی و اتحاد می‌نموده باشند. ظلال عالی لایزالی باد برتّ العباد.

همواره احادیث صحیحیه صحّت ذات مبادی صفات، و اخبار موثقه احوال فرخنده مآل بندگان عالی شان و ملازمان والا مکان ایالت و رفعت و دولت و اقبال پناه، عظمت و شوکت و حشمت و اجلال دستگاه، اهت و متانت و مناعت اکتناه، افادت و افاضت و فضایل انتباه، حقایق و معارف آگاه، جامع المکارم و المفاخر و المعالی، سلالة اعظم الاعاظم والا کابر و الاعالی، مستغنی الالقاب بل الالقاب یباهی به فی کلّ باب، عالیجاهی خانی عظیم الشانی منبع المکانی، عمیم البرّ و الاحسانی، امیر الامرائی نقاوة العظمائی ضوعف قدره، الجلیل العالی، سامعه آرای مستمعان، و جلوه فرمای آثار دعوات اجابت سمات داعیان بوده، به اثر بخشی تهذیب آثار قابلیت و کمال، مسند آرای مدارس فضل و دانش، و به فیض رسانی استبصار خاطر کافی فضایل فقیه خصال نورافزای عیون بصیرت و بینش باشند.

بعد از تحریر مبسوط اشتیاق خدمت سامی و بیان خواهش صحبت گرامی که منتهی المطلب مشتاقان مهجور، و نهایت المرام آرزومندان حضور وافی سرور است، مکشوف رأی خورشید اعتلا که کشف حقایق عرفان و مجمع جوامع معانی و بیان است، آن که تذکره عهد قدیمه موالات، یعنی گرامی نامه بلاغت

آیات، در ساعتی که فهرست سعادات اوقات و مجموعه برکات ازمنه و آفات بود، فروغ ورود بخشیده، عینک دورنمای شاهد ملاقات و مرآت جمال هرگونه توجه و التفات گردید.

امید که همواره به ایضاح مسالک احوال خیر مال، اگر همه مختصر نافع بوده باشد، توضیح قواعد و داد، و تنقیح شرایع دوستی و اتحاد فرموده، به ارشاد توفیق لایزالی، طریقه شناس تحصیل غایه المراد خاطر دانش سرایر عالی باشند. حقاً که شوق ملاقات فایض البرکات، زیاده بر آن است که عبارت بسیار در افاده مقدار اندکی از آن کم نباشد، و صبر بر جدایی از خدمت لازم المسره، قلیل تر از آن که لفظ کم در شرع قلت آن بسیار نبود.

رجاء واثق این است که عن قریب شاهد مأمول بر وجه دلخواه از آینه ی حسن اتفاق حصول جلوه نها گشته، به ادراک حضور وافر السرور شرف پذیر و مسرور گردد.

چون زیاده بر این، اطناب موجب تصدیع ملازمان مبادی آداب بوده، طریق ایجاز جسته، به مصباح زبان مسئلت سرا چراغ افروزی خلوت دعا نموده، پیوسته نهایت مراتب ایالت و دولت و اقبال، هدایت ترقی احوال آن منتخب مجموعه عظمت و شوکت و ابهت و اجلال باد. بالنبی و آله الامجاد.

[۱]- [مسأله در باب ارث زوجه، آیا از زمین و خانه هم نصیبی دارد؟]

[۳۶۱] مشهور میانہ علما ما - رضوان الله تعالى علیهم - این است که زوجه که فرزند نداشته باشد، از شوهر، از زمین خواه زمین خانه و مستغلات باشد، و خواه زمین زراعت، رسد نمی‌برد، نه از عین آنها و نه از قیمت آنها، و هر چه غیر زمین است از عمارات و آلات آنها و درختان، از عین آنها رسد نمی‌برد، و هر چه غیر این‌ها باشد از نقود و جواهر و اثاث البیت و سایر منقولات، از اعیان آنها رسد می‌برد؛ و جمعی از علما گفته‌اند که همین [فقط] خانه‌ها و مساکن است که از زمین آنها رسد نمی‌برد، و از زمین باغات و زمین‌های زراعت از عین آنها رسد می‌برد، و بعضی گفته‌اند که از زمین خانه‌ها و مساکن نیز رسد می‌برد، از قیمت آنها، همین، از عین آنها رسد نمی‌برد؛ و چون مسئله در نهایت اشکال است حکمی نمی‌توان کرد، باید که صلحی بشود، و اگر چنین صلح شود که از زمین، هر زمینی که باشد دو ثلث رسد زوجه یا نصف رسد او را از عین آنها یا قیمت آنها به او بدهند، و از باقی ترکه تمام رسد را، نهایت از عمارات و آلات آن، اگر خواهند عین آنها را ندهند و رسد او را از قیمت آنها بدهند، و از سایر اموال رسد او را از اعیان آنها بدهند بسیار مناسب است، و به احتیاط از برای طرفین نزدیک است، و گرفتن نصف از برای زوجه احوط است، و دادن دو ثلث از برای سایر ورثه، و اگر هر دو طرف به رضای خود به نحو دیگر نیز صلح کنند خوب است؛ والله یعلم (جم طاب ثراه)

[۲]- [مسأله در باب نذر بندگان پس از مرگ]

چه می‌فرمایند در این مسئله که هرگاه کسی نذر کند که همه بنده‌های او بعد از او آزاد باشند، آیا این نذر که صیغه آن خوانده شده، صحیح است یا نه؟ هرگاه این نذر در ایام صحّت باشد، و مراد بنده‌هایی باشد که بالفعل مالک آنها باشد، ظاهر چنان که بعضی از علما تصریح به آن کرده‌اند، این است که نذر صحیح باشد، و آن بنده‌ها به مجرد آن نذر بعد از فوت او آزاد شوند، و اگر مراد شامل بنده‌هایی نیز باشد که بالفعل مالک نباشد، و بعد از آن مالک شود، باز گفته‌اند که آن نذر درباره آنها هم صحیح است؛ اما بعضی گفته‌اند که به مجرد آن نذر، آنها آزاد نمی‌شوند، باید که بعد از فوت او صیغه آزادی آنها را بگویند، و بعضی گفته‌اند که آنها هم به همان نذر آزاد می‌شوند و محتاج به صیغه دیگر نیست. و اگر نذر او در مرض موت باشد، خلاف مشهوری هست که بعضی گفته‌اند که آن از اصل مال به در می‌رود، و هر قدری که ثلث به آن وفا نکنند، بر ورثه وفای به آن لازم نیست (جم طاب ثراه).

[۳]- [مسأله در باب وصی شدن عبد «بنده»]

هو: به عرض می‌رساند که از جمله شرایطی که در وصی معتبر است، این است که می‌باید آزاد باشد، یا مالک او اذن دهد که او وصی شود. و مشهور میانه علما این است که آن شرایط در وقتی که او را وصی می‌کند می‌باید در او باشد، و اگر در آن وقت نباشد هر چند بعد از فوت موصی متحقق شود، کافی نیست. و بعضی از علما گفته‌اند که اگر آن شرایط در وقت وصیت متحقق نباشد، اما بعد از فوت موصی متحقق شود، همان کافی است، و او وصی می‌تواند بود، بنابر این اگر کسی بنده خود را وصی کند بنابر مشهور صحیح نیست، و بنابر مذهب آن بعض، اگر او را مدبّر کرده باشد، بعد از فوت او آزاد می‌شود و وصی

می‌تواند بود، و اگر مدبر نکرده باشد، بعد از فوت او ملک وارث او شود، اگر وارث اذن دهد وصی می‌تواند بود، و اگر اذن ندهد وصی نمی‌تواند بود و احتیاط در رعایت قول مشهور است و این که چنین کسی را وصی نکنند ایام عمر و دولت پاینده و مستدام باد (جم طاب ثراه).

[۳۶۲] هرگاه کسی وصیت کند که ثلث ترکه او را وصی به مصارفی که موصلی تعیین کند صرف نماید از حج و غیر آن از وجوه خیرات و مبرات، و بعد از آن در باب باقی خطام دنیا به عنوان نذر خواهد که بعد از او به مصارف مقرر از مقوله وجوه برسد، چه صورت دارد؟

این مسئله در کلام علما به نظر فقیر نرسیده، و بعضی از علما گفته‌اند که اگر کسی نذر کند که فلان مال او صدقه باشد، به مجرد نذر، آن صدقه می‌شود، و از ملک او به در می‌رود، و بعضی تردد کرده‌اند در آن. اگر آن قول صحیح باشد به مجرد نذر از ملک او به در می‌رود. احتمال دارد که اگر نذر کند که بعد از فوت او صدقه باشد، به مجرد این بعد از موت صدقه شود. نهایت حکم به آن نمی‌توان کرد خصوصاً با تردد بعضی در اصل آن.

و دیگر این که هرگاه منعقد شود این نذر، دیگر تصرفی در آن مال نمی‌تواند کرد به بخشیدن به کسی یا فروختن و مانند اینها، و اولی این است که چنین نذری نشود. (جم).

[۴] - [آیا عمل به وعده‌های معمول میان مردم واجب است؟]

هرگاه کسی به دیگری وعده کند که همراه به جایی روند، یا این که چیزی از خود به او بدهد از مقوله نقد یا جنس، یا این که میهمان او شود، آیا وفا به چنین وعده‌ها واجب است یا مستحب؟

آیات و احادیث در مذمت خلف وعده بسیار است. نهایت ظاهر کلام علما

این است که آنها را بر تأکید استحباب حمل کرده‌اند، و وفای به وعده را واجب نمی‌دانند، و احتیاط این است که تا مقدور باشد، وفای به آن بشود (جم طاب ثراه).

[۵]- [مسأله در باب نذر بی شرط]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که در انعقاد نذری که بی شرطی باشد، میانہ علما - رضوان الله تعالی علیهم - خلاف است. مشهورتر این است که منعقد است، و وفای به آن لازم است، و مذهب سید مرتضی - طاب ثراه - این است که بی شرط منعقد نمی‌شود. و قول مشهور، ظاهرتر می‌نماید، و احتیاط در متابعت آن است.

همواره ایام عمر و دولت و اقبال و سلطنت و عظمت و اجلال پاینده و لایزال باد. (جم طاب ثراه).

[۶]- [ایمان پدران پیامبر (ص) و ابوطالب]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که شیعه اثنی عشریه اجماع دارند بر این که آباء حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - همگی مؤمن بوده‌اند، و هیچ کدام از ایشان از عبدالله تا حضرت آدم - علی نبینا و آله و علیه السلام - به لوث کفرو نفاق نیالوده‌اند، و هم چنین مادر عصمت پرور آن حضرت، و مادر هر مردی که آن حضرت از نسل او بود، همه مؤمنه بوده‌اند، و طایفه معتزله نیز از جمله گروه شقاوت پژوه سنیان به این قول قائلند، و اکثر سنیان منکر این مذهب اند، و عبدالله پدر آن حضرت و ابوطالب پدر حضرت امیرالمؤمنین - علیهما الصلوة والسلام - را مشرک می‌دانند، و متمسک به حکایت حضرت ابراهیم - علی نبینا و آله و علیه السلام - می‌شوند که پدر او آزر کافر بود؛ و جواب حرف ایشان آن است که علمای نسب اتفاق دارند بر آن که پدر حضرت ابراهیم، تاریخ اسم

داشت، و احادیث بسیار هست که آزر عم حضرت ابراهیم بود، و اطلاق آب بر عم در لغت عرب بسیار است، و دلیل بر صحّت قول شیعه یکی این آیه کریمه است که می‌فرماید: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ، الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ، وَ تَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ» [شعراء: ۲۱۷-۲۱۹]

و تفسیر این آیه را چنین نموده‌اند که به پیغمبر - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید که توکل کن بر خدای غالب مهربان، آن خدایی که می‌بیند برخاستن ترا به رسالت، و نقل ترا از صلب هر ساجدی به صلب ساجد دیگر، پس دلالت کرد که آبای آن حضرت همه ساجد و خداپرست بوده‌اند.

و در تفسیر این آیه شریفه از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق - صلوات الله و سلامه علیهما - نقل شده که فرموده‌اند در بیان معنی فی الساجدین در اصلاب پیغمبران پیغمبری بعد از پیغمبری تا این که بیرون آورد آن حضرت را از صلب پدرش از نکاح نه از زنا و سفاح، از عهد آدم علیه السلام تا پدرش عبدالله.

و از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - نیز نقل شده که فرمود که، همیشه الله تعالی نقل می‌فرمود مرا از اصلاب آبای طاهرین به ارحام امّهات مطهّرات تا این که بیرون آورد مرا در این عالم شما، در حالتی که آلوده نساخته بود مرا به پلیدی جاهلیت، و اگر در میان آبای کرام آن حضرت کافری می‌بود، و صف نمی‌فرمود همه آبای خود را به طهارت با وجود نجاست کفّار به حکم آیه کریمه: «أَتَمَّا الْمَشْرُكُونَ نَجَسٌ»، یعنی نیستند مشرکان مگر نجس و پلید.

و هم چنین این فقره طیّبه زیارت اربعین، نیز دلیل بر این معنی است که فرموده‌اند که زایر در خطاب به حضرت امام حسین علیه السلام بگوید که: «أشهد أنّك كنتَ نوراً في الاصلاب الشاخنة، والارحام الطاهرة، لم تنجسك الجاهلية بأنجاسها» یعنی گواهی می‌دهم که تو نوری بودی در اصلاب رفیع و

ارحام طاهره، و نجس نساخته است ترا آيين جاهليت به نجاست‌هاى خود، و اين دلالت بر اسلام ابوطالب هم دارد. و ادله بر اسلام او بسيار است. و در باب آباى پيغمبران ديگر كه پيغمبر ما - صلى الله عليه و آله - از نسل آنها نباشد، بعضى از علما نقل اجماع بر آن نيز نموده‌اند (جم ره).

[۷]- [مسأله در باب تربت امام حسين (ع)]

مشهود رأى علما مى گرداند كه تربت حضرت امام حسين - صلوات الله عليه - كه شفا مى شود، مخصوص خاك قبر مقدس نيست، بلكه در بعضى احاديث وارد شده كه تا بيست ذرع از چهار جانب مى توان برداشت، و در بعضى بيست و پنج ذرع، و در بعضى هفتاد ذرع، و در بعضى هفتاد باع، يعنى به مقدار مابين هر دو دست، هر گاه از هم بگشايند كه تخميناً به قدر چهار ذرع مى شود. و در بعضى احاديث اين است كه تربت آن حضرت - عليه السلام - شفاست هر چند يك ميل راه كه ثلث فرسخ باشد دورتر از قبر مبارك برداشته باشد. و در بعضى احاديث يك فرسخ وارد شده، و در بعضى سه فرسخ و ثلثى و در بعضى پنج فرسخ. و ظاهر اين است كه اين به اعتبار اختلاف مراتب شرافت و فضيلت است. پس هر مرتبه از آن مراتب كه نزديكتر باشد، آن اشرف و افضل است از مرتبه بعد از آن، و هر چه از حوالى مرقد مطهر برداشته مى شود، يقين بهتر است. و ظاهر اين است كه از آن حوالى اگر خاك بردارند، و گود شود، و از خارج خاكى بياورند و در آن جا بريزند، و مدتى بر آن بگذرد همان حكم دارد، چنان كه در آن جا معمول است. همواره دوستكام و مقضى المرام باشند. (جم طاب ثراه) و جعل الله الجنة مثواه بمحمد و آله الطيبين الطاهرين - صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين.

[۸]- [مسأله در باب وصی شدن شخص و رد کردن آن توسط او]

هرگاه زید عمرو را وصی خود کند که وصایای او را بعد از فوت او به جا آورد، و عمرو قبول آن وصیت نماید، و بعد از آن که قبول کرده باشد رد کند، و گوید که وصایت تو نمی‌کنم، آیا رد وصیت مزبوره با وجود این که اولاً قبول کرده باشد جایز است، یا این که چون اولاً قبول کرده است باید که التزام آن کرده، عمل کردن به آن وصیت را لازم داند؟

به عرض می‌رساند که تا موصی در حیات است، وصی می‌تواند که رد وصایت او کند، هر چند اول قبول کرده باشد، به شرط این که در وقتی باشد که ممکن باشد او را که تعیین وصی دیگر نماید، اما اگر در وقتی باشد که دیگر او را ممکن نباشد که تعیین وصی دیگر نماید، در این صورت در جواز رد بعد از قبول اشکالی هست، و بهتر این است که رد نکند و وصیت او را به جای آورد؛ و اگر کسی بعد از قبول رد کند، اما خبر رد به موصی نرسد تا وقتی که فوت شود، در این صورت شکی نیست که وصایت بر هم نمی‌خورد و واجب است بر او قیام به آن، و الله تعالی یعلم. (جم طاب ثراه).

[۹]- [مسأله در باب قسامه]

[۳۶۳] هو. هرگاه کسی کشته شده باشد، و ولی مقتول بر خصوص شخصی یا جمعی محصور دعوی کند که او به انفراد یا ایشان به اشتراک کشته‌اند، پس اگر بیّنه بر آن باشد، موافق آن حکم خواهد شد، و اگر بیّنه نباشد، پس اگر قرینه باشد که دلالت بر صدق قول مدعی کند، و حاکم را ظن به آن حاصل شود، مدعی را رسد که اثبات دعوی به قسامه کند، یعنی مدعی و قوم او پنجاه قسم بر طبق دعوی خود یاد نمایند، و اگر ایشان قسم یاد ننمایند، قسامه بر مدعی علیهم است به تفصیلی که در باب قسامه مذکور شده، و اگر قرینه چنین نباشد،

مدعی حق قسمی بر مدعی علیه اگر یک کس باشد، و بر هر یک از ایشان هرگاه چند کس باشند، خواهد داشت، و یک قسم هر یک را کافی است، حاجت پنجاه نیست، پس هر یک از مدعی علیهم که قسم یاد نماید، دعوی از او ساقط شود، و اگر نکول کند، بعضی گفته‌اند که به مجرد نکول او دعوی بر او ثابت می‌شود، و بعضی گفته‌اند که باید مدعی قسم یاد نماید تا دعوی بر او ثابت شود. و اگر ولی مقتول بر خصوص کسی دعوی نکند، بلکه گوید که او در میان جمعی کشته شده و قاتل معلوم نیست، پس اگر آن جمع غیر محصور باشند، مثل این که در کثرت‌های عظیم که بر سر پل‌ها یا مساجد و مانند آنها می‌شود کشته شده باشد، و قاتل معلوم نباشد، پس دعوی او بر ایشان متوجه نیست، بلکه اگر این معنی ثابت باشد گفته‌اند که بر امام زمان است که دیه او را از بیت المال بدهد، و اگر آن جمع محصور باشند، مثل این که گوید که در میان فلان ده کس یا صد کس معلوم کشته شده، و معلوم نیست که یکی یا جمعی از ایشان کشته‌اند اما خصوص معلوم نیست، پس این یا مجرد دعوی است بی ثبوت، یا این که دعوی او به بیته یا غیر آن ثابت است؛ پس اگر ثابت باشد که در میان آن جمع محصور کشته شده و خصوص قاتل معلوم نباشد، بلکه همین معلوم باشد که قاتل خارج از ایشان نیست، حکم این صورت خالی از اشکال نیست. و در کلام علمای ما - رضوان الله تعالی علیهم - فتوی صریحی در این باب به نظر نمی‌رسد. یک احتمال این است که دیه او بر مجموع آن جماعت لازم باشد، و قسمی در کار نباشد، چه ممکن است که اگر قسم رجوع شود همه قسم یاد کنند با آن که ثابت شده که قاتل خارج از ایشان نیست، و ممکن است که هر یک از ایشان را حق قسمی بر مدعی باشد که قسم یاد کن که نمی‌دانی که من دخلی ندارم، پس اگر قسم یاد کند او شریک باشد، و اگر نکول کند او خارج باشد، و بنابراین احتمال در قتل عمدی نیز دیه خواهد بود، و احتمال قصاص ندارد.

و یک احتمال این است که مدعی هر یک قسمی داشته باشد، هر که قسم بخورد دعوی از او ساقط شود، و هر که نکول کند بر او لازم شود یا به مجرد نکول یا بعد از این که رد قسم بر مدعی شود که نمی‌دانم که او را دخیلی نیست، پس اگر ناکل [نکول کننده] یک کس باشد، دعوی بر او لازم شود، و اگر چند کس باشد بر ایشان، و اگر همه قسم یاد نمایند دعوی ساقط شود؛ هر چند که معلوم باشد که بعضی از ایشان قسم دروغ خورده‌اند، زیرا که این معنی در خصوص هیچ یک معلوم نیست، و این احتمال اخیر ظاهرتر است، و بنابر این ممکن است که در قتل عمد و غیره هر دو چون مدعی علم به خصوص قاتل ندارد، بر ناکلین دیه لازم شود، چنان که ظاهر کلام بعضی از محققین علما است، و ممکن است که دیه در غیر قتل عمد باشد، و در عمد قصاص لازم شود، پس اگر ناکل یک کس باشد او را توان کشت، و اگر چند کس باشد، اختیار با ولی مقتول باشد، اگر خواهد یکی را بکشد، و باقی ناکلین، فاضل دیه او را از جنایت او بدهند، و اگر خواهد همه را بکشد و فاضل دیه هر یک را بدهد، چنان که در صورتی که معلوم باشد که قاتل متعدد بود، گفته‌اند.

نهایت این احتمال در جایی است که مدعی دعوی کند که قاتل خارج از این جمع نیست، اما نمی‌دانم که یک است یا بیشتر، اما اگر دعوی کند که می‌دانم قاتل یکی از ایشان است، اما خصوص را نمی‌دانم، پس اگر ناکل همین یکی باشد، جواز کشتن او احتمال دارد، و اما اگر ناکل متعدد باشد پس به غیر از دیه احتمالی نیست، و اگر مجرد دعوی باشد، و از اثبات آن عاجز باشد، گفته‌اند که او را بر هر یک از ایشان حق قسمی خواهد بود، پس هر که قسم یاد نماید، دعوی از او ساقط شود و هر که نکول کند بر او لازم شود، و ایشان را رد قسم بر مدعی نرسد، چه او مدعی این است که علم به خصوص قاتل ندارد. نهایت دور نیست که توانند مدعی را قسم داد که علم دارد که قاتل یکی از ایشان است، و خارج از

ایشان نیست. پس اگر دعوی باشد که موجب دیه باشد، بر ناکل دیه لازم شود، و اگر دعوی باشد که موجب قصاص باشد یک احتمال این است که چون مدعی علم به خصوص ندارد، باز به دیه قرار گیرد، و این ظاهر کلام بعضی از محققین علماست. و یک احتمال این است که ناکل را قصاص تواند کرد مگر در جایی که ناکل متعدد باشد، و او اعتراف کرده باشد که قاتل یکی است. پس در این صورت به غیر از دیه احتمالی نیست، چنان که در شق سابق نیز مذکور شد. اینها همه وقتی است که این شخص در جنگ کشته نشده باشد، اما اگر دو طایفه با یک دیگر مجادله نمایند، و کسی کشته شود، بعضی از علمای ما - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - متعروض این شده، و گفته که هرگاه دو طایفه به عدوان با یک دیگر مقاتله کنند، هر یک ضامنند، هر جنایتی که از ایشان بر آن دیگری صادر شود؛ ظاهر این است که مراد ضمان دیه باشد، هرگاه خصوص جانی معلوم نباشد، و اگر یکی بر سر آن دیگری آمده باشد، و آن دیگری به قصد مدافعه مقاتله نماید، ضمان مخصوص طایفه عادی خواهد بود، و اگر هر یک دعوی کنند که به قصد دفع مقاتله کرده‌اند، هر یک را بر دیگری تسلط قسم باشد، پس هرگاه هر دو قسم یاد کنند یا هر دو نکول کنند، هر یک ضامن خواهد بود، و اگر یک طرف نکول کنند ضمان مخصوص ایشان خواهد بود. (جم).

[۱۰] - [مالکیت سرکوهی‌ها از درختان و گیاهان]

سرکوه‌ها و آنچه در آنها باشد از درختان، اگر در ملک شخصی واقع نباشد، تعلق به حضرت امام - علیه الصلوة والسلام - دارد، و شیعیان را در تصرف در آنها مرخص فرمود، هر که از ایشان چیزی اخذ نماید مالک آن می‌شود، و کسی مانع اخذ دیگری نمی‌تواند شد، و اگر کوهی در ملک شخصی واقع باشد، باز جمعی از علما - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - می‌گویند که آن هم حکم سایر

کوهها دارد، و تعلق به آن حضرت - علیه السلام - دارد؛ و بعضی می گویند که آن تعلق به صاحب ملک دارد، و دیگران را از تصرف در آن منع می توان کرد. بنابراین گون انگبین آنچه در موضعی باشد که تعلق به ملکی ندارد، منع بعضی را از آن مشروع نیست، و اگر در کوهی باشد که در ملک کسی واقع باشد، در جواز منع مالک دیگران را خلاف است، و احتیاط آن است که منع نکند. و اگر بعضی گونها در کوه نباشد، و در اصل ملک شخصی باشد، ملک صاحب زمین خواهد بود و دیگران را منع می تواند کرد. والله تعالی یعلم. نمّقه آقا حسین - نور الله تعالی مضجعه و جعل الجنة مثواه، بحرمة محمد و آله الاخيار.

[۱۱]- [مسأله در باب وطی کنیز زوجه بدون اذن او و حکم فرزند]

[۳۶۴] به عرض می رساند که اگر کسی با کنیز زوجه اش وطی کند، بی اذن زوجه، و جاهل باشد و نداند که این فعل حرام است، و از کنیز فرزندی متولد شود آیا فرزند ولد الزناست یا نه؟ رُقّ است یا حرّ؟ و اگر بعد از به هم رسیدن فرزند زوجه اش آن کنیز را بر زوج حلال کند، آیا به سبب این حلال زاده می شود و یا نه؟ و اگر بر تقدیری که ولد الزنا و رُقّ باشد و بزرگ شود، و زن بخواهد و این را نداند که رُقّ بی اذن مولی زن نمی تواند خواست، آیا فرزندان چه حکم دارد، حرام زاده است یا حلال زاده؟ عبد است یا حرّ؟ والسلام علی من اتبع الهدی امره اعلی.

هرگاه کسی کنیز زوجه اش را وطی کند، و در واقع جاهل باشد، به این که این فعل حرام است و گمان حلیّت داشته باشد فرزندی که به هم رسد ولد الزنا نیست؛ و ظاهر این است که آزاد است. نهایت باید که قیمت آن فرزند را به زوجه اش بدهد، قیمت آن روزی که متولد شده. و اگر داند که این فعل حرام است، فرزند ولد الزناست، و بنده زوجه خواهد بود. و اگر بعد از آن زوجه کنیز

را به او حلال کند، به سبب این، آن فرزند حلال زاده نمی‌شود. و اگر چنین فرزندی نداند که بنده است یا نداند که تزویج او بی‌اذن مالک جایز نیست، و زن بخواهد، فرزندی که به هم رسد به اعتبار خودش ولد الزنا نیست، و هرگاه مادرش آزاد باشد، و نداند که آن مرد بنده است یا این که نداند که نکاح بنده بی‌اذن مالک جایز نیست، آن فرزند آزاد خواهد بود، و قیمت در کار نیست که به مالک پدر داده شود، خواه پدر عالم باشد و خواه جاهل. والله تعالی یعلم. (جم ادام الله تعالی ظلّه العالی علی مفارق العالمین بحرمة محمد و اله الطاهرین).

[۱۲]- [حکم غلامان خصی شده از سوی حکام گرجستان]

به ذروه عرض ایستادگان پایه سریر گردون مصیر می‌رساند که چون بر حسب الامر الاعلی مقرر شد که این کمترین حکم غلامان خصی که حاکم گرجستان یا حکام دیگر به درگاه جهان پناه می‌فرستند، به موقف عرض اقدس رسانند، بنابر آن به عرض می‌رساند که مشهور میان علماء - رضوان الله تعالی علیهم - این است که هرگاه کسی بنده خود را تنکیل نماید، آزاد می‌شود، و تنکیل آن است که کار فظیخ شیعی در باره او کند که باعث نکال و عبرت دیگران شود، مثل این که بینی او را یا زبان او را یا هر دو گوش او را قطع نماید. و بعضی احادیث نیز دلالت بر این دارد، اما سند آنها صحیح نیست و به آن اعتبار بعضی از علماء در آن توقف و تردد کرده‌اند.

و بنابر تقدیر قول به آن، چنان که مشهور است، مشهور میانه ایشان این است که این وقتی است که مالک خود تنکیل کند. پس اگر بنده کسی را دیگری تنکیل نماید، به آن آزاد نمی‌شود.

و بعضی از ایشان تنکیل غیر مالک را هم سبب آزادی می‌دانند، و از کلام ایشان ظاهر نمی‌شود که اگر مالک خود مباشر آن کار نشود، اما دیگری به امر او

بکند، آیا حکم آن دارد که مالک خود کرده باشد، یا این که حکم این دارد که دیگری به امر او کرده باشد.

و چون حکم تنکیل به عرض قدس رسید، به ذروه عرض می‌رساند که بعضی از محققین علماء فرموده‌اند که دور نیست که خصی نمودن، داخل تنکیل باشد، و حدیثی از طرق اهل سنت نیز دلالت بر آن دارد.

و آنچه فرموده اگر چه دور نیست، اما حکم به آن خالی از اشکالی نیست، و اصل بقاء ملک است تا خلاف آن معلوم شود.

و بعد از عرض این مقدمات به موقف عرض اقدس می‌رساند که در باب غلامان خصی که حکام گرجستان یا غیر ایشان به درگاه جهان پناه می‌فرستند، هرگاه معلوم نباشد که به چه نحو ایشان را خصی کرده‌اند، تفتیشی در کار نیست، و به حسب ظاهر شرع حکم به بندگی ایشان می‌توان کرد.

گاه باشد که اهل ایشان، خود پیش از بندگی ایشان را خصی کرده باشند از برای این که به قیمت زیاد بفروشند.

و اگر معلوم باشد که بعد از آن که حاکم ایشان را گرفته خصی شده باشند، باز حکم به آزادی نمی‌توان کرد، زیرا که ممکن است که حاکم اولاً او را به قصد بندگی نگرفته باشد، بلکه اولاً جمعی از ایشان را خصی کند تا بعد از آن، هر که را خواهد بنده نماید.

و بر تقدیری که اولاً قصد بندگی کرده باشد، گاه باشد که دیگری بی‌امر او کرده باشد، و ظاهر این است که در این صورت آزاد نمی‌شود.

و بر تقدیری که چنین نباشد، احتمال این که حاکم خود مباشر این فعل باشد، بسیار بعید است، و احتمال ظاهر این است که به امر او واقع شود، و حکم به آزادی به تنکیل برین نحو چنان که ظاهر شد، محل تامل است.

با آن که ظاهر شد که اصل آزادی به سبب تنکیل، اگر چه مشهور است، اما

اجماعی نیست، و احادیثی که دلالت بر آن می‌کند، صحیح نیست، و همچنین داخل بودن خصی نمودن در تنکیل معلوم نیست. نهایت از راه احتیاط اگر آنچه [از غلامان] بیاورند آزد فرمایند، و صیغه عتق جاری شود، اولی و باعث اجر عظیم خواهد بود. دیگر امر از ملازمان اعلام است.

امید که همواره غلامان و بندگان آن آستان ثریا نشان، به الطاف و اعطاف آن شهنشاه جهان سرافراز و ممتاز، و همگی مخالفان و معاندان این خاندان عظیم البنیان به انواع وبال و نکال مبتلا و مثله طراز باد. جم. ادام الله تعالی ظلّه العالی بحرمه محمد و آله الطاهرین الاخیار.

[۱۳]- [مسافت لازم در قصر نماز و برخی دیگر از احکام مسافر]

چه می‌فرمایند علماء دینیه و فقهای اثنا عشریه کثر الله تعالی امثالهم در قدر مسافتی که مسافر قصر نماز کند و کثیر السفر کدام است؟ مشهور میانه علما این است که هشت فرسخ است؛ و جمعی گفته‌اند که چهار فرسخ، و جواز قصر در چهار فرسخ خالی از قوتی نیست، خصوصاً هرگاه همان روز برگردد. نهایت اگر قصر و تمام هر دو بکند، احوط خواهد بود. کثیر السفر آن است که سه سفر بکند به قدر مسافت، و میانه دوتای آنها ده روز نماند در بلد خود، یا در جای دیگر به قصد اقامت، و هرگاه کسی سه سفر چنین بکند، در سفر سیم نماز را تمام می‌کند تا وقتی که بیاید به بلد خود و ده روز بماند، یا این که در جای دیگر ده روز بماند به قصد اقامت، یا چهل روز بماند، هر چند بی قصد اقامت باشد. بعد از آن سفری که بکند نماز قصر می‌کند تا این که سه سفر دیگر بر آن نحو بکند باز در سفر سیم تمام می‌کند. هرگاه نمازی در سفر واجب شود و در حضر فوت شود، تماماً قضا نماید یا

قصراً؟

هرگاه نمازی در سفر [۳۶۵] واجب شود و نکنند تا داخل شوند، و وقت باقی باشد، میانه علماً خلاف است. جمعی گفته‌اند که وقت کردن اعتبار دارد، باید تمام کرد، و جمعی گفته‌اند که وقت وجوب اعتبار دارد، باید قصر کرد. و احتیاط در این است که دو نماز بکند، یکی تمام دیگر قصر. و بنا برین هرگاه به خانه که آمد وقت باقی بود و نکرد تا قضا شد، در قضا نیز همان خلاف است، بنا بر مذهب اول باید قضا را قصر بکند، و بنا بر مذهب دوم باید که تمام بکند؛ و احتیاط این است که دو نماز بکند، یکی تمام، و یکی قصر.

و این خلاف در وقت بیرون رفتن نیز هست، اگر در حضر واجب شود و نکرد، و در سفر خواهد بکند، و وقت باقی باشد، جمعی گفته‌اند که تمام بکند بنا بر اعتبار وقت وجوب، و بعضی گفته‌اند که قصر بکند بنا بر اعتبار وقت کردن، و اگر در سفر هم نکرد تا قضا شد، باز همان خلاف است.

و احتیاط در هر دو صورت این است که دو نماز بکند، اما اگر در تمام وقت در حضر بود و قضا را در سفر بکند باید که تمام بکند البته، و اگر در تمام وقت در سفر بود و قضا شد و قضا را در حضر بکند باید که قصر کند البته.

هرگاه مسافر آب داشته باشد، و رفقا نماز نگذارند، یا بر چکمه مسح نمایند، و راه مخوف باشد، و اگر کسی وضو بسازد، رفقا بروند در این صورت تیمم جایز است یا نه؟

اگر تواند در آن جا وضو بسازد، و نماز را در راه بکند، اگر همه بر روی چاروا باشد، چنان کند، و اگر نه میسر نباشد، تیمم کند و به تیمم نماز کند.

و هرگاه شخصی در مسجد خوابیده باشد و محتلم شود، و جایی دیگر نداشته باشد، و قبل از صبح غسل مقدور نباشد، در این صورت تیمم کردن و تا صبح با تیمم در مسجد بودن جایز است یا نه؟

اگر از مسجد نتواند بیرون رفت، و در بیرون ماند تا وقت غسل، تیمم کند، و در مسجد بماند تا وقتی که تواند بیرون رفت، و اگر تواند بیرون رفت، و در بیرون ماند تا وقت غسل، بنابر مذهب بعضی از علما، این که بیرون رود و تیمم بودن در آن جا جایز نمی‌شود؛ ظاهر این است که تا غسل میسر نباشد، به تیمم در آن جا تواند ماند، والله تعالی یعلم.

هرگاه مسافر محتلم شود و آب داشته باشد، و سرما باشد، و استعمال آب ضرر داشته باشد، در این صورت تیمم جایز است یا نه و در این صورت به تیمم نماز کردن و بعد از آن قضا نمودن چه صورت دارد؟
هرگاه نتواند آب را گرم کرد یا این که غسل کردن به آب گرم نیز در آن سرما ضرر داشته باشد، تیمم کند، و قضایی ضرور نیست.

[۱۴]- [مسأله در باب دفن میت در قبر مردگان]

و هرگاه اثر قبر ظاهر نباشد، و در وقت حفر به سبب ظهور استخوان معلوم شود که قبر بوده، دفن میت در آن مکان جایز است یا نه؟
جایز است. شاید کراهتی داشته باشد، اما آن استخوان‌ها را از آن جا نقل نکنند مگر به یکی از مشاهد مشرفه، بنابر قولی به جواز آن.

[۱۵]- [چند مسأله متفرقه در باره آب و حمام و...]

آبی که از سقف حمام می‌ریزد پاک است یا نه؟
شرعاً حکم به نجاست آن نمی‌توان کرد.
در و دیوار حمام چه حکم دارد؟
آنچه دست به آن می‌رسد اگر چه شرعاً حکم به نجاست آن مشکل است، نهایت احتیاط در اجتناب از آن است.

چشمه‌ای که آب آن جاری نشود به ملاقات نجاست نجس می‌شود یا نه؟ هرگاه آن را چاه نگویند حکم به نجاست آن به ملاقات مشکل است، اما احتیاط در اجتناب از آن است نزد ملاقات نجاست.

[۱۶]- [مسأله در باب تیمم در وقت بی‌آبی یا کمبود آن]

هرگاه دو نفر رفیق باشند، و آن قدر آب داشته باشد که یکی از ایشان وضو توانند ساخت، چه کنند، و هرگاه مظنون ایشان باشد که از برای ازاله نجاست از بدن یا تشنگی به آن آب محتاج خواهند شد، در این صورت جایز است که آن آب را نگاه دارند و به تیمم نماز کنند یا نه؟

اگر آب از یکی از ایشان باشد، باید که او وضو بسازد و آن دیگری تیمم کند، و اگر هر دو شریک باشند در آن، ظاهر این است که هر یک می‌توانند که راضی شد که یکی وضو سازد به آن و احدهما ترجیحی ندارند، و اگر هیچ یک راضی نشوند، به یکی اختیار دارند و هر دو تیمم می‌کنند، و اگر آب مباحی است که هر دو بر سر آن رسیده‌اند، آن هم حکم آب مشترک دارد؛ و اگر هر دو راضی شوند به یکی، او وضو می‌سازد و الا آن آب را هر دو قسمت می‌کنند، و چون حصه هر یک وفا به وضوی او نمی‌کند، هر دو تیمم می‌کنند؛ اگر ظن احتیاج به آن از برای رفع تشنگی باشد که موجب هلاکت یا ضرر شدید باشد، تیمم کند و آب را نگاه دارد، اما اگر ظن احتیاج به آن از برای ازاله نجاست باشد، ظاهر این است که تیمم جایز نباشد و باید وضو بسازد، و بیش ازین نیست که آخر اگر نجاستی روی دهد و آب نداشته باشد، با آن نجاست نماز تواند کرد.

[۱۷]- [مسأله در باب حکم اذان گفتن برای نماز عصر و عشا در وقت جمع خواندن]

هرگاه کسی نافله گذار نباشد از برای نماز خفتن و عصر اذان بگوید یا نه؟ هرگاه نافله گذار نباشد، و هر دو نماز را پی هم یعنی بی فاصله زیادی بکند، اذان از برای دویم نمی گوید، اما اگر میانه آنها فاصله زیادی واقع شود، ظاهر این است که اذان از برای دویم هم خوب باشد، مگر این که وقت فضیلت آن گذشته باشد، آن وقت دیگر از برای آن اذان نگوید، زیرا که وقت [۳۶۶] فضیلت نمازی که گذشت دیگر از برای آن اذانی نیست، هر چند نافله ها را گزارده باشد.

[۱۸]- [در باره وقت تیمم]

هرگاه شخصی نزدیک به طلوع آفتاب از خواب بیدار شود و تا غسل کردن یا وضو ساختن آفتاب طلوع نماید، به تیمم نماز کردن جایز است یا آن که باید غسل یا وضو بسازد هر چند که نماز قضا شود؟ در این صورت خوب است که تیمم کند و نماز بگذارد، و بعد از آن به غسل یا وضو قضا بکند.

هرگاه بر زنان غسل واجب باشد، و هوا سرد باشد که اگر در خانه به آب گرم نیز غسل کنند متضرر شوند، و قبل از صبح یا قبل از طلوع آفتاب حمام مردانه شود از برای روزه و نماز چه کنند؟ در این صورت پیش از طلوع صبح از برای روزه تیمم کنند، و از برای نماز پیش از طلوع آفتاب قضایی معلوم نیست که ضرور باشد.

[۱۹]- [حکم دیدن فضله موش در برنج یا گندم]

هرگاه در میان برنج یا گندم فضله موش باشد و از قراین قویه معلوم باشد که

در میان برنج و گندم فضله نموده و معلوم است که ابتدا رطوبت داشته هر چند که بالفعل خشک باشد چه باید کرد؟
احتیاطاً هر قدری را که مظنون باشد که رطوبت به آن رسیده باشد بشویند.

[۲۰]- [ظرف نیم خواره موش و سگ]

هرگاه سگ ظرفی را بلیسد، چند مرتبه باید شست، و نیم خواره او چه حکم دارد، و از برای نیم خواره موش چه حکم است، و اگر موش ظرفی را بلیسد چه حکم دارد؟

[ظرفی که موش بلیسد:] ظاهر این است که پاک باشد، اما احتیاط در این است که بشویند و یک مرتبه شستن کافی است.

[نیم خواره موش:] ظاهر این است که نجس نباشد، اما کراهتی داشته باشد، و اگر چیزی باشد که توان شست و بشویند، کراهت آن هم زایل می شود.

[ظرفی که سگ بلیسد:] ظاهر این است که کافی است یک بار خاک بمالند، خواه خاک تر و خواه خاک خشک، و بعد از آن دوبار با آب بشویند. نهایت چون بعضی از علما خاک مالیدن را در میان دو مرتبه شستن به آب گفته اند، و بعضی گفتند که باید تر باشد، و بعضی گفته اند که باید که هفت مرتبه بشویند که یکی از آنها به خاک باشد، پس احتیاط این است که اول دو مرتبه خاک بمالند، یکی خاک خشک و یکی خاک تر، بعد از آن یک مرتبه بشویند، بعد از آن دو مرتبه دیگر خاک بمالند یکی تر و یکی خشک، بعد از آن یک مرتبه دیگر بشویند، و اگر پنج مرتبه دیگر بشویند که عمل به قول آخر هم شده باشد بهتر باشد.

نیم خواره سگ، اگر روان باشد، همه آن نجس است و پاک نمی شود مگر به این که در میان آب جاری یا کر بریزند، و مزوج شود به آن، نحوی که همه آن را

آب گویند، و اگر خشک باشد دور نیست که به همان نحو که در باب ظرف مذکور شد، پاک شود، و اگر چیز بسته باشد مثل روغن یا عسل بسته، و جای دهن گذاشتن سگ معلوم نباشد، همان قدر را جدا کنند و دور اندازند، و باقی پاک است.

و اگر موش در میان دوشاب یا عسل یا روغن بمیرد، اجناس مزبوره چه حکم دارند؟

اگر دوشاب یا عسل یا روغن بسته باشد، و روان نباشد، قدری از آن را که تلاقی آن موش باشد دور اندازند از او، و تتمه پاک است، و اگر روان باشد همه نجس می شود و پاک شدن ندارد، مگر این که میان آب جاری یا کری ریخته شود بر وجهی که آب شود و آن را دیگر آب گویند، و دوشاب یا عسل یا روغن نگویند.

هرگاه ظرفی شیر یا ماست داشته، و سگ قلیلی از آن را بخورد، آن ظرف را چند مرتبه باید شست؟

حکم آن همان نحوی است که در باب لیسیدن سگ مذکور شد. حیوانات را به آتش سوزانیدن مکروه است یا حرام، و بر تقدیری که حرام باشد سوزانیدن شپش نیز حرام است یا مکروه؟

متذکر نیستم فتوی علما را درین باب، اما حدیثی هست که عذاب نمی کند به آتش مگر پروردگار آتش، و ظاهر این است که این در باب آدمی باشد، و حیوانات دیگر را شامل نباشد، بلی اگر حیوانی باشد که قیمتی داشته باشد و به سوزانیدن باطل شود، از راه اسراف حرام خواهد بود.

[۲۱]- [احکام بیع با زنان و کودکان و برخی از احکام بیع]

بیع و اسیر معاملات با زنان و کودکان چه حکم دارد؟
با زنان قصوری ندارد، اما معامله با کودکان صحیح نیست و در مرد و زن هر

دو عقل و رشد می‌باید.

بیع جنسی که مکیل و موزون باشد به تخمین چه حکم دارد؟
صحیح نیست مکیل و موزون خرید و فروخت آنها باید که به کیل و وزن
بشود.

هرگاه شخصی ملکی را نسبه خریده باشد یا قیمة او را قرض نموده باشد
و جهی را که به طلبکار می‌دهد خمس او را باید داد یا نه؟

[۲۲]- [خمس و برخی از احکام آن]

اگر آن وجه مالی است که در ابتدا خمس در آن واجب است، مثل معدن و
گنج همان یک خمس در آن واجب است، و دیگر در هر مصرفی که صرف کند
خمس ندارد؛ و اگر از ارباب تجارت و یا ذراعات یا صناعات باشد خمس در آنها
بعد از وضع اخراجات سال است؛ آنچه بماند خمس او را باید بدهد، و مراد به
اخراجات، هر خرجی است که از برای خود یا عیال خود موافق زی او باید کرد،
اما خریدن ملک داخل اخراجات نیست، و آنچه به قیمت آن بدهد، خمس از آن
ساقط نمی‌شود؛ و هم چنین قرضی که به سبب آن داشته باشد، بلی اگر قرض
بی‌وجهی داشته باشد، آن داخل اخراجات [۳۶۷] حساب می‌شود.

میراثی که به شخصی منتقل شود، خمس آن را باید داد یا نه؟

در وجوب خمس از میراث میانه علماء خلاف است. بعضی واجب می‌دانند،
و بعضی واجب نمی‌دانند؛ و احتیاط آن است که داده شود، به این معنی که بعد
از وضع خرج سال خود و عیال خود از آن و از سایر مکاسب آن سال آنچه بماند
خمس او را بدهد.

[۲۳]- [در باره برخی از اوزان و مقادیر]

حد نصاب زکات به وزن تبریز کدام است، و قدر فطره به وزن مزبور کدام است، و قدر کر به وزن تبریز کدام است؟
از قراری که فقیر حساب کرده، نصاب زکات سیصد و هفت من و یک چار یک من به وزن تبریز می‌شود. و قدر فطره یک من تبریز و چهارده مثقال شش دانگی و ربع المثقال می‌شود. نهایت احتیاطا یک من و نیم تبریز می‌دهیم، و قدر کر به وزن تبریز یک صد و هجده من و نصف من می‌شود.

[۲۴]- [مسأله در باب وقت جدا کردن زکات]

وجوب زکات پیش از اخراج حصّه سلطان است یا نه و اخراجاتی که بعد از وضع آن نصاب زکات اعتبار می‌شود کدام است؟
علما گفته‌اند که اعتبار نصاب پیش از اخراج خراج سلطان است، پس اگر پیش از آن به نصاب برسد، زکات از آن باید داد، به این نحو که خراج سلطان را از آن وضع می‌کنند؛ آنچه بماند اگر همه قلیلی باشد، زکات آن را که عشر یا نصف عشر باشد، از آن می‌دهند. و در باقی اخراجات میانه علما خلاف است. جمعی گفته‌اند که آنها اصلا وضع نمی‌شود، و آنچه بعد از حصّه سلطان بماند زکات تمام او را باید داد، و جمعی گفته‌اند که وضع می‌شود به این نحو که اخراجاتی که پیش از وقت تعلق وجوب زکات باشد که آن بستن دانه جو و گندم و انگور باشد، و سرخ شدن یا زرد شدن خرما باشد، آن اخراجات اولاً وضع می‌شود، آنچه بماند اگر به قدر نصاب باشد زکات آن را باید داد.
و مراد هر خرجی است که از برای حصول آن حاصل در کار باشد، مثل اجرت شیار زمین و کندن باغ و امثال آنها، و تخم نیز از آن جمله است؛ و هم چنین اگر زرع یا میوه را پیش از نرسیدن ثمره بخرند، قیمت آن از جمله آن اخراجات

است. و اگر بعضی از عمله را اجرت ندهند، و حصّه از حاصل از برای او قرار شده باشد، هر یک از مالک و عامل زکوة حصه خود را اگر رسد به نصاب می آید بدهند، و اخراجاتی که بعد از وقت و جوب زکات باشد، تا پاک کردن جو و گندم و خشک کردن انگور و خرما مثل اجرت درو، و صافی کردن غله، و چیدن انگور و خرما و خشک کردن آنها، آن اخراجات بعد از نصاب وضع می شود؛ و آنچه بماند از نصاب زکات آن را باید داد، و اگر همه قلیلی باشد والله تعالی یعلم (جم دام ظلّه).

[۲۵]- [مسأله در باب عدّه متعه]

به عرض می رساند که ضعیفه که به موعدی متعه شده باشد، و الحال صیغه تمام شده باشد، و خواهد که عدّه نگه دارد، موافق شرع شریف چند وقت عدّه نگه بدارد، استدعا آن که صریح قلمی نمایند که تسلی خاطر گردد باقی امره اعلی جواب: اگر حیض می بیند، هرگاه مدت تمام شود، صبر کند تا دو مرتبه حیض بیند. حیض دوم که تمام شود و لحظه بگذرد، عدّه تمام شده. و اگر در اثنای حیض مدت تمام شده باشد، آن حیض را حساب نمی تواند کرد. باید بعد از آن دو حیض دیگر ببیند و لحظه بگذرد. اگر زنی است که در سنّ زنانی است که حیض می بینند، اما اگر حیض نمی بیند و حامله هم نیست، عدّه او چهل و پنج روز است، و اگر از سنّ حیض گذشته، عدّه ندارد، و اگر حامله باشد، عدّه او تا وقتی است که بزاید. (جم، دام ظلّه العالی).

[۲۶]- [مسأله در باره ارث: یک مورد خاص]

علمای کرام و فقهای ذوی القدر والاحترام دامت ظللال افاداتهم در این مسئله شرعیه چه می فرمایند که هرگاه خیرالنساء خانم نام عورتی فوت شده باشد، از

سر زوج دائمی - و هو حاجی قاسم علی - و سه نفر برادرزاده پدر مادری، و هم نظر علی بیگ و فتحعلی بیگ، و شهربانو خانم بالغون لا غیر مخلفات و متروکات مرحومه مزبوره، فیما بین ورثه محصوره کما فرض آن چه نحو باید تقسیم، و مهر و تملیک او نیز داخل میراث خواهد بود؟ و و بینهم به چند سهم منقسم می شود؟ قلمی و به مهر شریف خود مزین سازند که نزد ارباب دین و دولت حجت بوده باشد، و اجرهم علی الله والسلام علی من اتبع الهدی

جواب: نصف ترکه او به زوج می رسد، و نصف دیگر به برادرزاده ها، و میانه ایشان پنج حصه می شود، هر پسر دو حصه برد، و دختر یک حصه؛ و تملیکی که بوده باشد داخل ترکه اوست، و به همان نحو قسمت می شود، و هم چنین اگر مهری ثابت شود و نگرفته باشد، به همان نحو، نصف رسد زوج است، و نصف دیگر را باید به برادرزاده ها بدهد که به همان نحو میانه خود قسمت نمایند (جم دام ظلّه العالی).

[۲۷]- [در باره سلوک مالک با عبد و کنیز]

به موقف عرض اقدس می رساند که در باب سلوک مالک با مملوک، آنچه در احادیث به نظر فقیر رسید این است که در حدیث معتبر از حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین - صلوات الله و سلامه علیه - واقع شده که حق مملوک تو بر تو این است که بدانی که او آفریده پروردگار تست، و پسر پدر تو و مادر تست، و گوشت تست و خون تست، و گوشت و خون او هم از جنس گوشت و خون تست و تفاوتی ندارد، و مالک نشده او را جهت این که تو ساخته ای او را نه خداوند، نه آفریده چیزی را از اعضای او و نه بیرون آورده از برای او روزی، ولیکن خدای عز و جل کارگزاری کرده، از برای تو آن را، پس مسخر کرده او را از برای تو، و امین گردانیده تو را بر او و به امانت سپرده به تو او را امانتی که

حفظ کند از برای تو آنچه بکنی از نیکی به سوی آن مملوک، پس نیکویی کن با او چنان که نیکویی کرده خدا با تو، و اگر ناخوش داری او را بدل کن او را، و عذاب مکن آفریده خدای عزّ وجل را، و در همین حدیث شریف واقع شده که حق بنده که آزاد کرده باشی او را، این است که بدانی که خدای عزّ وجلّ گردانیده است آزاد کردن تو او را وسیله‌ای از برای تو به سوی خود، و حجابی از برای تو از آتش، و این که پاداش تو در دنیا میراث اوست، هرگاه نبوده باشد از برای او خوشی به مکافات آنچه انفاق کرده‌ای بر او از مال خود، و در آخرت بهشت است. (امالی الصدوق، ص ۳۷۰ - ۳۷۱).

و حدیث صحیح امام محمد باقر - صلوات الله و سلامه علیه - نقل شده که، هر که بزند مملوکی را حدّی از حدود از غیر حدّی که مملوک واجب کرده باشد بر خود، نیست کفاره از برای زننده او مگر آزاد کردن او. [وسائل الشیعه: ۴۸/۲۸]

و ظاهر این است که مراد این باشد که هرگاه مالک بزند مملوکی را به قدر یک حدّی از حدود که حق تعالی از برای گناهان تعیین کرده، بی آن که آن مملوک گناهی کرده باشد که شرعاً مستحق آن شده باشد، نیست کفاره از برای آن مگر آزاد کردن او.

و محتمل است که این بر سیبل وجوب باشد؛ و بعضی از علما حمل کرده‌اند بر استحباب. و بر هر تقدیر ممکن است که مراد یک حدّی از حدود باشد که حق تعالی از برای آزاد کردن تعیین کرده که اقل آنها هفتاد و پنج است که حدّ قیادت است یا حدودی که از برای بندگان تعیین کرده، و بنابراین اقل آنها [۳۶۸] پنجاه تازیانه است که حدّ مملوک است در زنا، و چهل تازیانه است بنابر مذهب بعضی از علما که حدّ مملوک است در شرب مسکر، نصف حدّ آزاد می‌دانند که آن هشتاد تازیانه است؛ و احتمال دویم ظاهرتر است.

و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق - صلوات الله و سلامه علیه - منقول است که در ادب کردن طفل و مملوک پنج تازیانه است یا شش تا، آن هم به همواری، و به مضمون آن بعضی از علما فتوی داده اند؛ و به زیاد از پنج یا شش را مکروه شمرده اند، و جمعی از علما گفته اند که مکروه است زیاده از ده تازیانه. و ظاهر این است که حدیث دیگر برین نحو به ایشان رسیده باشد، و بنابراین باید که زیاده بر پنج یا شش بر کراهت فی الجملة حمل شود، و زیاده بر ده بر کراهت شدیدتر.

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت - علیه السلام - منقول است که در جواب کسی که سؤال کرده از زدن بنده فرموده که، هر چیز که در دست او تلف شود بی تقصیر او، بر او چیزی نیست، اما اگر دانسته نافرمانی تو کند، می توانی زد او را، آن شخص گفته چند تواند زد او را؟ فرموده: سه تازیانه یا چهار یا پنج. [وسائل: ۳۷۳/۲۸]

و در حدیث دیگر منقول است که از حضرت امام علی النقی - صلوات الله و سلامه علیه - پرسیدند که، بنده ای که فرمان صاحبش نمی برد، آیا حلال است زدن او؟ (فرمود: خیر، اگر) موافق طبع [تو] باشد نگاه دار، و اگر نه بفروش یا رها کن. (کافی: ۲۶۱/۷)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که پیوسته مرا جبرئیل - علیه السلام - وصیت می کرد در باب غلام و کنیز تا این که گمان کردم که از برای ایشان حکمی مقرر خواهد کرد که چون به آن حد برسند، آزاد باشند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بنده ای که مومن باشد آزاد می شود بعد از هفت سال، خواه آزاد کند او را صاحبش خواه آزاد نکند. حلال نیست خدمت کردن کسی که مومن باشد بعد از هفت سال. و علما حمل کرده اند این را بر تاکید استحباب آزاد کردن او بعد هفت سال، و این که بعد از آن به

منزله این است که خدای عزّ و جلّ آزاد کرده.

و اجماع نقل کرده‌اند بر این که او خود بخود به مجرد گذشتن این مدّت، آزاد نمی‌شود. و پوشیده نیست که حدیث سابق مؤید گفته ایشان است، زیرا که [چند کلمه ناخوانا] از برای آزادی ایشان مقررّ شود، و آخر نشدن، با آن که سند روایت، صحیح نیست، و سند زیاده بر استحباب نمی‌شود. [در اینجا بخشی از صفحه، آسیب دیده است]

و از حضرت [چند کلمه سفید: باقر علیه السلام] در هر که [چهار چیز] باشد، حق تعالی او را ساکن گرداند در اعلا علیین، در اعلا غرفه‌های شرف، کسی که پناه دهد یتیمی را، و متوجه احوال او گردد، و از برای او به منزله پدر [باشد] [و کمک کند] ضعیفان را، و اعانت ایشان نماید، و کسی که مال خود را صرف پدر و مادر نماید، و با ایشان مدارا کند و احسان نماید، و ایشان را آزرده نکند، و کسی که تندی و سفاهت با بنده خود [سه کلمه سفید] نفرماید، و کاری که بر او دشوار باشد، به او نفرماید.^۱

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که به اصحاب خود فرمودند که، می‌خواهید خبر دهم شما را به بدترین مردم؟ ایشان گفتند: بلی یا رسول الله! فرمود: کسی که تنها سفر کند، و عطای خود را از مردم منع کند، و غلام خود را بزند. [محاسن برقی: ۲/ ۳۵۵]

۱ به دلیل آسیب دیدن صفحه، متن عربی حدیث را نقل می‌کنیم: وَ أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَشَكَّنَهُ اللَّهُ فِي أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ فِي عُرْفٍ فَوْقَ عُرْفٍ فِي مَحَلِّ الشَّرَفِ كُلِّ الشَّرَفِ مَنْ أَوَىٰ الْبَيْتِمْ وَ نَظَرَ لَهُ فَكَانَ لَهُ أَبًا رَجِيماً وَ مَنْ رَجِمَ الضَّعِيفَ وَ أَعَانَهُ وَ كَفَّاهُ وَ مَنْ أَنْفَقَ عَلَىٰ وَالِدَيْهِ وَ رَفَّقَ بِهِمَا وَ بَرَّهُمَا وَ لَمْ يَخْزُئْهُمَا وَ مَنْ لَمْ يَخْرِقْ بِمَمْلُوكِهِ وَ أَعَانَهُ عَلَىٰ مَا يُكَلِّفُهُ - وَ لَمْ يَسْتَسْعِهْ فِيهَا لَا يُطِيقُ. (امالی مفید، ص ۱۶۷)

و به سند معتبر از آن حضرت - صلی الله علیه و آله - روایت شده که به بندگان خود بخورانید آنچه خود می‌خورید، و به ایشان بپوشانید آنچه خود می‌پوشید.

و در حدیث دیگر فرموده که، بندگان خود را به قدر عقل ایشان مورد عتاب سازید.

و در حدیث معتبر منقول است که روزی غلامی از حضرت صادق - صلوات الله و سلامه علیه - ناپیدا بود آن حضرت او را می‌طلبیدند تا این که دیدند که او در جایی خوابیده، بر بالین او نشستند، و او را باد می‌زدند تا او بیدار شد. پس فرمودند که، تو را نیست که شب و روز هر دو خواب کنی، شب خواب کن و روز خدمت کن.

و در حدیثی از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - وارد شده که سه کس اند که اگر بر ایشان ظلم کنی ایشان بر تو ظلم می‌کنند: دوانان، و زن تو، و خادمان تو، و مراد به ظلم اوّل تأدیب و جزای ظلم است که مجازاً ظلم فرموده‌اند. و مراد این است که هرگاه ایشان ظلمی بر تو بکنند، اگر ایشان را تأدیب نکنی و جزای ایشان ندهی، ایشان ظلم را زیاد کنند و ترک آن نکنند یا این که باید با ایشان به نحوی سلوک کرد که تو را چنین شناسند که اگر ظلمی بکنند، تو بازخواست می‌کنی، و جزای ایشان می‌دهی که اگر چنین نشناسند تو را و چنین دانند که تأدیب نمی‌کنی و بازخواست ظلم ایشان نمی‌کنی، ایشان ظلم می‌کنند. و ممکن است مراد مجرد اخبار ازین باشد که این سه کس اگر تو بر ایشان ظلم نکنی، ایشان بر تو ظلم می‌کنند، و باید که متحمل آن شد، نه این که به سبب این جایز شود ظلم بر ایشان ابتداء از برای دفع این معنی والله تعالی یعلم.

و احادیث در فضیلت آزاد کردن بنده بسیار است، و این که هر که بنده مسلمانی را آزاد کند خدای عزّ و جلّ به عوض هر عضوی از آن بنده، عضوی از

او را آزاد کند از آتش. و در بعضی وارد شده که اگر آن بنده زن باشد، به ازای هر دو عضوی از آن یک عضو مالک از آتش آزاد شود، زیرا که زن نصف مرد است. و پوشیده نیست که بنا بر اطلاق این حدیث، ممکن است که حکم در آزاد کردن کسی مطلقاً این باشد، هر چند آزاد کننده زن باشد؛ و ممکن است که مخصوص این باشد که آزاد کننده مرد باشد، زیرا که زن نصف اوست و اگر آزاد کننده زن باشد، به ازای هر عضوی از کنیز که آزاد کرده عضوی از او آزاد شود به اعتبار تساوی هر دو. والله تعالی یعلم (جم، دام ظلّه العالی).

[۲۸]- [حکم پولی که در خانه کلبعلی یوزباشی یافت شده]

عالی حضرت فرشته خصلت قدسی فطرت، علامی فهّامی مجتهد الزمانی،
 علامّة العلمایی آقا جمال - زید فضله
 حسب الامر الاعلی مقرر شد که در این وقت مبلغ هفت تومان و هفت هزار و پانصد دینار به سکه نواب صاحبقرانی و نواب طوبی آشنایی در خانه رفعت و معانی پناه کلبعلی بیگ یوزباشی یافت شده، حسب الشرع الانور وجه مزبور را چه باید کرد. قلمی و اعلام خواهند نمود. باقی ایام افادت و افاضت مستدام باد
 جواب: مشهور رأی منیر می گرداند که در باب زری که در خانه رفعت و معانی پناه کلبعلی بیگ یوزباشی به سکه نواب صاحبقرانی و نواب طوبی - آشنایی انار الله برهانها - یافت شده، استفسار از حکم آن شده بود. ظاهر این است که خانه اگر میراث به او رسیده و احتمال می دهد که مورث او دفن کرده باشد، به مجرد همین خود مالک می تواند شد. نهایت باید میانه همه ورثه آن مورث مانند سایر [ما] ترک او قسمت شود؛ و اگر احتمال این نمی دهد که از او باشد، یا این که خانه به شرا یا هبه به او منتقل شده باشد، باید که مالک سابق آن خانه را اعلام شود. اگر او دعوی نماید که از من است یا اینکه این خانه از مورث من

بوده، و احتمال دارد که از او باشد، باید به او داد، و گواه و قسمی در کار نیست. و اگر او هم گوید که از من نیست، و به من از دیگری به شرا یا هبه منتقل شده باید آن مالک سابق سابق ما ورثه او را اعلام کرد، به همان نحو و هم چنین تا آخر مالکی که در زمان نواب خلد آشیان - انار الله برهانه - داشته، اگر او دعوی کند که از من است، باید به او داد، و اگر او نباشد و وارث او گوید که احتمال می‌دهم که از او باشد، باید به ورثه آن مالک داد، و اگر هیچ یک از ایشان دعوی مالکیت خود نکنند، و احتمال مالکیت مورث خود ندهند، مشهور [۳۶۹] این است که حکم لقطه دارد؛ و حکم آن این است که آن کسی که یافته، خود یا وکیل عادل او یکسال باید تعریف کند، یعنی در جاها که جمعیتی بشود، مانند مساجد فریاد کند که چنین چیزی یافته‌ایم، در هفته اول هر روز، و بعد از آن سه هفته، هر هفته یک روز، و بعد از آن یازده ماه دیگر هر ماهی یک بار که مجموع بیست و یک روز می‌شود. اگر کسی دعوی کند که از من است و نشان درستی بدهد، باید به او داد، و اگر کسی دعوی نکند یا نشان درستی ندهد، بعد از یک سال، اگر خواهد مالک می‌تواند شد، و اگر نخواهد تصدق کند از برای مالک. نهایت حکم به وجوب این تعریف در چنین جایی خالی از اشکال نیست، و احتمال دارد که مالک حال خانه در چنین صورتی مالک تواند شد، و خمس آن را بدهد، و احتمال دارد که حکم مال مجهول المالك داشته باشد، و مال اعلیحضرت امام - علیه السلام - باشد، و حمل به این احوط است و بنابراین بهتر این است که به سادات مستحق داده شود. ایام عمر و دولت پاینده و مستدام باد. (جم مد ظله العالی).

[۲۹]- [چند مسأله در باب آب کر و حیض]

چه می‌فرمایند علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه - ادام الله تعالی برکاتهم - در

این مسئله که هرگاه حوض آبی نجس شود، و ممر آب آن، فواره‌ای است که از منبع علی حده آب به آن جا می‌آید، آیا چقدر آب و به چه کیفیت باید به آن حوض داخل شود که طاهر گردد؟

دیگر چه می‌فرمایند که هرگاه زنی ایام عادت حیض خود را داند که چند روز است و وقت آن را فراموش کرده که در چه وقت از ایام ماه بوده، و در تمام ایام ماه، خون را به یک وصف مستمر می‌بیند؛ در این صورت بنای ایام حیض خود را بر چه بگذارد؟

دیگر چه می‌فرمایند که اگر عادت مستمره خود را به حسب وقت و عدد داند، و خون را در تمام ایام مستمر می‌بیند، در این صورت نیز بنا را بر چه بگذارد؟

و ایضا چه می‌فرمایند که اگر وقت حیض را می‌داند که در چه وقت ماه بوده، اما عدد را نمی‌داند؛ بنا را بر چه بگذارد؟

و باز چه می‌فرمایند که هرگاه عادت مستمره او ده روز بوده، و بعد از آن مختلف می‌بیند. گاه در روز هفتم مثلاً پاک می‌شود و غسل می‌کند و دیگر نمی‌بیند و گاه در هفت پاک می‌شود و غسل می‌کند، باز خون می‌بیند، و در این حالت گاه از ده روز تجاوز می‌کند و گاه نمی‌کند؛ بنا را بر چه بگذارد؟

دیگر چه می‌فرمایند در باب وضوی حیض با غسل، آیا واجب است یا سنت، و بر تقدیر وجوب قبل از غسل به عمل آورد، یا بعد از غسل؟ بیّنوا توجروا.

جواب: در مسئله اولی احتیاط آن است که آن حوض را خالی کنند که آب نداشته باشد، و فواره را سر دهند که متصل بیاید، و قطع نشود تا به قدر یک کر بیاید، بعد از آن اگر قطع شود قصوری ندارد. اما باید که سوراخ فواره قدری فراخ باشد که آبی که از آن بیرون می‌آید، قدری از آن متصل باشد تا ته حوض،

نه آن که همه آن از هم بپاشد و متفرق جمع شود در حوض.

و در مسئله دویم، عددی را که می‌داند در هر وقتی از اوقات ماه که خواهد حیض قرار دهد، و به همان عدد، و در سایر ماه‌ها آن عدد را در همان وقت که در ماه اول قرار داده قرار دهد، و اگر یک روز از آن عدد را مثلاً داند که در چه وقت از ماه بوده، آن عدد را در وقتی قرار دهد که آن روز داخل افتد، خواه در اول بیفتد، و خواه در وسط، و خواه در آخر، و بعد از انقضاء آن مدت، غسل حیض کند، و تتمه ایام ماه را عمل استحاضه کند. و در مسئله سیم، در هر ماه به همان عدد که می‌داند در همان وقت که می‌دیده، حیض قرار دهد، و مابقی ایام را استحاضه قرار دهد. در مسئله چهارم آن وقتی را که می‌داند حیض قرار دهد. نهایت چون عدد را نمی‌داند، مخیر است میانه این که هر ماه آن وقت را هفت روز تمام کند یا هر ماه شش روز یا یک ماه سه روز و یک ماه ده روز، و اگر آن وقتی را که می‌داند داند که زیاده از سه روز بوده، اما قدر زیادتی را نداند، او عمل احتمال آخر نکند، بلکه شش روز شش روز قرار دهد یا هفت روز هفت روز، و اگر داند که از شش روز هم زیاده بوده، اما زیادتی را نداند، او هر ماه هفت روز قرار دهد، و اگر داند که از هفت هم زیاده بوده، اما قدر زیادتی را نداند هر قدری را که یقین داند که زیاده بوده به همان قدر کافی است که هر ماه حیض قرار دهد، و در مسئله پنجم هرگاه عادت او ده روز بوده، اگر در هفت روز پاک شود، خوب است غسل بکند، اگر دیگر خون ندید تا تمام ده روز حیض او در این مرتبه هفت روز بوده که خون دیده، و اگر به این نحو دو مرتبه پی در پی ببیند، عادت او ماهی هفت روز می‌شود، بعد از آن در مرتبه سیم اگر در هفت روز پاک شد، غسل بکند، بعد از آن اگر باز خون ببیند، عمل استحاضه بکند. اگر در ده روز قطع شد، همه حیض بوده و آن عمل استحاضه عبث بوده، و روزه واجبی که گرفته باشد قضا کند، و اگر از ده روز خون گذشت، همان هفت روز

حیض بوده، و تتمه استحاضه بوده، و عمل استحاضه که کرده بجا بوده، و عباداتی که کرده صحیح بوده؛ و اگر آن هفت روز همین یک مرتبه شده، باز اگر در هفت روز پاک شود، غسل بکند، اگر دیگر خون ندید خوب، و اگر دید عمل استحاضه در کار نیست، آن حیض است. بعد از آن اگر از ده روز بگذرد، بعد از ده روز استحاضه است. و در وجوب وضو با غسل استحاضه خلافی هست، و احتیاط این است که وضو بسازد و بهتر این است که پیش از غسل بسازد، والله تعالی یعلم (جم دام ظلّه العالی).

[۳۰] - [مسأله در باب اجاره: آیا مستأجر بدون اذن مالک می‌تواند مورد اجاره را، اجاره دهد]

هو: علمای امامیه و فقهای اسلامیه - کثرهم الله تعالی - قلمی نمایند که هرگاه شخصی دکانی چند آباد نموده، بدون قید مدت به اجاره داده باشد، و مستأجر بدون اذن مالک دکاکین مزبوره را زیاد بر آنچه خود اجاره کرده به دیگری اجاره دهد، حسب الشرع مالک می‌تواند که دکاکین را از مستأجر اول گرفته به دیگری به اجاره دهد یا نه؟ بنده در گاه، شیخعلی.

جواب: به عرض می‌رساند که هرگاه اجاره بدون قید مدت باشد، به این عنوان که اصلاً تعیین مدت نشده باشد، آن اجاره باطل است، و مالک را می‌رسد که به هر که خواهد اجاره بدهد، و اگر به این عنوان باشد که هر ماه یا هر سال مثلاً به فلان مبلغ، و تعیین نشده باشد که تا چه مدت چنین باشد، معروف میانه علما ما - رضوان الله علیهم - در این دو قول است، بعضی گفته‌اند که آن اجاره باطل است، و بعضی گفته‌اند که در ماه اول یا سال اول صحیح است، و بعد از آن باطل است، و بعضی از متأخرین احتمال داده‌اند که مطلقاً صحیح باشد، و هر قدر که مستأجر داشته باشد از قرار ماهی یا سالی فلان مبلغ

بدهد. و ظاهرتر این است که چنین اجاره لازم [۳۷۰] نباشد، و مالک را رسد که از مستاجر انتزاع نماید؛ خصوصا هرگاه بعد از انقضای ماه اول یا سال اول باشد. و اما این که مستاجر بدون اذن مالک دکاکین مزبوره را به دیگری اجاره داده باشد، و این که زیاده از آنچه خود اجاره گرفته به اجاره داده باشد، پس آن اجاره ثانیه، خواه جایز باشد و خواه جایز نباشد، باعث جواز فسخ اجاره اولی، هرگاه به عنوان صحیح واقع شده باشد، نمی تواند شد، و اگر غرض دیگر به تحقیق جواز اجاره ثانیه و عدم جواز آن تعلق گرفته باشد وکلای اجل عالی اعلام فرمایند تا حکم این نیز عرض شود.

[۳۱]- [مسأله در باره حج]

به عرض می‌رسانند که چون امسال که عبادت از موسم گذشته باشد به زیارت کعبه معظمه و مدینه منوره مشرف گردیده، و چون تنگی وقت فی الجملة باعث اضطراب شده به گمان و ظن این که ادراک عمره متمتع بها نموده، اختیاری عرفات را درک خواهیم نمود، و بعد از فراغ از افعال عمره و بستن احرام حج، چون پیش از عمره طی راه بسیار شده بود، و بعد از عمره نیز با وجود کسالت سابق ممکن نشد که ادراک اختیاری عرفه بشود، بلکه بعد از غروب وارد عرفات شده، اضطرابی عرفات را با سایر اعمال در وقتش بجا آورده، و سیدی از مشاهیر شیعه سید محمد حیدر نام که در آنجا بوده، ایشان و جمعی را به این احوال مطلع ساخته فرمودند که دغدغه نیست، و در این باب، سید چیزی نوشته‌اند، آن نوشته را با این عریضه که متن آن [را] ملاذ الاسلام فرستاده، استدعا آن که مختار رأی شریف را نوشته، به مهر عالی مزین و ارسال فرمایند.

مشهود رأی شریف می‌گرداند که حامل رقعہ می‌نمود که افعال عمره، پیش

از ظهر روز عرفه واقع شد. اگر چنین باشد، و بعد از آن اضطراری عرفات را ادراک کرده باشند، از آن جا رفته ادراک اختیاری مشعر یا اضطراری آن هم کرده باشید، ظاهر این است که حج تمتع درست باشد، و اگر افعال عمره را پیش از ظهر بجا نیاورده باشند، مشهورتر این است که دیگر حج تمتع نمی‌توان کرد، و باید عدول کرد به افراد. و بعضی از علما گفته‌اند که همین که بعد از افعال عمره اضطراری عرفه را تواند ادراک کند، و از آنجا به مشعر رود و ادراک اختیاری یا اضطراری آن بکند، حج تمتع می‌تواند کرد. و بعضی گفته‌اند که بعد از افعال عمره، همین که یک قدری از اختیاری عرفه را ادراک تواند کرد، تمتع می‌تواند کرد. بنابر این اگر ایشان افعال عمره را بعد از ظهر کرده باشند، بنابر مشهور بایست که عدول کنند به حج افراد، و تمتع که کرده‌اند صحیح نیست. و بنابر قول دویم تمتع صحیح است، و بنابر قول سیم هم، چون این گمان داشته‌اند که پیش از غروب به عرفات می‌توانند رسید، هر چند آخر نرسیده باشند، دور نیست که تمتع که کرده‌اند، صحیح باشد. مجملاً اگر افعال عمره را پیش از ظهر بجا آورده‌اند. ظاهر این است که حج تمتع که کرده‌اند درست باشد، و اگر بعد از ظهر بجا آورده باشند بنای صحت و فساد آن بر اقوال مذکوره است. و فقیر حکم به یکی از آنها نمی‌توانم کرد، ان شاء الله تعالی حق تعالی قبول کند، و توفیق اعاده آن هم بدهد. ایام بکام باد (جم مد ظله العالی).

[۳۲]- [حکم قمار و شطرنج]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که آنچه به نظر فقیر رسیده در باب قمار و حرمت آن، آیه کریمه است که خمر و میسر پلیدی است از عمل شیطان، پس اجتناب کنید از هر یک از آنها؛ بسا باشد که رستگار گردید. و میسر به معنی قمار است، و روایت شده نیز از حضرت امام محمدباقر - صلوات الله و سلامه علیه -

که چون نازل شد، این آیه پرسیده شد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که چیست میسر؟ فرمودند که هر چه قهار کرده شود به آن حتی قاب‌ها و گردو. و روایت شده به سند صحیح از حضرت امام موسی - صلوات الله و سلامه علیه - که فرموده: نرد و شطرنج و اربعة عشر به یک منزله‌اند، پس هر چه قهار کرده شود به آن، پس آن میسر است.

و روایت شده از زید شحام که گفته پرسیده از حضرت امام جعفر صادق - صلوات الله و سلامه علیه - از قول خدای عز و جل: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج: ۳۰)، و ترجمه آن این است اجتناب کنید از پلید از بت‌ها، و اجتناب کنید از قول زور. پس فرمود آن حضرت که پلید از بت‌ها، شطرنج است، و قول زور^۱ غناست، و ابن ابی عمیر نیز مثل این بعینه روایت کرده؛ و روایت کرده ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - که شطرنج و نرد، آنها میسرنند.

و در حدیث دیگر وارد شده که پرسیده شد از حضرت صادق - علیه السلام - از این آیه کریمه؛ پس فرمود که پلید از بت‌ها شطرنج است، و قول زور غناست، و نرد شدیدتر از شطرنج است.^۲

و اما شطرنج پس فراگرفتن آن کفر است، و بازی کردن به آن شرک است، و تعلیم کردن آن کبیره است، هلاک کننده و سلام کردن بر بازی کننده به آن شرک

۱. زور به معنی کذب و شرک هر دو آمده و چون تفسیر به غنا شده باید مراد قول باطل باشد یا به معنی شرک باشد و غنا به منزله شرک به خدا باشد چنان که قهار را پلید از بت‌ها فرموده اند. (در حاشیه نسخه)

۲. یعنی گناه آن زیاده از شطرنج است. (در حاشیه نسخه)

است، معصیت است و برگرداننده آن مانند برگرداننده گوشت خوک است، و نگاه کننده به آن مثل نگاه کننده به فرج مادر خود است، و بازی کننده به نرد به عنوان قمار، یعنی برد و باخت مثل کسی است که می خورد گوشت خوک را، و کسی که بازی می کند به آن بی قمار، مثل کسی است که بگذارد دست خود را در گوشت خوک یا در خون آن، و جایز نیست بازی کردن به انگشترها، و اربعة عشر^۱ و همه آنها، و اشباه آنها قمار است؛ حتی بازی کردن کودکان به گردو و آن قمار است.

و روایت کرده ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - که شطرنج و نرد آنها میسرند.

و روایت شده نیز از آن حضرت - علیه السلام - که فرمود که به درستی که از برای خدای عزّوجلّ در هر شبی از ماه رمضان آزاد کرده شده هاست از آتش، مگر کسی که افطار کرده باشد بر مسکر یا صاحب شاهین.^۲ راوی گفته که پرسیدم که، چیست صاحب شاهین؟ فرمود: شطرنج.

و روایت کرده حماد بن عیسی که داخل شد مردی از اهل بصره بر حضرت امام موسی - علیه السلام - پس گفت به آن حضرت که، بگردم فدای تو، به درستی که من می نشینم با قومی که بازی می کنند به شطرنج، و من بازی نمی کنم به آن، ولیکن نگاه می کنم. پس فرمود آن حضرت که، چیست تو را با مجلسی که

۱. اربعة عشر به معنی چهارده است و مراد در اینجا قسم خاصی است از قمار که شایع بوده و ظاهر این است که چهارده خانه داشته و به آن اعتبار آن را اربعة عشر می گفته اند و دور نیست که تخته باشد که آن را منقله می گویند. (در حاشیه نسخه)

۲. شاهین به معنی دو شاه است و چون در شطرنج دو شاه باشد آن را صاحب شاهین می گویند. (در حاشیه نسخه)

نگاه نمی‌کند خدا به اهل آن.

و روایت شده از حضرت صادق - صلوات الله و سلامه علیه - که به درستی که ملائکه هر آینه نفرت می‌کنند نزد گرو بندی، و لعن می‌کنند صاحب آن را مگر در سُم و خف و پر و نصل. و مراد به سم اسب و امثال آن است، و به خف شتر، و آنچه ته پای آن از آن قبیل باشد، مثل فیل و مراد به پر، تیر است، و به نصل آنچه آهن تندی داشته باشد، مثل نیزه و شمشیر و پیکان تیر.

و روایت شده از حضرت صادق - علیه السلام - که قبول نمی‌شود گواهی صاحب نرد و اربعة عشر و صاحب شاهین یعنی شطرنج.

و دیگر احادیث در حرمت تخم و گردو که به قهار برده شود بسیار است. امید که چندان که حیات دنیا لعب و بازی است، همواره برد در آن، بهره آن شاه جهجاه، و اولیای دولت دین پناه باد، و باخت سهم مخالفان بدخواه و دشمنان روسیاه بوده، همگی همواره مات بلکه در حیّ اموات باشند (جم مد ظله).

[۳۳] - [مسأله در ارث، مورد خاص]

به ذروه عرض می‌رساند که هرگاه فرزند غلام و کنیز آزاد کرده شخصی فوت شود، و از این متوفی وارث نسبی نمانده باشد، و آن شخص که پدر و مادر متوفی را آزاد کرده در حیات نباشد، و از آن شخص به غیر از برادر زاده‌ها وارثی نباشد، و این برادر زاده‌ها چند نفر پسر و دختر از یک برادر باشند، و یک نفر دختر از برادر دیگر، آیا ارث متوفی که سابق ذکر شده، به همه این برادر زاده‌ها می‌رسد یا اختصاص به بعضی دون بعضی دارد؛ و دستور قسمت چیست؟ آنچه مطابق شرع انور باشد مقرر دارند، باقی امره مطاع

جواب: چون نمودند که آن شخصی که آزاد کرده مرد بود، ظاهر این است که ارث متوفی مزبور به همه برادر زاده‌های او می‌رسد؛ خواه پسر و خواه دختر، اگر برادرها همه یک قسمت داشته باشند، به این که هر دو برادر پدر مادری

باشند یا هر دو برادر پدری یا مادری باشند. و جمعی گفته‌اند که همین به پسران می‌رسد، و به دختران نمی‌رسد، و این وقتی است که این برادرها هر دو بعد از فوت آن آقا فوت شده باشند یا هر دو پیش از او فوت شده باشند، و اما اگر یکی پیش از او فوت شده باشد و یکی بعد، احتمال دارد که مخصوص اولاد برادری باشد که بعد فوت شده، و به اولاد برادری که پیش فوت شده چیزی نرسد؛ و احتمال دارد نیز که به همه آنها برسد، و بر هر تقدیر، بهتر این است که میانشان صلحی بشود، و به پسرهای پیش از دخترها داده شود، و هم چنین اگر یکی پیش فوت شده باشد و یکی بعد، به اولاد آن که بعد فوت شده بیشتر داده بشود از اولاد آن که پیش فوت شده (جم دام ظلّه العالی).

[۳۴]- [مسأله در ارث زنی که از شوهرش فرزند دارد]

[۳۷۱] مشهورتر میان علمای ما - رضوان الله تعالی علیهم - این است که زنی که فرزند از شوهر داشته باشد، از تمام ترکه او خواه زمین و خواه غیر زمین رسد میراث خود را می‌برد، و جمعی از ایشان گفته‌اند که از زمین، خواه زمین خانه و خواه زمین باغات و مستغلات و املاک مزروعی میراث نمی‌برد، نه از عین آنها و نه از قیمت آنها، و از بناها و آلات که در آنها باشد، از قیمت آنها میراث می‌برد. و جمعی گفته‌اند که این میراث نبردن از زمین همین در زمین خانه هاست، و در زمین‌های دیگر از عین آنها میراث می‌برد، و ترجیح مذهبی! از آنها خالی از اشکال نیست، و بهتر این است که میان زوجه و سایر ورثه صلحی واقع شود که از برای هیچ طرف دغدغه نباشد، والله تعالی يعلم

[۳۵]- [در باره ارث از غلامان]

مخلص حقیقی محمد سعید طباطبائی، به عرض می‌رساند که علیا حضرة خلیله خلیله نواب مرحوم حکیم الملک نوشته فرستادند. مضمون آن که حکیم

مرحوم، در وصیت نامه نوشته که تمامی خواجه سرایان و کنیزان بعد از من آزادند الا مسمیات مهربانو غیرت افزا و نیک جان که اختیار آزادی ایشان بر ذمت زینب خانم است که زوجه داعی است؛ و میان یاقوت و محرم نیز، به دستور عبیدند مادامی که به حُسن خدمت خانم مذکور را راضی نمانند، و اختیار آزادی ایشان بر ذمت خانم است. از علمای کرام تحقیق نمایند که خواجه یاقوت مزبور به رحمت خدا رفته، و سه سال قبل از آن که فوت شود فقیر او را آزاد کرده بودم. الحال متروکاتی که از او مانده، آیا به آن که او را آزاد کرده می‌رسد، یا در میان وارثان قسمت می‌شود؟ بینوا توجروا.

جواب: اگر معلوم علیا حضرة بیگم بود که مراد حکیم مرحوم این بود که اختیار آزادی ایشان با بیگم است که از برای خود آزاد کند و از برای خود آزاد کرده باشند، بنابر این میراث او تعلق به سرکار آن علیا حضرت دارد، و اگر این معنی معلوم ایشان نبود، ظاهر عبارت این است که اختیار آزادی ایشان به آن حضرة است که آزادی از برای آن مرحوم باشد، و بنابراین میراث او ظاهر این است که مخصوص اولاد آن مرحوم باشد. و بعضی گفته‌اند که به همه ورثه او می‌رسد، و به اولاد اناث نمی‌رسد، و اگر اولاد ذکور نداشته باشد به عصبه او می‌رسد، یعنی خویشان پدری او از مردان هر که اقرب باشد. و ظاهرتر به اعتقاد فقیر این است که هرگاه آزاد کننده مرد باشد یا از برای او با امر او آزاد شده باشد، به اولاد او می‌رسد، خواه ذکور و خواه اناث، و به زوجه نمی‌رسد و الله تعالی يعلم.

[۳۶] - [مسأله در باب فروش مال وقف]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که، آنچه از ظروف و قنادیل وقف باشد، فروختن آن مشروع نیست، و آنچه وقف نباشد، و به نذر یا هدیه به آن آستان

برده باشند، اگر در آن سرکار به هیچ وجه در کار نباشد، مثل ظروف طلا و نقره که استعمال آنها شرعاً جایز نیست، ظاهر این است که توان فروخت، و صرف مصالح آن سرکار نمود؛ خصوصاً هرگاه شکسته و زیاد باشد.

و آباد نمودن املاک و قنوات بایره آن سرکار و نسق نمودن آنها، ظاهر این است که از جمله مصالح آن سرکار باشد، و در آن صرف تواند شد، و قنادیل که پر زیاد باشد، از قدری که از برای زینت به قدر معروف مناسب باشد دور نیست که همان حکم داشته باشد، خصوصاً هرگاه شکسته باشد، چه صرف آن در مصالح دیگر هرگاه وقف نباشد بهتر می‌نماید از این که بار قنادیل ساخته شود، و در کار نباشد، نهایت هرگاه چنین کنند باید که مباشران آن چند نفر معتمد صاحب وقوف باشند، و به اطلاع یک دیگر بکنند که حیف و میلی در آنها به هیچ وجه نشود. دیگر امر، از ملازمان اعلاست. (جم دام ظلّه العالی)

[۳۷] - [مسأله در باره مصرف در آمد موقوفه]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که آنچه از موقوفات متولّی شرعی داشته باشد، خواه صدور عظام، و خواه غیر ایشان، گرفتن آن از متولّی شرعی و به تصرف دیگری دادن مشروع نیست. باید با متولّیان گذاشت. و اگر معلوم شود که بعضی از ایشان به مصرف نمی‌رسانند، و در وقف نامه ایشان قید نشده باشد که کسی از ایشان حساب بخواهد، ایشان را از باب نهی از منکر نهی از آن می‌توان کرد. و آنچه متولّی شرعی ندارد و در تصرف صدور عظام بوده، و به وظائف می‌داده‌اند، اگر معلوم شود که مصرف آن به شرط واقف مصرف خاص دیگر است، باید قطع نمود، و به آن مصرف صرف نمود، اگر صرف در آن میسر باشد، و اگر آن میسر نباشد، باید که در مصرفی از مصارف خیر صرف شود، هر چند نزدیک‌تر باشد به مصرفی که واقف تعیین کرده بهتر خواهد بود. نهایت در

چنین جایی، هرگاه به وظیفه داده شده، و آن استمرار یافته باشد، به گمان فقیر هرگاه به مستحقین داده شده باشد، قطع آن در کار نیست، هر چند به مصرف اقرب از آن به مصرفی که واقف تعیین کرده تواند صرف شد، و اگر همین معلوم باشد که وقف عتبات عالیات است، و خصوص مصرف معلوم نباشد، ظاهر این است که در مصالح آن اماکن مقدّسه یا مستحقین آن جا یا زوّار آنها باید که صرف شود؛ اما اگر به وظائف داده شده باشد و استمرار یافته باشد، قطع آنها مشکل است؛ زیرا که گاهی در چنین وقف‌ها منظور همین می‌باشد که ثواب آن به آن ارواح مقدّسه عاید گردد، و بنابراین در هر مصرف خیری صرف می‌تواند شد، و وظیفه به مستحقین دادن هم از جمله آنهاست. این‌ها همه در منال آنهاست، اما مال آنها، هر چند به سیورغال عتبات عالیات یا آستانه دیگر از آستان‌های مقدمه گذشته باشد، اختیار آن با ملازمان ثریا نشان است، و به هر مصرف خیری که خواهند صرف می‌تواند شد. (جم دام ظلّه العالی).

[۳۸]- [سوال در باره عصمت اهل بیت علیهم السلام]

سؤال: مجتهد الزمانا! در عصمت اهل بیت نبوت - صلوات الله و سلامه علیهم - بنابر مذهب فرقه ناجیه امامیه، حرفی نیست، پس مراد از مسئلت حضرت سیّد المرسلین - صلی الله علیه و آله - از جناب اقدس الهی در روز مباهله، تطهیر ایشان را از شرک و شک و سایر معاصی و نزول آیه وافی هدایه «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**» [احزاب: ۳۳] چیست، و معنی آیه شریفه چون می‌شود، خصوصاً که تطهیر مذکور در آیه کریمه تعلق به اراده، به صیغه مضارعه که دلالت بر تحقق و فعلیت مطلوب در زمان بعد می‌نماید شده، آنچه در این ابواب مقرون به صواب بوده باشد عرض کن!

جواب: به موقف عرض اقدس می‌رساند که آنچه استفسار فرموده بودند که عصمت اهل البیت - صلوات الله علیهم - معلوم است، و با وجود آن، دعای حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه و آله - در روز مباحله که «خداوندا! ببر از ایشان رجس را، و پاک گردان ایشان را پاک کردنی» چه وجه دارد^۱ ممکن است که وجه آن این باشد که عصمت ایشان به اعتبار علم حق تعالی باشد در ازل، به این که آن حضرت چنین دعایی درباره ایشان خواهد کرد، و دعای آن حضرت باید که مستجاب شود؛ پس اگر این دعا نمی‌شد، ایشان را معصوم نمی‌گردانید.

و دیگر آن که عصمت از گناهان امری نیست که زوال آن محال باشد، پس معصوم نیز باید که همواره متوسل به حق تعالی باشد که او را نگاه دارد از گناهان، و دعا کند از برای آن که اگر مغرور شود به عصمت خود، و به آن خاطر جمع کند، همان گناهی است عظیم، و به همین از عصمت بیرون می‌رود. و این است که در ادعیه ائمه - صلوات الله علیهم - امثال این دعا بسیار وارد شده.

و هرگاه خود باید که همیشه این سؤال و دعا بکند، پس اگر دیگری هم این دعا از برای ایشان بکند، خوب است، و قصوری ندارد. و دیگر آن که معصومان هر چند گناه نکنند، گاه هست که خلاف اولایی از ایشان صادر می‌شود، و آن از ایشان به منزله گناه هست، و نسبت گناه که به

۱. احادیث در باب دعای آن حضرت در روز مباحله که به نظر فقیر رسیده به همین عبارت است و به عبارت تطهیر ایشان از شرک و شک و سایر معاصی که در سرفراز نامه اعلی قلمی شده، به نظر کمترین نرسیده، و اگر به آن عبارت هم حدیثی باشد دو جواب اول جاری است. نهایت جواب سیم را بنا بر آن نمی‌توان گفت. منہ مدّ ظله .

بعضی پیغمبران - صلوات الله عليهم - در [۳۷۲] قرآن مجید داده شده، برین معنی محمول می‌شود. بنابراین ممکن است که دعای آن حضرت از برای این قسم رجس باشد؛ یعنی پاک گردانیدن ایشان از اموری که خلاف اولی باشد، و نکردن آنها بهتر باشد، هر چند گناه نباشند؛ چه آنها در ایشان به منزله رجس و گناه است.

و اما این که آیه کریمه به صیغه مضارع واقع شده، و مدلول آن، این است که اراده حق تعالی بعد از این چنین است، با آن که مناسب این می‌نماید که به عنوان ماضی بفرمایند که دلالت کند بر این که حق تعالی در ازل چنین اراده کرده؛ ممکن است که وجه تعبیر به صیغه مضارع از برای این باشد که مدلول آن این می‌شود که اراده نمی‌کند خدا هرگز مگر این که ببرد از شما رجس و پلیدی را و پاک گرداند شما را پاک گردانیدی، و از این معلوم می‌شود که ایشان همیشه معصوم خواهند بود، و هرگز عصمت از ایشان زایل نخواهد شد. و اگر به لفظ ماضی تعبیر می‌شد، مفاد آن این بود که اراده نکرده خدا مگر این که ببرد رجس را از شما، و پاک گرداند شما را، و از این استمرار این اراده معلوم نمی‌شود. و احتمال می‌رود که قبل از این، اراده نکرده باشد مگر این را، و بعد از این اراده خلاف این بکند، پس مبالغه در تطهیر ایشان به لفظ مضارع بیشتر است.

و اگر کسی گوید که بردن چیزی و پاک گردانیدن از آن دلالت می‌کند بر داشتن آن بالفعل، پس لازم می‌آید که در ایشان گناهی باشد، و حق تعالی آن را ببرد، و پاک گرداند ایشان را از آن، و این منافی دوام عصمت ایشان است، چنان که مذهب فرقه ناجیه است! جواب آن، این است که مثل این عبارت، چنان که گاهی استعمال می‌شود در بردن چیزی که واقع باشد و پاک گردانیدن از آن گاهی نیز استعمال می‌شود در مانع شدن از وقوع آن و نگذاشتن این که آن واقع شود؛ چنان که در دعاها می‌گویند، خدا همیشه هر بدی و اندوهی را از خانواده

شما ببرد، و مراد این نیست که آنها را بعد از وقوع ببرد، بلکه این که خدا هرگز نگذارد که بدی و اندوهی به ایشان برسد.

و ممکن است که تعبیر به بردن رجس و پاک گردانیدن از آن، در جایی که مراد مانع شدن از وقوع آن باشد، اشاره باشد به این که مقتضای طبع آدمی صدور گناه است از او؛ پس اگر حق تعالی مانع نشود از آن، آن واقع می شود البته، پس مانع شدن از آن به منزله این است که آن را بعد از وقوع ببرد.

و اگر رجس شامل خلاف اولی هم باشد به آن هم رفع این اشکال می شود، چه ممکن است که از ایشان بعضی از خلاف اولی به عمل آمده باشد؛ اما جواب اول اظهر و اولی است. امید که همواره استنباط حقایق و معارف و استکشاف دقایق و عوارف زینت افزای افسر سلطنت و فرمانفرمایی باد.

[۳۹]- [مسأله در استحاضه]

به موقف عرض اقدس می رساند که مشهور میانه علمای ما - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - این است که استحاضه سه قسم است. یکی قلیله و آن این است که خون از پنبه که بر آن موضع گذارند بیرون نیاید؛ و حکم آن این است که از برای هر نمازی، تغییر پنبه بدهد، و هم چنین از برای هر نمازی وضو بسازد.

و دویم متوسطه و آن این است که خون از پنبه بیرون آید، و اما از آن روان نشود؛ و حکم آن این است که از برای هر نمازی تغییر پنبه بدهد، و هم چنین تغییر خرقة که بر بالای آن بسته، و رطوبتی به آن رسیده بدهد، و از برای نماز صبح غسل کند، و از برای هر نمازی از چهار نماز دیگر، وضویی بسازد. و بهتر این است که پیش از غسل نیز وضویی بسازد.

و سیم کثیره، و آن این است که خون از پنبه بیرون آید و روان شود؛ و حکم

آن این است که تغییر پنبه و خرقة از برای هر نمازی بدهد و سه غسل بکند، یکی از برای نماز صبح، و یکی از برای نماز ظهر و عصر، و آن نمازها را از پی یک دیگر بکند بی فاصله، و یکی از برای نماز شام و خفتن، و آنها را نیز از پی یک دیگر بی فاصله بکند، و اگر دو نماز را پی در پی نکند، و فاصله بشود از برای نماز دویم، غسل دیگر بکند.

و بهتر این است که پیش از هر غسلی که می‌کند، وضویی هم بسازد. اما حکم به وجوب آن چنان که جمعی کرده‌اند مشکل است؛ و جمعی گفته‌اند از برای هر یک از نماز پسین و خفتن هم باید وضویی بسازد؛ و این قول ضعیف است. و تفصیل استحاضه به این سه قسم مشهور میانه علماست. و جمعی گفته‌اند که دویم نیز حکم قسم سیم دارد، و همین که خون از پنبه بیرون می‌آید، سه غسل می‌کند بر نحوی که مذکور شد، خواه روان شود از پنبه و خواه روان نشود. و این قول به حسب دلیل ظاهرتر است، و عمل به آن بهتر است. والله تعالی یعلم. همواره ایام عمر و دولت و اقبال و سلطنت و عظمت و اجلال پاینده و لایزال باد (جم دام ظلله العالی).

[۴۰] - [مسأله در مهر]

به عرض می‌رساند ملا عبدالرحیم قایم مقام میرزا محمد مقیم که حسب الامر الاعلی مقرر شده که این داعی به اتفاق عالی حضرت مستغنی الالقابی میرزا محمد مهدی به ضبط حصّه ارثیه میرزا محمد مقیم از متروکات علیا حضرت مرحومه مغفوره والده او - طاب ثراها - قیام و احترام نمایم، و مبلغ پانصد تومان صدق آن مرحومه به بیته و به اقرار، قبل از وفات مرحومه مزبوره، بر ذمّت عالی حضرت غنی الالقابی میرزا سید محمد زوج مرحومه مزبوره ثابت، و بعد از وفات آن مرحومه، عالی حضرت زوج ادعای ابراء می‌نماید که اصلاً شاهی

بر دعوی ابراء خود ندارم. استدعا از ملازمان عالی این است که حکم شرعی آن را قلمی فرمایند که آیا در این صورت با وجود مدعی بودن و عجز از اثبات مدعی، به ولی شرعی میرزا محمد مقیم، می‌تواند که قسم متوجه عالی حضرت مشار الیه سازد بر عدم شغل ذمه خود، و بعد از ایتان مشار الیه به قسم، مهر مزبور از ذمه او ساقط می‌شود و یا نه، و قلمی فرمایند که احدی از علماء شیعه به توجیه یمین به زوج در مسئله مفروضه قایل شده‌اند یا نه، باقی ظلال عالی مستدام باد.

در صورت مفروضه، متوجه ساختن ولی شرعی قسم را بر عالی حضرت مشار الیه و حکم به سقوط مهر بعد از ایتان او به قسم، شرعا صورتی ندارد، و گمان ندارم که کسی از علما این را گفته باشد، بلکه باید که عالی حضرت مشار الیه اثبات دعوی خود نماید، یا این که بعد از بلوغ میرزا محمد مقیم، اگر دعوی علم او به ابراء مذکور نماید، قسم نفی علمی متوجه او سازد. (جم طاب ثراه و جعل الجنة مثویه)

[۴۱]- [مسأله در باره تاریخ ولادت امام علی علیه السلام]

به موقف عرض می‌رساند که در باب روز تولد حضرت امام المتقین و امیر المومنین - صلوات الله و سلامه علیه - آنچه بر کمترین ظاهر شد، همان است که قبل از این عرض نمود که مشهور میان علمای ما این است که در روز سیزدهم ماه مبارک رجب بوده. و شیخ طوسی در کتاب مصباح [ص ۱۸۵۲] حدیثی نقل کرده از حضرت امام جعفر صادق - صلوات الله و سلامه علیه - که در هفتم ماه مبارک شعبان بود، و سند آن حدیث ظاهر این است که صحیح باشد. نهایت قولی از کسی از علمای ما موافق آن نقل نکرده‌اند. بنابر این، عمل به آن حدیث مشکل است. بلکه ظاهر این است که نزد ایشان خلاف آن معلوم بوده، و بنابر

آن به مضمون آن قایل نشده‌اند، و آن را بر خطایی از یکی از راویان حمل کرده‌اند.

و امثال این بسیار است که در حکمی، حدیث صحیحی وارد شده، و چون مذهب کسی از علمای ما نشده، آن را طرح می‌کنند، و عمل به آنچه مذهب علما بوده می‌کنند، زیرا که مرتبه ایشان ازین بلندتر بوده [که] همگی اتفاق بر خطا بکنند، و با وجود حدیث صحیح بخلاف آن قایل شوند، و کسی از ایشان مطلع بر آن حدیث نشده باشد.

با وجود این که حدیث را نیز ایشان نقل کرده باشند، بلکه عمل نکردن ایشان به آن، دلیل واضحی است بر این که خلاف آن بر ایشان معلوم بوده، و به این سبب آن را طرح کرده‌اند یا تأویلی کرده‌اند، زیرا که معنی حدیث صحیح این نیست که نسبت آن به امام - علیه السلام - معلوم باشد تا این که طرح آن نتوان کرد، بلکه معنی حدیث صحیح این است که همه راویان آن بر مذهب حق باشند، و به حسب ظاهر عادل باشند، و ظاهر است که این منافات ندارد به آن که گاهی بعضی از ایشان سهوی یا خطایی بکنند، و نقلی که کرده باشد، هرگاه خلاف آن به دلیل دیگر مشخص شود، طرح شود.

و مؤیدات دیگر نیز از برای آن حدیث مذکور می‌شود. یکی از آنها این است که در حدیث دیگر، دعایی نقل شده که خداوندا! سؤال می‌کنم تو را به حق دو مولود در رجب، محمد بن علی و دویم پسر او علی بن محمد [مصباح المتهدج، ص ۸۰۵]؛ و می‌گویند که هرگاه تولد آن حضرت هم در ماه رجب باشد، بایست که آن حضرت هم مذکور باشد، و مقدم مذکور شود.

دلالت این، اگر چه فی الجملة ظهوری دارد، نهایت ممکن است که اکتفای به آن دو امام اشاره باشد، به بلندی مرتبه ایشان به این که سؤال بحق ایشان کردن کافی است در استجاب دعا، و حاجت نیست به ضم کردن دیگری.

یا آن که آن حدیث نیز موافق مذهب مشهور علمای ما نیست، و باید که آن را هم طرح کنند، زیرا که در تولد حضرت امام محمد تقی معروف این است که در ماه مبارک رمضان بوده، و قول نادری [است] که در ماه رجب بوده. و در تولد حضرت امام علی نقی - صلوات الله و سلامه علیه - مشهورتر میانه ایشان این است که در نیمه ماه مبارک ذی حجه بوده، و بعضی گفته‌اند که در ماه رجب بوده؛ پس آن حدیث را اکثر ایشان طرح می‌کنند و بر خطایی از یکی از راویان آن حمل می‌کنند.

و دیگر این که در حدیث دیگر از ابراهیم بن هاشم که از معتمدین اصحاب حضرت امام محمد تقی و امام علی نقی - صلوات الله و سلامه علیهما - بوده، نقل شده که او گفته که تولد حضرت امام علی نقی - صلوات الله و سلامه علیه - روز سه شنبه سیزدهم ماه رجب بوده، و می‌گویند که هر گاه تولد حضرت امیر المومنین - صلوات الله و سلامه علیه - نیز در سیزدهم ماه رجب باشد، بایست که آن را هم ذکر کند.

و جواب این ظاهر است، زیرا که این وقتی مؤید می‌شود که مراد ابراهیم بن هاشم ذکر فضیلت روز سیزدهم ماه رجب باشد، و آن معلوم نیست، بلکه ممکن است که مراد او بیان تاریخ تولد آن حضرت باشد، و بنابر آن ذکر تولد امام دیگر نیز در این روز در کار نیست، با [یا] آن که شیخ طوسی در مصباح اشاره به طرح آن حدیث کرده [مصباح: ۸۱۹]، زیرا گفته روایت نکرده ابراهیم بن هاشم قمی که وفات یافت امام علی نقی علیه السلام روز دوشنبه سیوم ماه رجب، غیر این که گفته متولد شد آن حضرت روز سه شنبه سیزدهم رجب، و مراد او به این که گفته که «غیر این که» اشاره است به این [است] که آنچه او گفته، این تتمه را هم دارد [که گفته امام علی سیزدهم رجب بدنیا آمده. یعنی از روی تعجب و انکار است]، و آن موافق مذهب علمای ما نیست، زیرا که مشهور میانه ایشان این

است که در نیمه ماه مبارک ذی حجه بود، چنان که مذکور شد. و بعضی که گفته‌اند که در ماه رجب بوده، در دویم ماه گفته‌اند یا پنجم.

مؤید دیگر این که در حدیث دیگر وارد شده که چون فاطمه بنت اسد - رضی الله عنها که والده حضرت امیر المومنین - صلوات الله علیه - بود در میانه خانه کعبه وضع حملش شد، و از آنجا بیرون آمد و آن حضرت را به خانه خود آورد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - زبان مبارک خود را در دهان مبارک آن حضرت گذاشت، و دوازده چشمه از زبان مبارک آن حضرت منفجر شد، و آن حضرت از آن چشمه‌ها سیراب شد. پس آن روز را روز ترویبه که به معنی سیراب شدن است، نامیدند. و چون روز دیگر شد، آن حضرت نظر کرد به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و بر روی آن حضرت خندید، و به جانب آن حضرت اشاره می‌کرد و مادر آن حضرت چون این حالت را مشاهده کرد، گفت عَرَفْتُ، یعنی شناخت او را، و از آن راه، آن روز را عرفه نامیدند، و چون روز سیوم شد که آن روز دهم ماه ذی حجه بود، ابوطالب که پدر آن حضرت بود، همگی مردم را به ولیمه فرزند بزرگوار خود طلبید، و سیصد شتر و هزار گاو و گوسفند کشت، و ایشان را اطعام کرد. [امالی الطوسی، ۷۰۸]

و پوشیده نیست که صریح این حدیث این است که تولد آن حضرت در ماه ذی حجه بوده، نه شوال [؟ شعبان]، پس مؤید احتمال هفتم شوال [؟ شعبان] نمی‌شود، و بر تقدیری که توجیه ذی حجه بشود به این که در آن زمان نسیء می‌کرده‌اند، یعنی ماهها را از جای خود پس می‌انداخته‌اند، پس ممکن است که آن ماه شوال [در حاشیه: شعبان. ظ] باشد و ایشان در آن سال، آن را پس انداخته باشند، و ذی حجه نام کرده باشند، جواب همان است که هر گاه علمای حدیث صحیح صریح را عمل نکرده باشند، به اعتبار دلیلی دیگر قوی‌تر که داشته‌اند، پس این حدیث را نیز به طریق اولی عمل نخواهند کرد.

و مؤید این است این که علما در وجه تسمیه روز ترویبه و عرفه و وجههای دیگر گفته و متعرض این وجه نشده‌اند. چه این نشان این است که آن حدیث موافق طریقه ایشان نبوده؛ یا این که طریقه ایشان در نسیء و آنچه بعضی گفته‌اند که در سال مبدأ حمل حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه و آله - نسیء شده بود، از برای دفع اشکالی که در آن باب هست، منطبق نمی‌شود که در این سال هم نسیء شده باشد، و شوال بجای ذی حجه باشد. چنان که به ملاحظه حساب، طریقه ایشان ظاهر می‌شود.

مجملاً چون قول این که تولد آن حضرت در هفتم شعبان باشد، از کسی از علما ما ظاهر نیست، قایل به آن نمی‌توان شد.

و اگر آن روز مقرر شود که عید شود، باید که روز سیزدهم شود که مشهور میان علمای ماست، و اگر نه، شرعاً دغدغه زیاد دارد، و باعث تشنیع مخالفین می‌شود که این طایفه خود نیز به علمای خود اعتقاد ندارند، و علانیه، مخالفت همه ایشان می‌کنند.

بلی، اگر کسی خود تعظیم روز هفتم هم بکند، و روزه و وضو و اعمال خیر در آن هم به عمل آورد، چنان که قبل از این عرض کرده بود، چه به از آن. و مؤید قول علما می‌شود این که در فضیلت خصوص هفتم شوال حدیثی نقل نشده و اگر تولد آن حضرت در آن می‌بود، نمی‌شد که چیزی در آن باب واقع نشود، بخلاف سیزدهم ماه رجب که در فضیلت ایام بیض آن بسیار وارد شده، و ممکن است که همه آنها به اعتبار مبدأ آن باشد، چنان که در باب فضیلت ایام بیض شعبان وارد شده به اعتبار آخر آن که تولد حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمان - صلوات الله وسلامه علیه - در آن باشد. و الله تعالی يعلم. (جم. طاب ثراه و جعل الجنة مثواه).

[۴۲]- [مسأله در ارث]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که هرگاه خدیجه وارث زینب، در حیات زینب تجویز کرده باشد وصیت او را که تمام ترکه او را بعد از فوت او در وجوه برّ صرف نمایند، و بعد از فوت او نیز امضای آن نموده باشد، دیگر دغدغه نمی‌ماند، باید همه ترکه او در وجوه بر صرف شود، و با وجود خواهر زاده پدر مادری، برادر زاده پدری، و عم زاده میراثی نمی‌برند. و بعد از تجویز خواهر زاده مذکور ایشان را حقی نیست، و اگر او تجویز نمی‌کرد و نیز ایشان را حقی نبود، نهایت در آن صورت دو ثلث از خواهر زاده بود، و یک ثلث در وصیت صرف می‌شد. حالاً که تجویز کرده تمام باید که در وصیت صرف شود. (جم م)

[۴۳]- [مسأله در تولیت در وقف]

هذه العبارات مستخرجة من الوقفية البقعة الشريفة الشريفة، و شرط حضرة الواقف - وقفه الله - لتتميم ما هو فيه من أسباب السعادات و المبررات التولية والنظارة في هذه الاوقاف لنفسه النفيسة الشريفة - خلد ظلّه في اطيب عيش و أهناً زمان - ان شاء تولى بنفسه، و إن شاء يستنيب. و بعد استيفائه اطول الاعمار و الانتقال من دار البوار الى دار القرار، شرط التولية للاعلم و الاتقى من اولاده الذكور، و النظارة و الاشراف لسائر اولاده الذكور من البطن الاول، و بعد البطن الاول و انقراضهم، يكون هذه الاعمال للبطن الثاني على هذا الترتيب؛ و هكذا في البطن الثالث و غيره، فان انقرضوا - و العياذ بالله - فلبينات الواقف، ثم لاولادهنّ الذكور و الاناث، ثم لاولاد اولادهنّ ما توالدوا و تناسلوا نسلاً بعد نسل، و عقباً بعد عقب، ثم لأقرب الناس بالواقف، و ان انقرض الكلّ و الحكم لله الواحد القهار، التولية و النظارة للاعلم و الاتقى الذي يكون ساكناً في البقعة المباركة المزبورة، و لما شرط حضرت الواقف، صرف الله عن ساحتها الشريفة

حوادث الاّیام، التولّیة للاعلم والاتقی من اولاده الذکور، شرط ایضا بانّه إن لم یوجد فی اولاده من هو متّصف بهذه الصفة، فالتولّیة یكون للجمیع، و یقسمون حق التولّیة بینهم بالسّویة دون الرجحان و المزیة، و هكذا الامر فی کلّ بطن. ظاهر عبارات مستخرجه مزبوره این است که در اولاد ذکور و اولاد ذکور ایشان، و هكذا بطن مقدّم مطلقا مقدم باشد بر بطن مؤخر تا ایشان همه منقرض نشوند، و تولیت از ایشان به بطن مؤخر انتقال نیابد، هر چند در بطن مؤخر اعلم و اتقا از ایشان موجود باشند. بلی در هر بطن، اگر اعلم و اتقا از سایر موجودین از آن بطن باشد، او متولّی باشد و نظارت و اشراف با سایر ایشان باشد، و اگر اعلم و اتقائی نباشد، تولیت با همه باشد و حق التولّیة میانه ایشان بالسّویة منقسم شود.

و ایضا آنچه از این عبارات ظاهر می شود این است که در اولاد بنات نیز بطن مقدّم، مقدّم باشد بر بطن مؤخر، و تا ایشان همه منقرض نشوند، تولیت به بطن مؤخر نرسد؛ و ظاهر این است که در ایشان ذکور بر اناث تقدّمی نداشته باشد، بلکه ذکور و اناث هر بطنی در یک مرتبه باشند، و اُنثای بطن مقدم مقدم باشد بر ذکر بطن مؤخر و ظاهر نمی شود که اعلم و اتقا در ایشان نیز اعتبار دارد یا تولیت به همه موجودین در هر بطن از ایشان بالسّویة می رسد اما حکم اناث اولاد ذکور و اولاد ایشان ذکورا او اناثا که از آن استفسار نموده اند از این عبارات ظاهر نمی شود ظاهر نمی شود که ایشان با اولاد بنات ذکورا و اناثا چه مرتبه دارند و ظاهر نمی شود نیز که ذکور اولاد اناث ذکور تقدم دارند بر اناث ایشان یا در مرتبه ایشان باشند و ظاهر نمی شود نیز که اعلم و اتقی در ایشان نیز معتبر است یا تولیت به همه موجودین در هر بطن می رسد و بر هر تقدیر حکم تقدم اعلم و اتقای بطن مؤخر [۳۷۴] بر بطن مقدم وجهی ندارد بلکه ظاهر این است که در ایشان نیز بطن سابق مطلقا مقدم باشد بر بطن لاحق و اگر تمام وقف نامه

ملاحظه شود ممکن است که بعضی مطالب که از این عبارات ظاهر نمی‌شود از آن ظاهر شود والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

[۴۴]- [مسأله در وصایت]

هرگاه کسی وصایت شخصی را قبول کند و بعد از آن اگر ردّ کند موصی نتواند تعیین وصی دیگر کرد، و اگر قبول نمی‌کرد آن وقت می‌توانست که وصی دیگر تعیین کند. در این صورت جواز ردّ کردن وصیت خالی از اشکال نیست، خواه میسر نشدن آخر، به اعتبار عدم بقای شعور او یا بند شدن زبان او باشد، و خواه اعتبار این باشد که با وجود شعور و گشادگی زبان آن قدر وقت نباشد او را که تفحص وصی دیگر کند یا این که وصی دیگر که خواهد تعیین کند حاضر نباشد، و گواهی در آن وقت نباشد که خبر وصایت را به او رساند بر وجهی که شرعاً بر او ثابت شود، و قیام به آن تواند کرد، و یا این که حاضر باشد، اما میسر نشود گواه گرفتن بر تعیین او، و بدون گواه وارث یا دیگری مانع شود از تصرف او؛ در همه این صورت‌ها و امثال اینها، جواز ردّ بعد از قبول خالی از اشکال نیست. (جم)

ظاهرتر به اعتقاد فقیر در مسئله اشتراط عدالت وصی، این است که اگر در وصیت، حق لازمی باشد که اختیار تصرف در آن را به وصی گذارد، مثل زکات یا خمس یا حصّه طفلی یا مجنون، در این صورت باید که وصی عادل باشد، و اگر محض تصرف در وصایای شرعی باشد، مثل این که وارث عاقل بالغ دارد، و وصیت کند که دو ثلث مال او را وارث بردارد، و یک ثلث دیگر را وصی صرف کند در مصارفی که او شرعاً قرار دهد مثل جوه برّ یا دادن به جمعی خاص، شرعاً در این صورت عدالت وصی ضرور نیست (جم).

هرگاه وصیت کننده هوش دارد، و در سكرات نباشد، و زبان او بند نشده، و

می‌تواند که دیگری را وصی کند، اما دیگری نیست نزد او که وصی تواند کرد، آیا در این صورت می‌رسد که وصی رد کند یا نه؟ فرض کردیم که کسی هم نزد او بود، اما نمی‌تواند که غیر از وصیّ اوّل کسی را وصی کند به یک سبب از اسباب، و وصیّ اوّل هم می‌داند که نمی‌تواند که به غیر از او وصی کند دیگری را، آیا چه صورت دارد؟

مشهور این است که وصی باید که عادل باشد، هرگاه وصیت کننده به غیر از وصیّ اوّل دیگری را عادل نداند، یا آن که در واقع آدم عادل به غیر از وصی اول نباشد نزد وصیت کننده، آیا در این صورت آن وصی می‌تواند رد کند وصیت را یا نه؟

در هر جا که پیش از قبول او موصی می‌توانست که تعیین وصی دیگر نماید، و بعد از قبول اگر رد کند او دیگر نتواند تعیین وصی دیگر نماید به هر سببی از اسباب که باشد، در آن صورت، جواز ردّ وصیت بعد از قبول خالی از اشکال نیست. (جم).

بنابر قول مشهور که عدالت در وصی می‌باید، هرگاه موصی در اوّل اگر او قبول نمی‌کرد می‌توانست تعیین وصی عادل دیگر نماید، و بعد از ردّ او نتواند کرد، در این صورت رد کردن وصیت او بعد از قبول مشکل است، اما اگر در اوّل نیز قادر بر تعیین وصی عادل دیگر نبود، به اعتبار این که عادل دیگر نباشد، یا این که باشد اما موصی او را عادل وصیت نکند و قبول آن بر او لازم نبود، هم چنان بعد از قبول نیز رد می‌تواند کرد، هرگاه موصی در حیات باشد و خبر ردّ به او برسد، مگر این که او پیش از قبول چاره دیگر از برای وصایا تواند کرد، مثل این که آنها را خود به جای آورد، و بعد از قبول اگر ردّ کند دیگر هیچ چاره نتواند کرد. در این صورت نیز رد کردن فی الجمله اشکال دارد (جم).

[۴۵]- [حکم یافتن شدن سکه در یک زمین یا خرابه]

به عرض می‌رساند که زری که در زمین یافت شود، یا در بلاد اسلام یافت شده، و یا در بلاد کفر بر هر تقدیر یا اثر اسلام دارد، مثل این که نام یکی از پادشاهان مسلمان بر آن نقش باشد یا ندارد و چون زر معلوم در بلاد اسلام یافت شده و اثر اسلام ندارد، اکتفا می‌شود به بیان حکم آن، پس زری که در بلاد اسلام در زیر زمین یافت شود و اثر اسلام نداشته باشد، کسی که یافته یا در زمین مباحی یافته که مثل زمین‌های موات یا خرابه‌ها که مالکی نداشته باشد، و یا در ملک دیگری یافته، و یا در ملک خود یافته، اگر در زمین مباحی یافته باشد، اگر آن زر کمتر از نصاب باشد که آن از طلا بیست اشرفی چهار دانگ و نیمی است، و از نقره دویست درهم که تخمیناً دوازده هزار و ششصد دینار است، ظاهرتر این است که همه ملک او می‌شود؛ اما احوط این است که خمس بدهد، و اگر به قدر نصاب یا زیاده بر آن باشد، باید که خمس آن را به ارباب خمس بدهد، و تتمه را مالک شود. و اگر در ملک دیگری یافته، مشهور میانہ علما این است که باید مالک آن زمین را اعلام کند؛ اگر او گوید که از من است و من در این جا دفن کرده‌ام، یا کسی دفن کرده که میراث می‌رسد، باید که به او داد، و اگر مالک گوید که من خبری از آن ندارم، باید که مالک پیش از آن را خبر کرد؛ اگر گوید که از من است باید به او داد، و اگر او هم گوید که من خبری از آن ندارم، باید که مالک پیش از آن را نیز خبر کرد، و هم چنین هر قدر که مالک آن معلوم تواند شد؛ و اگر همه ایشان گویند که ما خبری از آن نداریم، اگر به قدر نصاب مذکور نباشد، ظاهرتر این است که شخصی که یافته، مالک تمام آن می‌شود و احوط این است که خمس بدهد، و اگر به قدر نصاب مذکور باشد، خمس آن را می‌دهد و تتمه را مالک می‌شود. و احتمال دارد که در این صورت ملک مالک بالفعل زمین باشد، هر چند او خبری از آن نداشته باشد، به اعتبار این که گنجی است که در

ملک او یافته شده پس تابع ملک او باشد.

و بهتر این است که میانه شخصی که یافته و مالک زمین صلح واقع شود، و اگر در ملک خود یافته، اگر زمینی بوده که خود احیا کرده، همان حکم زری دارد که در زمین مباح یافته باشد، و اگر از دیگری به او منتقل شده باشد، به خریدن و نحو آن، باید که مالک پیش را خبر کند؛ اگر او گوید که از من است به او بدهد، و اگر او گوید که خبری ندارم مالک پیش از او را، و هم چنین، و اگر همه گویند که ما خبری نداریم، خود مالک می‌شود. و اگر به قدر نصاب باشد، خمس آن را باید بدهد، و در جمیع صور مذکوره، اگر معلوم باشد که مالکان خبری ندارند، دور نیست که اعلام ایشان در کار نباشد، و در آن حین دو احتمال باشد: یکی آن که از آن شخص باشد که یافته به شرط اخراج خمس اگر به قدر نصاب باشد یا مطلقاً، و دیگری این که از مالک بالفعل زمین باشد، هر چند از او خبری از آن نداشته، و بهتر این است که میانه ایشان صلحی بشود، و اگر به قدر نصاب باشد، هر یک خمس حصّه خود را بدهند، و اگر به قدر نصاب نباشد، هر یک احتیاطاً خمس حصّه خود را بدهند، والله تعالی یعلم. (جم، من الله علینا ببقائه).

[۴۶]- [مسأله در فروش مال وقف]

[۳۷۵] به موقوف عرض اقدس می‌رساند که آنچه از آنها وقف باشد، فروختن آن مشروع نیست، و آنچه وقف نباشد و به نذر یا هدیه به آن آستان برده باشند، اگر در آن سرکار به هیچ وجه در کار نباشد، مثل ظروف طلا و نقره که استعمال آنها شرعاً جایز نیست، ظاهر این است که توان فروخت و در مصالح آن سرکار صرف کرد؛ و تعمیر عمارات آستانه مقدسه بر همه مصالح مقدم است، و اگر حاجتی به آن نباشد، در سایر مصالح صرف می‌تواند شد.

و تعمیر قنوات بایره آن سرکار و هم چنین املاک و وقف کردن که حاصل

آنها صرف مصالح آن سرکار شود دور نیست که از جمله مصالح باشد، و در آن صرف تواند شد، و قنادیل که پر زیاد باشد از قدری که از برای زینت به قدر معروف مناسب باشد دور نیست که همان حکم داشته باشد، خصوصاً هرگاه شکسته باشد، چه صرف آن در مصالح دیگر هرگاه وقف نباشند، بهتر می‌نماید از این که باز قنادیل ساخته شود، و در کار نباشد. نهایت هرگاه چنین کنند باید که مباشران آن، چند نفر معتمد صاحب وقوف باشند، و به اطلاع یک دیگر بکنند که حیف و میلی در آنها به هیچ وجه نشود. دیگر امر از ملازمان اعلاست. جم.

[۴۷] - [مسأله در باب توبه و صیغه آزاد کردن بنده]

به ذروه عرض حجاب در گاه خلایق پناه می‌رساند که حقیقت توبه از گناهی که کسی کرده باشد، پشیمانی از آن است، و عزم و قصد جزم این که دیگر آن را نکند. و دیگر چیزی در آن ضرور نیست. و اگر خواهد که به زبان هم جاری سازد بگوید: توبه کردم از فلان گناه که کرده‌ام از برای این که واجب است قربه الی الله استغفر الله و اتوب الیه.

و علما - رضوان الله تعالی علیهم - غسل پیش از توبه را سنت می‌دانند، و حدیثی که در آن باب وارد شده، در خصوص توبه از شنیدن غناست. نهایت چون علما گفته‌اند پیش از هر توبه هم غسل بکنند، بد نیست، و نیت آن را چنین بکنند که غسل توبه می‌کنم سنت قربه الی الله.

و چون در آن حدیث وارد شده که بعد از غسل یک نماز بکن، هر چه به خاطر تو رسد، اگر در هر توبه نیز بعد از غسل نماز بکنند، اگر قضایی داشته باشد یک نماز قضایی بکنند، و اگر نه دو رکعت نماز سنت بد نیست، و اگر قضا باشد نیت آن را می‌کند، و اگر سنت باشد نیت می‌کند که دو رکعت نماز سنت می‌گزارم قربه الی الله.

و صیغه آزادی بنده که در کفاره ماه مبارک رمضان خواه به افطار حرام یا غیر آن آزاد کنند این است که: «فلان آزاد است در کفاره ماه رمضان، قربة الی الله، فلان حرٌّ فی کفّارة شهر رمضان قربة الی الله». (جم دام ظلّه)

[۴۸] - [مسأله در باره مضاربه]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که مضاربه این است که زری به کسی بدهند که او معامله کند، و نفعی که به هم رسد میانه ایشان قسمت شود به هر نحوی که قرار دهند؛ و این عقدی است مشروع، و به هر نحوی که قرار داده‌اند، نفع میانه ایشان قسمت می‌شود، و حلال است؛ و اگر کسی زری به شخصی بدهد خواه مسلمان و خواه کافر که به وکالت او سود او معامله کند، و نفع همه از این باشد، هرگاه آن شخص به رضای خود بکند قصوری ندارد، و نفعی که به هم رسد مباح است. (جم ادام الله تعالی ظلّه العالی الی یوم القیام).

[۴۹] - [مسأله در ارث زوجه]

به عرض می‌رساند که هرگاه شخصی فوت شود، و وارث او منحصر در زوجه باشد، آیا سه ربع متروکات او مال امام علیه السلام است یا نه؟ توقع آن که رأی صریح خود را در این مسئله قلمی فرمایند.

و بر تقدیری که مال امام - علیه السلام - باشد، هرگاه شخصی دعوی نماید که فلان مبلغ از مال من به عنوان قرض بر ذمه متوفای مزبور است، و زوجه قبول داشته باشد و تصدیق نماید، در باب سه ربع قرض مزبور چه باید کرد؟

و هم چنین بر تقدیر مزبور، هرگاه وارث شخصی دعوی نماید که فلان عین مخصوصه از اعیان ترکه مال مورث من است که به متوفای مزبور سپرده بود یا او غصب کرده بود، و باز زوجه تصدیق نماید، حکم آن در باب رسد امام - علیه

السلام - چه چیز است؟

ظاهرتر این است که سه ربع مال امام - علیه السلام - باشد، و در زمان غیبت به مستحقین توان داد. نهایت اگر زوجه هم مستحق باشد و به دادن ربع از استحقاق بیرون نیاید، اگر قدری زیاد از ربع به او بدهند و او را راضی کنند که تتمه به مستحقین دیگر داده شود، احوط خواهد بود. (جم).

به محض تصدیق زوجه، از سه ربع دیگر چیزی به او نمی‌توان داد؛ همین زوجه باید که از ربع خود به آن نسبت بدهد. تتمه را از سه ربع دیگر، وقتی می‌توان داد که شرعاً ثابت کند، و قسم استظهاری هم یاد نماید. (جم دام ظلّه العالی)

تصدیق زوجه در این هم کافی نیست مگر در قدر حصّه خودش یا این که او کلّ آن عین را به ازاء حصه خود برداشته باشد، اما اگر چنین نباشد در سه ربع دیگر آن باید که شرعاً ثابت شود؛ و احتیاط این است که با آن قسم استظهاری هم یاد نماید. (جم ادام الله تعالی ظلّه العالی).

[۵۰] - [مسأله ادای قرض با پول شبهه ناک]

معلوم افادت و افاضت و فضیلت پناه، علامی فهّامی، علامه العلامی، مجتهد الزمانی آقا جمال بوده باشد که، هرگاه شخصی مثلاً هزار تومان به جهت ابتیاع چیزی از شخصی قرض کند، و به وجوه بیع و شرا صرف نماید، و بعد از آن زری که از ممرّ شبهه به هم رسیده، تنخواه قرض خواه نماید، آیا در این صورت دغدغه شرعی در اصل مبیعه مذکوره که از هزار تومان خریده شده به هم می‌رسد یا نه؟ و علی هذا القیاس، در زر بیشتر یا کمتر به این نحو چه صورت دارد؛ عرض نما که حکم شرعی آن چیست. و دیگر اگر کسی زری دستگردان کند، و بعد از یک سال یا دو سال عوض زر دستگردان زر شبهه ناک بدهد، آیا

جایز است یا نه؟ در این باب نیز حکم شرعی را عرض نما. به موقوف عرض اقدس می‌رساند که هرگاه کسی زری قرض کند، هر قدر که باشد و به آن زر چیزی بخرد، و بعد از آن زری شبهه ناک تنخواه قرض خواه نماید، در مبیعه مذکور دغدغه به هم نمی‌رسد. دغدغه‌ای که باشد، همان در گرفتن آن زر شبهه ناک است، و در خرج کردن آن در چیزی که خریده به زر قرض، و آن را در عوض داده، دغدغه به هم نمی‌رسد. و کسی که زری دستگردان کند و بعد از آن در عوض آن زر شبهه ناک بدهد، همان شبهه که در اصل آن زر باشد، در تصرف در آن خواهد بود. خواه نگاه دارد و خواه به قرض خواه بدهد، و خواه به نحو دیگر صرف کند. نهایت اگر به قرض خواه بدهند، و به او بعد از دادن آن بگویند که طلب خود را ابراء کند و از سر آن بگذرد، و او چنان کند، طلب او ساقط می‌شود. اگر دغدغه در گرفتن آن زر بود، همان باقی می‌ماند. همواره ایام عدالت گستری و شریعت پروری پاینده و مستدام باد. (جم. دام ظلّه العالی).

[۵۱]- [مسأله قرض گرفتن از هندی‌ها و اداء کردن با مال شبهه ناک]

[۳۷۶] معلوم افادت و افاضت پناه، علامی فهّامی علامه العلمائی مجتهد الزمانی آقا جمال بوده باشد که، در مسئله سابق در باب قرض گرفتن و از آن چیزی خریدن و تنخواه قرض خواه زر شبهه ناک نمودن فرموده بودیم، حکم آن را علماء عرض کرده بودند، اطلاع حاصل شد. مضمون مسئله این بود که کسی هزار تومان یا بیشتر یا کمتر از شخصی قرض کند و از آن زر ملک و غیره مبیع نماید، و در عوض قرض زر شبهه ناک تنخواه نماید، آیا ضرر به اصل مبیع به هم می‌رسد یا نه؟ بنابراین علماء در این مسئله نوشته بودند که دغدغه به اصل مبیعه به هم نمی‌رسد، لیکن انشاء شغل ذمه برای خود نمود، باید که به قرض خواه

بگوید که من زر شبهه ناک به تو تنخواه نموده‌ام، ابراء ذمه بکن. سؤال هرگاه شخصی از هنود یا از مخالف مذهب زری قرض کند، و در عوض زر حرام یا مشتبّه به حرام تنخواه قرض خواه نماید، باز در این صورت هم شغل ذمه به هم می‌رساند یا نه؛ و اظهار زر شبهه ناک و براءت ذمه از چنین جماعت حاصل کردن در کار هست یا نه. حکم شرعی این مسئله را نیز بنویس و به خدمت ما عرض نما.

به موقف عرض اقدس می‌رساند که، هرگاه در بلاد اسلام که به همه فریق امان داده باشند که تردّد نمایند، کسی زری از هنود یا از مخالف مذهب دیگر قرض کند، با زری که از مسلمانی قرض شود تفاوتی ندارد، شغل ذمه به آن به هم می‌رسد. و اگر در عوض، زر حرامی یا شبهه ناکی به او بدهند، خوب است که بعد از آن، به او بگوید که حالا آن زری را که به من داده بودی، ابراء ذمه من از آن بکن تا شغل ذمه به زر او نماند، همین حرمت یا شبهه زری که به او داده بماند، اما اظهار این که زری که به تو داده‌ایم، حرام یا شبهه ناک است معلوم نیست که در کار باشد، نه در کافر و نه در مسلمان، و کمترین در سابق این را که اظهار بشود، عرض نکردم. همین عرض کرده بودم که بعد از دادن آن زر به او، خوب است که ابراء ذمه از او بخواهند تا از شغل ذمه او برآیند. و اگر در بلاد کفر کسی زری از کافر حربی بگیرد، شغل ذمه به هم نمی‌رساند، و اگر تواند پس نداد در کار نیست که ردّ امانت به صاحب آن واجب است، هر چند کافر حربی باشد، جم من الله تعالی علینا ببقائه

[۵۲]- [مسأله حیوة]

در حیوة خلاف بسیاری شده؛ بعضی از علما آن را مستحب می‌دانند که به پسر بزرگ داده شود مفت، و بعضی واجب می‌دانند. به این معنی که اگر او

خواهد اعیان آنها را و قیمت بدهد، باید که آنها به او داده شود به قسمت، و سایر ورثه مانع از آن نمی‌توانند شد. نهایت مشهورتر آن است که آن حق اوست مفت، و قیمتی در کار نیست.

و در تعیین آن نیز اختلاف بسیار در احادیث واقع شده، و مشهور میانه علما این است که همه رخت‌های پوشیدنی پدر است، و مصحف و انگشتر و شمشیر، و اگر آنها را متعدّد داشته باشد یکی از آنهاست که اختصاص به او بیشتر داشته باشد؛ و اگر چند تا مساوی باشند در اختصاص سایر ورثه اختیار دارند هر یک را که خواهند بدهند.

و احتمال دارد که قرعه باید زد، و فقیر، حکمی در این مسئله نمی‌توانم کرد؛ و بهتر این است که صلحی میانه ایشان بشود، و بنابر مشهور، هرگاه قرض باشد ظاهرتر این است که به حیوة هم تعلق بگیرد؛ و از همه ترکه به یک نسبت ادای آن باید کرد؛ مثلاً اگر قرض به قدر نصف ترکه باشد، صاحب حیوة باید که نصف آنها زر به ایشان بدهد، و کل اعیان آنها از او باشد (جم).

[۵۳]- [مسأله در باب ریختن آب روی دست در وضو]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که ریختن آب به دست راست بر دست چپ که در حدیث وضوی بیانی واقع شده، آن شستن دست‌ها که پیش از وضو سنت است نیست، زیرا که آن همین ریختن آب است به دست راست بر دست چپ؛ و آنچه پیش از وضو سنت است، شستن هر دو دست است. پس ظاهر این است که مراد این باشد که بعد از آن که ظرف آب حاضر شد، آن حضرت بول کرده باشند؛ و چون ذکر آن خالی از استهجان نیست مذکور نشده، و اکتفا به ذکر استنجا شده، و آن ریختن آب بر دست چپ از برای استنجا است؛ چه استنجا به دست چپ سنت است، و شاید که این هم سنت باشد که به دست راست آب بر

دست چپ بریزند، و به آن استنجا کنند، و از دست چپ آب برندارند، چنان که مشهور در شستن دست راست، این است که سنت است که از دست راست آب بر دست چپ بریزند؛ و بعد از آن به دست چپ دست راست را بشویند و از دست چپ آب جهت آن برندارند. و ممکن است که آن ظرف، ظرفی بوده باشد از قبیل ابریق یا آفتابه که ممکن نباشد که به آن به دست چپ، هم آب بردارند، و هم استنجا کنند، و بعد از آن که استنجا کردند، شروع به مقدمات وضو که مضمضه و استنشاق باشد فرموده اند؛ و بنابر این هیچ اشکالی در حدیث مذکور نیست سوای این که شستن دست‌ها که پیش از وضو سنت است مذکور نشده، و این سهل است، زیرا که هر امری سنتی، که در وضو باشد، لازم نیست که در وضو بیانی مذکور شود، با آن که اگر ظرف از قبیل ابریق یا آفتابه باشد، اکثر علماء بر این اند که شستن دست‌ها پیش از وضو سنت نیست و آن وقتی است که ظرفی باشد که سرگشاده باشد که دست در آن داخل کنند از برای آب، وضو در آن جا سنت است که اول دست‌ها را بشویند از برای حدث خواب و بول یک مرتبه، و از برای حدث غایط دو مرتبه، و بعد از آن دست در آن داخل کنند، و وضو بسازند، و بنابر این اصلاً اشکالی در حدیث مذکور نمی‌ماند، و اگر ظرف سرگشاده هم باشد، دست در آن داخل نکند، بلکه آن را به یک دست کج کند و بر دست دیگر بریزد؛ در آن جا هم ظاهر این است که نزد اکثر علماء شستن دست پیشه سنت نباشد، و بنابرین ممکن است که آن ظرف سرگشاده هم بوده باشد، و آن حضرت از برای این که احتیاج به شستن پیش نباشد، و از برای اظهار این معنی، دست را در آن داخل نکرده باشند، و هر مرتبه به یک دست آن را کج کرده باشند و بر دست دیگر ریخته باشند، و بنابرین مراد به آنچه در اول مذکور شد که آب را به دست راست بر دست چپ ریختند، این باشد که ظرف را به دست راست کج کردند و بر دست چپ ریختند تا به آن استنجا بکنند، و بنابرین

عذری که از برای آن مذکور شد که گاه باشد که این سنت باشد در کار نیست، و اصلاً در حدیث اشکالی نمی‌ماند. الله تعالی يعلم. امید که همواره حلال مشکلات - تعالی شانه - به لطف و عنایت خود هر گونه مشکلی را که از برای اولیا و دولت قاهر رو دهد به اسهل و جهی گشایش دهد. (جم طاب ثراه و جعل الجنة مثواه).

[۵۴] - [استفاده از قبله‌نهای جدید]

به موقف عرض می‌رساند که، به حسب شرع اقدس اعتماد بر مجرّد قبله نما نمی‌توان کرد، بلی اگر در جایی اصل جهت قبله به علامتی از علامات شرعیه معلوم شود، اما تیامن و تیا سر آن معلوم نشود، اگر قبله نه‌ای مجربی باشد، بهتر این است که در تیامن و تیا سر بنا بر آن گذاشته شود، و اگر در جایی تحصیل جهت به علامات شرعیه نتواند شد، و قبله نه‌ای مجربی باشد، بهتر این است که اول نماز به جهتی که از آن مستفاد می‌شود بگذارد، و بعد از آن به سه جهت دیگر احتیاطاً بکند. امید که همواره رعایت شریعت غرّاً قبله نظر والا و جهت. اندیشه آن قبله نما باد (جم طاب ثراه)

[۵۵] - [مسأله در باب نقد وجوب عینی نماز جمعه]

[۳۷۷] به موقف عرض می‌رساند جمال که این کمترین، رساله معلومه را مطالعه نموده، غلطها که از آخوند مرحوم نقل شده، در واقع چنین است، و امثال این غلطها از مثل او فاضلی در کمال تبخّر بسیار غریب است. نهایت آن اختصاصی به مسئله نماز جمعه ندارد که این از اعجاز وجوب نماز جمعه باشد، چنان که این آخذ فرمود، بلکه در بسیاری از مسایل و تفسیر بسیاری از آیات و احادیث چنین کرده، کم و قلیل است از تصانیف آن مرحوم که یک دو غلط

چنین نداشته باشد، با کمال فضل و دانش، کجی در سلیقه داشت که باعث این تصرفات و تصحیفات می‌شد، و آخرها از بسیاری از آنها برگشته و تغییر داده، و بعضی غلطها که در این رساله نقل شده، از آنهاست که آخر تغییر داده.

و اما آنچه این آخذ فرمود که آیات کریمه و احادیث شریفه صریح در وجوب عینی نماز جمعه است، آن هم اصلی ندارد، و بعضی از آنها در اصل دلالت بر وجوب ندارد، و بعضی ظاهر در نفی وجوب عینی و ثبوت وجوب تخییری، و بعضی احتمال وجوب عینی و تخییری هر دو دارد، و به قرینه احادیث دیگر که دلالت بر نفی وجوب عینی می‌کند، و اجماع علما که جمعی کثیر از اعظام علمای ما مثل شیخ طایفه شیخ ابو جعفر طوسی و سید اجل سید مرتضی، و ابن حمزه، و ابن زهره، و ابن ادریس، و محقق، و علامه حلی، و شیخ شهید، و ابن فهد، و شیخ علی، و غیرهم دعوی کرده‌اند که اجماع علمای شیعه شده بر این که نماز جمعه در زمان غیبت امام معصوم واجب عینی نیست، و هرگز قول به وجوب عینی آن در میان علمای شیعه نبوده، باید احادیث مزبوره بر وجوب تخییری حمل شود.

و این کمترین قبل از این که ملازمان ثریا نشان ولی نعمت عالمیان متوجه تحقیق این مسئله بودند، رساله مبسوط در تحقیق این مسئله به فارسی نوشته، و به القاب همایون نواب کامیاب اشرف اقدس ارفع مزین و موشح کرده، و در آن جا بعد از تفصیل نقل اقوال مشاهیر علمای شیعه، و نقل ایشان اجماع شیعه را بر نفی وجوب عینی در زمان غیبت نقل کرده، حدیث بسیار که دلالت می‌کند بر نفی وجوب عینی، و هم چنین نقل کرده آیه کریمه، و همه احادیثی را که به آنها استدلال کرده‌اند مخترعین قول به وجوب عینی در زمان غیبت، و جواب گفته از هر یک از آنها به وجوه بسیار. نهایت آن رساله همراه نیست، اگر امر اعلی باشد بفرستم که نسخه آن را بفرستند تا به نظر کیمیا اثر برسد؛ و اگر امر فرمایند، آنچه

متعلق به این رساله باشد علی حده بنویسم، و به موقف عرض اشرف رسد. و اما غلط اوّل که از آخذ مرحوم نقل کرده که او دلیل گفته که وجوب نماز جمعه مستلزم فساد است، و تشنیع بسیار بر او کرده، چندان غلطی نیست، بلکه این دلیل را بعضی دیگر از علمای سابقین گفته اند؛ و حاصل دلیل این است که هرگاه نماز جمعه واجب عینی باشد، با هر که ظاهر العدالة باشد، و باید که از چهار فرسخ در چهار فرسخ بر سر او اجتماع کنند، و او را امام و مقتدی دانند، و اگر نکنند نه نماز ایشان درست باشد و نه روزه و نه زکات و نه حج و نه هیچ کار خیری، چنان که مذهب قایلین به وجوب عینی است؛ پر ظاهر است که چنین مردی هرگاه در شهرهای بزرگ باشد، در اندک وقتی، معتبر و مطاع گردد، پس بسا باشد که بعضی از مزورین و شیادین اوّل خود را به ظاهر صلاح او آیند، و مشغول نماز جمعه گردند تا بعد از آن که متمکن و مطاع گردند، آغاز فتنه و فساد کنند. پس حق تعالی که عالم به عواقب امور است، معقول نیست که امری را واجب کرده باشد که مستلزم مفسده تواند بود، بلکه باید که وجوب این امر مخصوص معصوم باشد که احتمال فتنه و فساد در شان او نیست.

و ظاهر است که این دلیل خالی از صورتی نیست و قابل تشنیع نیست، و اعتراضی که آخوند کرده که این دلیل در کثرت حاج هم جاری است، صورتی ندارد؛ چه در حج کسی اعتقادی به امیر حاج ندارد، و اطاعتی نمی کند او را مگر در آنچه متعلق به نسق راه باشد، و دیگر آن که امارت او در اندک وقتی است، و زود پراکنده می شوند، و جمعی که بر سر او اجتماع می کنند از بلاد متفرقند، و عادت جاری نشده که با یک دیگر بسازند.

و هم چنین اعتراضی که کرده که در نماز جماعت هم جاری است، وارد نیست؛ چه عادت جاری نشده که در سنتی ها مردم چندان اهمّی بکنند، و چنان کثرتی بشود در مدتی مدید که به فتنه منجر تواند شد.

و هم چنین اعتراضی که کرده که در میان اهل سنت، همیشه نماز جمعه می‌گزارند، و فتنه نمی‌شود وارد نیست؛ چه ایشان اعتقادی به پیشنهاد نمی‌دارند، به جهت این که نماز پشت سر هر فاسقی جایز می‌دانند، و مع هذا اکثر ایشان رخصت پادشاه را در نماز جمعه در کار می‌دانند، و هرگاه به اذن پادشاه باشد تا کسی را خاطر جمع نکنند رخصت نمی‌دهند، و در میان شیعه که چند وقتی است که قول به وجوب عینی به هم رسیده و می‌کنند، چون همیشه جمعی دیگر از علما هستند که پاره حرام می‌دانند، و پاره واجب تحیری چندان رواجی نمی‌یابد که منجر به فتنه تواند شد؛ اما اگر حکم خدا وجوب عینی می‌بود و بایست همه به آن قایل شوند، ترتب فتنه و فساد چندان استبعادی نداشت، و دلیلی که در غلط بیستم از آخوند مرحوم نقل کرده که عبارت صحیفه کامله دلالت دارد، بر این که نماز جمعه و عید مخصوص امام معصوم است آن هم خالی از قوتی نیست و غلط نیست، و آن به تفصیل در رساله معروضه مذکور است.

امید که تا گل پنج برگ احکام خسه، در گلزار همیشه بهار شرع محمدی در شکفتن است چمن عمر و اقبال آن گل دسته گلستان مصطفوی و نوباوه بوستان مرتضوی به رشحات فیض سحاب عنایات ازلی و قطرات امطار فیوضات لم یزلی سرسبز و سیراب و ریّان و شاداب باد، بالنبی و آله الامجاد (جم).

[۵۶]- [نماز در لباس گرفته از پوست سنجاب]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که نوشته مرحوم ابوی ام در باب نماز در [پوست] سنجاب ملاحظه شد به خط کمترین است که در آن وقت حسب الفرموده ایشان نوشته‌ام، و به گمان کمترین، جواز نماز در آن شاید به حسب دلایل، فی الجملة ظهوری داشته باشد. نهایت چنان ظهوری نیست که خاطر به آن جمع توان کرد در نماز، و احتیاط این است که نماز در آن کرده نشود. امید که

همواره به میامن الطاف ایزدی، آن زینده لباس دارایی را جامه صحّت و عافیت در بر، و رعایت احتیاط در احکام شرع انور زینت افزای اورنگ و افسر باد. (جم طاب ثراه)

[۵۷]- [مسأله در باب ولاء عتق]

هرگاه آزاد کننده مرد باشد، ظاهرتر این است که ولای عتق به اولاد ذکور او می‌رسد، و به اولاد اناث نمی‌رسد. نهایت جمعی از علما قایل شده‌اند که به همه اولاد ذکور و اناث می‌رسد به عنوان میراث، بنابراین اگر با اولاد اناث صلحی بشود، احوط خواهد بود، و اگر زن باشد ظاهرتر این است که ولای عتق به عصبه او می‌رسد، و به اولاد نمی‌رسد، و بعضی در این جا نیز قایل شده‌اند که به اولاد می‌رسد ذکوراً و اناثاً بر سبیل میراث، و اگر در این جا نیز صلحی بشود احوط خواهد بود. (جم طاب ثراه).

[۵۸]- [مسأله در باب قسم دادن اهل ادیان دیگر]

[۳۷۸] عرض می‌دارد که شیخ طوسی - رحمه الله - و جماعتی از علما - رضوان الله علیهم - مثل ابن ادریس و محقق و علامه و بعضی دیگر تصریح به این کرده‌اند که هرگاه حاکم شرع مصلحت در این داند که اهل کتاب را قسم دهد، به نحوی که موافق دین و ملت ایشان است، می‌تواند به آن نحو قسم داد، و خلاف صریحی از علما در این باب به نظر نرسیده، لیکن بعضی از متأخرین مثل شیخ زین الدین، و مولانا احمد - رحمهما الله تعالی - در این حکم تأمل دارند، بنابراین که احادیث بسیار بر خلاف این است، مثل صحیححه حلبی، قال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ أَهْلِ الْمَلَلِ يُسْتَحْلَفُونَ فَقَالَ لَا تُحْلِفُوهُمْ إِلَّا بِاللَّهِ [النوادر اشعری، ص ۵۴]

و صحیحہ سلیمان بن خالد: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا يُخْلَفُ الْيَهُودِيُّ وَلَا النَّصْرَانِيُّ وَلَا الْمَجُوسِيُّ بِغَيْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (کافی: ۷/ ۴۵۱)

و موثقه سماعه قال: سَأَلْتُهُ هَلْ يَصْلُحُ لِأَحَدٍ أَنْ يُخْلِفَ أَحَدًا مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ بِأَهْلِهِمْ قَالَ لَا يَصْلُحُ لِأَحَدٍ أَنْ يُخْلِفَ أَحَدًا إِلَّا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (کافی: ۷/ ۴۵۱)

و رواية جراح مديني عن ابي عبدالله عليه السلام قال: لَا يُخْلَفُ بِغَيْرِ اللَّهِ وَ قَالَ الْيَهُودِيُّ وَالنَّصْرَانِيُّ وَالْمَجُوسِيُّ لَا تُخْلَفُوهُمْ إِلَّا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (کافی: ۱/ ۴۵۱)

و بعضی دیگر از روایات نیز بر این معنی فی الجمله دلالت داده، و حدیثی چند نقل کرده‌اند که ظاهراً مخالف این احادیث است، مانند صحیحہ مسلم عن احدهما علیهما السلام قال: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَحْكَامِ فَقَالَ فِي كُلِّ دِينٍ مَا يَسْتَحْلِفُونَ بِهِ (تهذیب: ۸/ ۲۷۹)

و صحیحہ محمد بن قیس قال سمعت ابا جعفر عليه السلام: قَضَى عَلِيٌّ عَ فِيمَنْ اسْتَحْلَفَ أَهْلَ الْكِتَابِ يَمِينِ صَبْرٍ أَنْ يَسْتَحْلِفَ بِكِتَابِهِ وَ مِلَّتِهِ (استبصار: ۴/ ۴۰) و رواية سکونی عن ابي عبدالله عليه السلام: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ اسْتَحْلَفَ يَهُودِيًّا بِالتَّوْرَةِ الَّتِي أَنْزَلَتْ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ (کافی: ۴/ ۴۵۱)

و شیخ و تابعان او - رحمهم الله تعالى - جمع میانه این احادیث به این نحو نموده‌اند که احادیث اول را عمل کرده‌اند بر صورتی که حاکم مصلحت در این نداند، و احادیث اخیر را بر صورتی که مصلحت داند، لیکن مخفی نماید که دلیلی و شاهی بر این وجه جمع نیست؛ و جمع به نحو دیگر هم ممکن است؛ و اجماعی هم بر این حکم ثابت نشده، و کسی از علما دعوی اجماع نکرده؛ بنابراین حکم به این کردن مشکل است، خصوصاً در باب غیر اهل ذمه از اصناف کفار، مانند

هنود چه حدیث محمد بن مسلم که عمومی داده، دلالتی چندان بر مطلب نداده، و دو حدیث دیگر مخصوص اهل کتاب است، و عدم قول بعضی ظهوری ندارد با آن که در عبارت فقها که به نظر رسیده مخصوص ایشان است، و تعدی به غیر به غایت مشکل است خواه به انضمام احلاف بالله تعالی باشد و خواه نه، والله تعالی يعلم .

[۵۹]- [مسأله در باب وقف: چه چیزهایی را می شود وقف کرد]

اکثر اسباب را مثل چینی ها و کاشی آلات، و سوزنی، و حصیر، و کرسی، و صندلی، و قالیچه، و چپق، و آنچه استعمال آنها دغدغه ندارد، وقف می توان کرد. نهایت به گمان کمترین، چندان ثوابی در وقف آنها نیست، و مستحقین از آنها منتفع نمی توانند شد، و اسباب جنگ مثل قداره ها و توپره ها، وقف آنها مناسب است، و وقف صورتها و آنچه استعمال آنها دغدغه دارد، مثل زین طلا، و لجام طلا، و امثال آن وقف آنها اصلا صورتی ندارد، (جم. اللهم اغفره وارحمه و اسکنه فی الجنة).

[۶۰]- [در باره نسب امام زاده احمد]

نسب امام زاده واجب التعظیم امام زاده احمد بن علی بن محمد - علیه السلام - در کتابی به نظر فقیر نرسیده؛ در بعضی ارقام مطاعه که متولیان آن جا دارند، نوشته شده که امام زاده احمد بن علی بن حضرت امام محمد باقر - صلوات الله و سلامه علیه - و در کتابها علی نام از پسران آن حضرت - علیه السلام - نقل کرده اند؛ نهایت در بعضی نقل کرده اند که عقبی نداشت، و در بعضی نوشته اند که دختری از او به هم رسید. بر هر تقدیر احمد نام پسر او به نظر نرسیده، و هیچ امام زاده احمد دیگر نیز که تعیین شده باشد که در آن جا مدفون شده به نظر

نرسیده، بعضی امام زاده‌های احمد نام نقل کرده‌اند، اما تعیین مدفن ایشان نشده، والله تعالی یعلم. (جم، دام ظلّه العالی).

[۶۱]- [حکم زری که از زیر خاک بدست آمده است]

زری که نوشته بودند که سیادت پناه فلان در زمینی که عمارت می‌کرده یافته، اگر آن زمین ملک سیادت پناه مزبور بوده، یا زمین مواتی بوده که می‌خواسته که در آن جا عمارت کند، اگر خود یافته باشد، یا مملوک او یافته باشد، ظاهر این است که ملک او شود، به او می‌توان داد، و اگر شخصی دیگر مثل فعله که آورده باشند که زمین را بکند یافته باشد، و زمین ملک سیادت پناه مزبور باشد، باز احتمال دارد که از سیادت پناه مزبور باشد، و احتمال دارد که از آن شخصی باشد که یافته. در این صورت خوب است که به ایشان داده شود که با هم صلحی بکنند، و به هر نحو که صلح کنند میانه خود قسمت کنند؛ و اگر زمین موات بود، و او کسی را آورده باشد که بکند تا آخر عمارت بنا کند، ظاهر این است که آن زر از آن شخصی باشد که یافته، و سیادت پناه مزبور را در آن حقی نیست. و چون این زر به قدر قیمت بیست اشرفی نیست، ظاهر این است که خمس در آن واجب نباشد. نهایت چون جمعی از علما در هر قدر که باشد خمس واجب می‌دانند، بهتر این است که به ایشان اعلام شود که احتیاط این است که ایشان خمس آن را به ارباب خمس بدهند. (جم).

[۶۲]- [مسأله ارث زوجه بدون ولد]

رسد زوجه هرگاه فرزند نباشد، رُبع است. نهایت مشهور این است که زوجه غیر ذات ولد، از زمین رسد ندارد، نه از عین آن و نه از قیمت آن، و از عمارت و اشجار رسد دارد. نهایت مطالبه اعیان آنها نمی‌تواند کرد. اگر باقی ورثه ربع

قیمت آنها را به او بدهند کافی است. و از سایر اموال مثل نقود و اثاث البیت، ربع اعیان آنها رسد اوست، و اقوال دیگر نیز هست؛ و بهتر این است که با زوجه صلحی بشود، و در صورت مفروضه ثلث کل مال از خاله زاده و تتمه بعد از وضع رسد زوجه و خاله زاده از عمه زاده است. (جم دام ظلّه)

[۶۳]- [مسأله در ارث]

صورت مفروضه زید فوت شده، از سر یک پسر عمرو نام، و عمرو فوت شده از سر زوجه دایمه غیر ذات ولد، و خالد نام عمه زاده پدری عمرو مزبور، و ولید نام نیز فوت شده، و دو دختر داشته و هر دو دخترها فوت شده‌اند، و هر یک دختری داشته‌اند، و یکی از آنها که زینب نام داشته والده عمرو مزبور بوده، و والده او در حین حیات عمرو فوت شده، و دختر دیگر که فاطمه نام دارد، و خاله زاده عمرو است در حیات است.

[۶۴]- [مسأله در حقایق حاشیه نشین‌های رودخانه‌ها و نهرها]

[۳۷۹] به موقف عرض اقدس می‌رساند که رودخانه‌ها که صاحبی ندارد؛ هر که خواهد احداث نهری به هر قدر که خواهد می‌تواند نمود؛ به شرط این که کسی احداث مزرعه یا آسیایی نکرده باشد که این ضرر به او رساند؛ و اگر ضرر به مزرعه یا آسیایی که قبل از آن احداث شده باشد برساند، احداث نمی‌تواند کرد؛ هر چند آن مزرعه یا آسیا پایین‌تر از آن باشد؛ و هرگاه نهرها احداث شده باشد، صاحب هر نهری زیاده از قدری که همیشه می‌برده نمی‌تواند گرفت مگر این که آب رودخانه زیاد باشد، و از آن قدری که زیاد گرفته شده ضرری به نهروهای دیگر نرسد. و هم چنین در کنار رودخانه‌ها هر که خواهد آسیا می‌تواند ساخت مگر این که ضرر رساند به مزرعه یا آسیای دیگر [که] قبل از آن احداث

شده باشد، و هرگاه آسیاها باشد، صاحب هر یک تعدی از دستوری که معمول بود میانه ایشان، نمی‌توانند کرد. (جم. من الله علينا ببقائه).

[۶۵]- [مسأله زکات در ماترک یک متوفی]

به عرض می‌رساند که شخصی متوفی شده، و صغیری از او مانده، و برادر متوفی مذکور متروکات او را به جهة صغیر ضبط نمود، و الحال چون سال بر او گذشته زکات بر او واجب است یا نه، دیگر برادر متوفی می‌تواند که جهت صغیر سود او معامله نماید یا نه؟ باقی سایه عالی لا یزال باد.

میانه علمای ما - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - خلافتی نیست در این که در اموال یتیم در نقدین زکاتی نیست، و در مواشی و غلات یتیم نیز مشهورتر این است که زکات واجب نیست، و بعضی در آنها زکات واجب دانسته‌اند، هرگاه شرایط آن باشد. و ظاهرتر این است که واجب نباشد. و برادر متوفی هرگاه وصی نباشد، سودا و معامله در مال صغیر نمی‌تواند کرد، مگر این که ثقه و معتمد باشد، و آنچه کند، صلاح حال صغیر در آن باشد؛ و با وجود این نیز اگر رجوع به حاکم شرع میسر باشد، احوط این است که تا از جانب او مأذون و مرخص نگردد، تصرف ننماید، والله تعالی یعلم.

[۶۶]- [مسأله در باره دایگی مادر و دختر نسبت به یک طفل]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که هرگاه دایه، طفلی را شیر داده باشد، بعد از آن مادر آن دایه خواهد آن طفل را شیر دهد، ظاهر این است که قصوری ندارد، و احتمال مفسده که می‌رود این است که دایه اول بر شوهرش حرام شود، زیرا که آن طفل هرگاه شیر دایه را خورد، فرزند شوهر آن دایه می‌شود، و هرگاه شیر مادر او را بخورد، آن دایه خواهر آن طفل می‌شود؛ پس خواهر فرزند

شوهرش می‌شود، و خواهر فرزند کسی یا فرزند اوست یا فرزند مدخوله او، و بر هر تقدیر حرام است؛ و از برای دایه دویم نیز نظر به این خیالی می‌توان کرد که آن هم بر شوهرش حرام شود. نهایت بر طریقه مشهور میانه علما، این نسبت‌ها را اعتبار نکرده‌اند، و مرحوم میرمحمد باقر امثال آنها را اعتبار می‌کرده، و به آنها حکم به حرمت می‌کرده؛ پس بنا بر مشهور، دایه کردن مادر دایه اول قصوری ندارد. و اگر احتیاط بفرمایند که بنا بر طریقه میرمرحوم نیز دغدغه به هم نرساند شاید بهتر باشد. ایام سلطنت و دارایی و معدلت و کشور آرای پاینده و لایزال باد. (جم مد ظله).

[۶۷]- [مسأله در باب مال موقوفه و کاربری آن در مورد وقف]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که آنچه از موقوفات مزبوره در تصرف مباشرین موقوفات باشد، هرگاه مصارف آن معلوم باشد، مثل شیلان و روشنایی و تعمیر، باید البته که در آن مصارف صرف شود، و در مصرف دیگر هر چند مصرف خیری باشد صرف نمی‌توان کرد، مگر این که صرف آن در آن مصرف، متعذر باشد. بنا بر آن در مصرف خیر دیگر صرف می‌توان کرد؛ و بدون تعدّر اگر در مصرف دیگر مقرر شده باشد، باید که قطع شود، و در مصرفی که واقف مقرر کرده، مقرر شود. نهایت به شرط این که آن مصرف معلوم باشد، اما به مجرد این که در دفتر چنان ثبت شده باشد، حکم به آن نمی‌توان کرد، و اگر در مصرف خیر دیگر مقرر شده باشد، مثل وظایف مستحقین قطع آن در کار نیست، و اگر همین معلوم باشد که وقف بر یکی از عتبات عالیات است، و خصوص مصرف معلوم نباشد، بهتر این است که در یکی از مصالح آن سرکار صرف شود، مثل روشنایی و تعمیر و شیلان و خدام و مستحقین سکنه آن جا، و دور نیست که در این صورت به سایر مستحقین نیز توان داد، چه گاه هست که مراد

به وقفیت بر آنها همین است که ثواب آن به آن ارواح مقدسه برسد، یا این که مستحقین از آن سرکارات موظف شوند، چه این، نوعی از تعظیم و تکریم است، و از جمله مصالح آنها می‌تواند بود. پس اگر به وظایف مقرر شده باشد قطع آنها در کار نیست، و آنچه از موقوفات مزبوره با متولیان است، آنها را از ایشان انتزاع نمی‌توان کرد، و ایشان باید به شرایط عمل کنند، و آنچه از دفتر وقفیت آن را نوشته باشند، اما در تصرف مباشرین موقوفات نباشد و در دست دیگران به عنوان ملکیت باشد، به مجرد این، از ایشان انتزاع نمی‌توان کرد تا این که شرعاً وقفیت آن ثابت شود. این‌ها همه در منال آنهاست، اما مالوجهات آنها اختیار آن با ملازمان ثریا نشان است، هر چند به سیورغال آستان‌های مقدسه داده شده باشد؛ پس اگر با وجود این، به وظایف جمعی داده شده باشد، قطع آن در کار نیست، اگر چه به دستور اصل به سیورغال داده شده باشد و اصل بر مصرف دیگر وقف باشد، دیگر در هر باب امر، از ملازمان اعلاست. (جم دام ظلّه).

[۶۸] - [مسأله در باب نقره‌ای که از خاک معدن کرمان بدست آمد]

در باب اباحت نقره‌ای که ضابط معدن کرمان از خاکی که قبل از این‌ها از آن معادن بیرون آورده بوده‌اند، و در آن صحراها موجود بود، به عمل آورده، و اخراجات داده، آنچه به خاطر فیض مظاهر رسد، قلمی و اعلام خواهند فرمود. به عرض اقدس رساند که اگر آن خاک‌ها بعد از جلوس همایون اعلی کارگزاران سرکار خاصه شریفه بیرون آورده بودند، و در این وقت به عمل آورده‌اند، اباحت آن ظاهر است، و اگر قبل از آن بیرون آورده باشند باز اباحت آن احتمال دارد؛ بنابر آن که قصد تملک دیگری معلوم نیست، و احتمال نیز دارد که ملک سلطانی شده باشد که در زمان او کارگزاران او از برای آن سرکار بیرون

آورده باشند؛ بنابراین همه ورثه او را در آن حقی باشد، و باید از همه حلّیت طلبید؛ و بر هر تقدیر خمس آن را به ارباب خمس باید داد. (جم ادام الله تعالی ظلّه العالی)

[۶۹]- [در باره اسامی و القابی که برای برخی سور قرآنی در نوشته‌ای بوده]

[۳۸۰] مشهور رأی منیر و ضمیر مهر تنویر می‌گرداند که کلماتی که ارسال فرموده بودند، در کتابی به نظر فقیر نرسیده، و بعید است که حدیث باشد. نهایت تسمیه سوره فاتحه به ام‌الکتاب مشهور است، و وجوه بسیار از برای آن در تفاسیر مذکور، و به نظر عالی رسیده.

و اطلاق عروس قرآن بر سوره کریمه الرحمن نیز در احادیث وارد شده، و شاید که به اعتبار کمال زیبایی آن باشد، به اعتبار ذکر بهشت‌ها و آلاء و نعمای آنها در آن، و گاه باشد که در فصاحت و بلاغت نیز زیباترین سوره‌های دیگر باشد. و در باب سوره مبارکه یس، در احادیث وارد شده که دل قرآن است، و این مناسب‌تر می‌نماید از شکم که در آن کلمات نقل شده. و ظاهر این است که آن، به اعتبار کمال شرافت آن باشد با بودن آن در وسط مانند دل که اشرف اعضاست در بدن، و در اشرفیت آن، سوره مبارکه از باقی سور بعد از سوره مبارکه فاتحه که به منزله سر قرآن مجید است، و باقی به منزله بدن استبعادی نیست، بلکه از احادیثی که در فضایل آن وارد شده، استنباط آن می‌توان کرد؛ و مفسران از برای آن وجه‌های دیگر گفته‌اند که خالی از تکلفی نیست، و باقی تشبیهات دیگر که در آن کلمات واقع شده، بر تقدیری که حدیث باشد از برای هر یک مناسبی می‌توان گفت.

و مناسب سر با بسمله ظاهر است، و اطلاق بار بر تشدید ممکن است که به اعتبار تشبیه تشدید خطی باشد بر روی حرف به بار بر روی چیزی، یا به سبب

گران شدن حرف لفظی باشد به سبب آن، پس به منزله باری است بر آن؛ و هم چنین اطلاق تاج بر مد ممکن است که به اعتبار تشبیه صورت خطی مد باشد به تاج؛ نهایت معلوم نیست که مد در خط کوفی باشد، و ممکن است که به اعتبار تشبیه اصل مد حرف و کشیدن آن باشد به تاج به اعتبار این که زینتی از برای آن باشد، مانند تاج.

و وقف را منزل قرآن گفتن، شاید به اعتبار توقف قاری باشد در آن مانند توقف کسی که به منزلی رسد بر آن، و ممکن است که وقوف منازل و مدارج ترقیات قاری باشد.

و قاری را جان قرآن گفتن، ممکن است که به اعتبار این باشد که او قرآن را به تلفظ درآورد؛ پس به منزله روح باشد که بدن به او زنده گردد.

و آیه مبارکه آیه الكرسي را حصار قرآن گفتن، می تواند به اعتبار این باشد که حصاری است از قرآن برای حفظ؛ هر که بخواند آن را یا هر چه خوانده شود آن به قصد حفظ آن، و ممکن است نیز به منزله حصاری باشد از برای حفظ اصل قرآن مجید، و برکت آن قرآن مجید محفوظ بماند تا قیامت.

و از برای سوره مبارکه توحید نام بسیاری در تفاسیر نقل شده، و نقل قرآن نقل نشده، و بر تقدیر صحت آن می تواند که به اعتبار این باشد که آن سوره کریمه با کمال ایجاز و قصر حتی این که اقصر سور است، بعد از کوثر کام جان قاریان را به شهد معرفت توحید و حلاوت کسب سعادت جاوید شیرین نماید.

و سوره مبارکه تبارک را چراغ گفتن، ممکن است که به اعتبار کمال نور و روشنی آن باشد به حسب نظم اسلوب عبارات یا معانی بلند آنها چنان که در باب سوره بقره و آل عمران وارد شده که زهراوتان قرآنند، و گفته اند که این به اعتبار این است که آنها به حسب نظم و اسلوب کمال بها و روشنی دارند.

همواره ایام عمر و دولت و اقبال و عظمت و حشمت و اجلال پاینده و لایزال باد. (جم ادام الله تعالی ظلّه العالی).

[۷۰]- [در باب آداب ناخن گرفتن و وقت آن]

حسب الامر الاعلی فضیلت و افادت و افاضت پناه، هدایت و نقابت و کمالات دستگاه، حقایق و معارف آگاه، جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع و الاصول، علامی فہامی مجتهد الزمانی، علامة العلمایی نظاماً للفضیلة و الافادة والافاضة والهدایة والنقابة والکمال آقا جمال قلمی نمایند که در تقلیم اظفار، احادیثی که در باب ترتیب آن هست در نسخ جاتی که در نظر کیمیا اثر نواب کامیاب اشرف اقدس است مختلف مذکور شده، تمام احادیث معمولاً به اصحاب را که در این باب به ایشان رسیده ترجمه نموده، و هر یک را که آن علامه العلمایی اصح دانسته، معمول به خود ساخته‌اند تصریح کنند، و شعری را نیز که از حضرت امیرالمومنین و یعسوب الدین - صلوات الله علیه - منقول است، ترجمه و قلمی نمایند که سند آن صحیح است یا نه؟ تحریر فی سنه ۱۱۱۳

به موقف عرض اقدس می‌رساند که در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل شده که روایت شده که، هر که بگیرد ناخن‌های خود را روز جمعه ابتدا می‌کند به انگشت کوچک دست چپ، و ختم می‌کند به انگشت کوچک دست راست. و این حدیث اگر چه سند آن مذکور نیست، نهایت چون آن کتاب از کتاب‌های معتبر احادیث ماست، اعتبار آن از احادیث دیگر که در کتاب‌های غیر مشهور روایت شده بیشتر است. نهایت عبارت حدیث احتمال دارد که این مخصوص روز جمعه باشد؛ و احتمال دارد که تخصیص به روز جمعه اشاره به این باشد که ناخن باید در روز جمعه گرفته شود؛ و به این ترتیب گرفته شود؛ و بعضی از اکابر علمای ما مطلق گفته‌اند که به این ترتیب سنت است، و گویا حدیث را بر معنی دویم حمل کرده‌اند یا حدیث دیگر مطلق به ایشان رسیده بود. و در بعضی از کتاب‌های اهل سنت نیز حدیثی نقل شده که هر که خواهد که ایمن باشد از پریشانی و درد چشم و برص و جنون، پس بگیرد ناخن‌های خود را روز پنج

شنبه بعد از عصر، و ابتدا کند به انگشت کوچک دست چپ؛ و این در ابتدا موافق است با حدیث اول؛ نهایت مخصوص است به روز پنج شنبه. و در بعضی از کتاب‌های ما حدیثی دیگر نقل شده که هر که در روز چهارشنبه ناخن بگیرد، و ابتدا کند به انگشت کوچک دست راست، و ختم کند به انگشت کوچک دست چپ او را امان دهد از درد چشم. و در حدیث دیگر نیز نقل شده که اگر در روز پنج شنبه ابتدا کند به ناخن انگشت کوچک دست راست و تا انگشت مهین بگیرد، پس ابتدا کند به انگشت کوچک دست چپ و تا انگشت مهین بگیرد، امان یابد از درد چشم. و به گمان فقیر در هر روز به طریق حدیث اول گرفتن، موافق فتوای بعضی از علما، بد نیست؛ و در چهارشنبه به حدیث دویم عمل کردن، و در پنج شنبه به حدیث سیم، و در باقی روزها به حدیث اول آن هم بد نیست. و اما شعر منسوب به حضرت امیرالمومنین - صلوات الله و سلامه علیه - این است:

قلم اظافیرک بسنة و ادب یمنی ثم یسری خوابس أو خسب
یعنی بگیر ناخن‌های خود را به طریقه که سنت شده، و در شرع به آن آداب مقرر شده، و بعد از آن بیان فرموده‌اند آن را بر این نحو: راست پس چپ. «خوابس أو خسب» یعنی ابتدا کن به دست راست [۳۸۱] به ترتیب خوابس، یعنی ابتدا کن به انگشت کوچک و بعد از آن به انگشت میانی، و بعد از آن به انگشت مهین، و بعد از آن به انگشت پهلوی کوچک، و بعد از آن به انگشت شهادت، و بعد از آن به دست چپ، به ترتیب. «أو خسب» یعنی اول انگشت مهین، پس میانی، پس انگشت کوچک، پس انگشت شهادت، پس انگشت پهلوی کوچک.

نهایت نسبت آن دیوان و اشعار آن به آن حضرت - صلوات الله و سلامه علیه -

معلوم نیست و بر آن اعتماد نمی‌توان کرد. امید که همواره ایام عمر و دولت و اقبال و سلطنت و عظمت و اجلال پاینده، و لایزال باد، و از میامن شوکت این دولت عظمی و سلطنت کبری مخالفان دین مبین را ناخن مباد. (جم. ادام الله تعالی ظلّه العالی)

[۷۱]- [آیا در تحقق نذر، وجود شرط، شرط است؟]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که آنچه از سید مرتضی - طاب ثراه - نقل شده در استدلال بر این که در انعقاد نذر، شرط می‌باید، و بی‌شرط منعقد نمی‌شود، دو وجه است: یکی این که دعوی اجماع بر این کرده، و دویم این که از تغلب که یکی از اهل لغت است نقل کرده که او گفته که نذر نزد عرب، ب به معنی وعده است که با شرط باشد، پس آنچه در شرع اقدس وارد شده، از وجوب وفای به نذر باید بر این معنی حمل شود، و آنچه بی‌شرط باشد، هرگاه در زبان عرب داخل نذر نباشد، وفای به آن واجب نخواهد بود.

و حق این است که اجماعی که سید دعوی کرده ثابت نیست؛ و آنچه معلوم است، اجماع بر این است که با شرط منعقد می‌شود، و این فایده از برای سید ندارد؛ زیرا که در آن نزاعی نیست. نزاع در این است که آیا بی‌شرط نیز منعقد می‌شود یا نه! پس اگر عدم انعقاد بی‌شرط اجماعی باشد، این دلیل او می‌شود؛ و این اجماع معلوم نیست بلکه شیخ طوسی دعوی اجماع کرده، بر انعقاد بی‌شرط، و این اجماع نیز اگر چه ثابت نیست، نهایت این قول مشهورتر است، و دعوی اجماع بر این به صحّت نزدیک‌تر می‌نماید.

و آنچه سید از تغلب نقل کرده، جمعی دیگر از اهل لغت برخلاف آن گفته‌اند، و به معنی مطلق وعده گفته‌اند؛ و اکثر علما که شرط را در کار نمی‌دانند، اعتماد ایشان بر قول آن جمع بیشتر بوده، و هم چنین دعوی اجماع شیخ را نزدیک‌تر

می دانسته‌اند به صحّت چنان که مذکور شد.

و از احادیث نیز مؤیدات از برای قول ایشان می‌توان گفت، مثل حدیث صحیح ابی الصباح کنانی از حضرت صادق - صلوات الله و سلامه علیه - که نیست چیزی که از آن از برای خدا اطاعت باشد، و بگرداند مردان را بر خود مگر این که سزاوار است از برای او این که وفا کند به آن، و ظاهر است که این شامل نذری شرطی نیز باشد.

و مثل حدیث صحیح حلبی از آن حضرت - علیه السلام - که فرموده که اگر بگویی: **الله علیّ**، پس کفاره یمین است، پس اگر خلف کنی کفاره آن کفاره یمین است؛ پس کفاره را بر مطلق گفتن «**الله علیّ**» قرار داده‌اند، و شرط نکرده‌اند که باید با شرط باشد. نهایت این حدیث موافق قول جمعی است که کفاره نذر را همان کفاره یمین می‌دانند.

و مثل حدیث عبدالملک بن عمرو از آن حضرت - علیه السلام - که فرمود که هر که بگرداند از برای خدا بر خود این که ارتکاب نکند حرامی را که نام برد، پس ارتکاب کند آن را، پس آزاد کند رقبه را یا روزه بگیرد دو ماه یا اطعام کند شصت مسکین را؛ پس کفاره نذر را قرار داده‌اند بر مجرد ارتکاب حرامی که گفته باشد که خدا راست بر من که نکنم آن را؛ و شرطی اعتبار نکرده‌اند.

و مثل حدیث ابی بصیر از آن حضرت - علیه السلام - یا از حضرت باقر - صلوات الله و سلامه علیه - که فرمود که هر که بگرداند بر خود عهدی از برای خدا که از برای خدا اطاعت باشد، پس خلف کند، پس بر اوست آزاد کردن رقبه یا روزه دو ماه پی در پی یا طعام دادن شصت مسکین. و در این حدیث نیز در وجوب کفاره، اعتبار شرطی نشده.

و مثل حدیث حسن بن علی و شاء از حضرت امام موسی - صلوات الله و سلامه علیه - که گفته گفتم به آن حضرت که، به درستی که مرا کنیزی هست که

نیست او را نزد من مکانتی و جانبی، و بهایی دارد اما این که قسم خورده‌ام درباره او، پس گفته‌ام که الله علیّ این که نفروشم او را هرگز، و حاجتی به قیمت او دارد با تخفیف خرج؛ پس فرمود که، وفا کن از برای خدا به گفتار خود از برای او، پس امر فرمود به وفا کردن به مجرد الله علیّ که گفته بی شرطی.

و مثل حدیث ابی بصیر از حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود: اگر بنده انعام کند خدا بر او نعمتی یا بوده باشد بیمار یا مبتلا باشد به بلیه، پس عافیت داده باشد او را خدا از آن بلیه، پس گردانیده باشد بر نفس خود این که احرام ببندد از خراسان، پس به درستی که بر اوست این که تمام کند؛ چه ظاهر عبارت حدیث این است که نذر را بعد از عافیت کرده به شکرانه آن، و دیگر شرطی در نذر آن نبود، و با وجود این حکم شده که باید چنان کند.

و مثل حدیث علی ابن ابی حمزه که گفته نوشتیم به حضرت صادق - علیه السلام - که مردی گردانیده است مر خدای را بر او این که احرام ببندد از کوفه. فرمود: احرام ببندد از کوفه.

و مثل حدیث عمار از آن حضرت - علیه السلام - از پدر خود - علیه السلام - در وقتی که گردانیده بود بر نفس خود از برای خدا آزادی رقبه را، پس آزاد کرده بود بنده شل لنگی را. فرمود که هرگاه بوده باشد چنان که فروخته شود، مجزی است، و وجه تأیید به این دو حدیث این است که نام شرطی در آنها نیست.

و اگر بی شرط منعقد نمی‌بود، بایست استفساری از آن بشود؛ و پوشیده نیست که آیات و احادیث که در باب وجوب وفای به عهد وارد شده ظاهر این است که شامل چنین نذری باشد؛ زیرا که الله علیّ هر چند شرطی با آن نباشد، عهدی است که با خدا می‌شود.

و ممکن است استدلال از برای مذهب سید مرتضی به حدیث صحیح منصور بن حازم از حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود هرگاه بگوید مرد: بر من

است پیاده رفتن به سوی خانه خدا، و او محرم باشد به حجی، یا بر من است هدی فلان و فلان، پس نیست چیزی تا این که بگوید الله علی پیاده رفتن به سوی خانه او، یا بگوید الله علی هدی فلان و فلان، اگر نکنم فلان و فلان را. وجه استدلال این است که فرموده‌اند که تا چنین نگوید چیزی نیست، و در طریقی که فرموده‌اند شرط دارد، پس معلوم شد که شرط می‌باید، و تا شرط نکند نذر چیزی نیست.

و ممکن است جواب به این که می‌تواند بود که مراد همین باشد که به مجرد این که بگوید که بر من است فلان چیزی نیست تا نگوید الله علی، و ذکر شرط بر سبیل مثالی باشد، چون شایع است در نذرها، نه این که شرط هم ضرور باشد. و مؤید این است، این که بنابر قولی که شرط ضرور است شرط اعم از این است که اگر فلان کار بکنم یا فلان کار نکنم یا فلان نعمت به تو برسد یا فلان بلا از من دفع شود، و خصوص این شرط که اگر نکنم فلان و فلان را در کار نیست، با آن که در حدیث خصوص آن واقع شده، پس باید گفت که ذکر آن بر سبیل مثال است، و هرگاه ذکر آن البته بر سبیل مثال باشد دور نیست که ذکر اصل شرط نیز بر سبیل مثال باشد، و ممکن است نیز که این شرط همین متعلق به مثال دویم باشد، و مثال اول شرطی نداشته باشد، و این اشاره باشد به هر دو قسم نذر، و این که بی شرط و با شرط هر دو می‌باشد.

و بعضی از علما این را ظاهرتر دانسته، و بنابر آن استدلال کرده به این حدیث بر مذهب مشهور، و حق این است که استدلال به آن بر مذهب سید نیز مشکل است. والله تعالی یعلم. (جم دام ظلّه). [۳۸۲]

[۷۲]- [شرحی در باب احادیث رعد و برق و باران و مقایسه با آرای حکما]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که آنچه در احادیث ما در باب رعد وارد

شده، و در حدیثی این است که رعد آواز فرشته‌ای است که می‌راند ابر را، مانند مردی که شتران را براند، و فریاد زند که های های.

و در حدیث دیگر این که آن فرشته بزرگتر از مگس است و کوچکتر از زنبور.

و در باب برق واقع شده که آن تازیانه‌هایی آن فرشتگان که می‌زنند آنها را بر ابر، و می‌رانند آن را به سوی موضعی که حق تعالی تقدیر کرد در آن باران، یعنی تازیانه هاست از آتش، چنان که در حدیث دیگر واقع شده.

و در بعضی احادیث نبوی که ظاهر این است که از طرق اهل سنت باشد، این است که ابر سخن گوید بهترین سخن گفتنی، و خنده کند بهترین خنده کردنی. و سخن گفتن آن رعد است و خنده آن برق.

و وجه این که بارش در فصل بهار اکثر با رعد باشد، و در فصول دیگر رعد کم باشد در حدیثی به نظر نرسیده.

و ممکن است به اعتبار این باشد که در فصل بهار باران ضرور باشد. و گاه باشد که بعضی جاها به اعتبار کمی بخار در آن فصل استعداد تکوّن ابر نداشته باشد؛ پس باید که ملائکه موکل شوند به راندن ابرها از جاهای دیگر به آنجا، پس ابر و رعد در آن فصل بسیار باشد. و در فصل تابستان اکثر اوقات باران در کار نیست، و اگر گاهی به اعتبار و مصلحتی در جایی ضرور شود، و محتاج به نقل ابر از جایی به آنجا بشود، شاید آن هم با رعد باشد. و این است که در آن فصل نیز گاهی اگر بارشی باشد، اکثر با رعد است، و در فصل پاییز و زمستان که به اعتبار کثرت بخار در هر جا استعداد تکوّن ابر در همانجا باشد و در کار نباشد، راندن ابر از جایی دیگر به آنجا، پس به آن اعتبار رعدی نباشد مگر بر سبیل ندرت که آن می‌تواند بود که به اعتبار نقل به جایی باشد که آن جا در آن فصل نیز استعداد ابر در آنجا نباشد.

و ممکن است که ابرهای بهار و تابستانی را طغیان و سرکشی باشد که بی‌راندن ملائکه از جایی به جایی نروند، بخلاف ابرهای فصول دیگر که ملایم و رام باشند، و همین که آنها را به راه اندازند، به راه خود بروند و محتاج به راندن و فریادی نباشند و الله تعالی يعلم.

و حکما می‌گویند که سبب رعد و برق این است که بخار، یعنی اجزای هوایی و آبی مخلوط به یکدیگر، گاهی به اعتبار حرارتی که حاصل شود در آن به سبب آفتاب با غیر آن، بالا می‌رود تا به طبقه‌ای از هوا که به اعتبار کمال سردی آن، می‌بندد در آنجا، و ابر می‌شود.

و گاه هست که دودی هم در میان آن بخار باشد، یعنی اجزای ارضی و ناری ریزه مخلوط به یکدیگر، و گاه هست که بعد از بستن بخار و ابر شدن، حرارت آن دود هنوز باقی است، و می‌خواهد که بالاتر رود، پس بشدت تمام ابر را می‌شکافتد و بالا می‌رود و پس از بر هم خوردن آنها به یکدیگر و شکافتن ابر، صدایی بهم رسد که آن را رعد گویند.

و گاه هست که آتشی هم در آنها افتد که آن برق است، زیرا که از خوردن دو چیز به یکدیگر بشدت و سختی حرارتی در آنها بهم رسد.

و گاه هست که به مرتبه‌ای باشد که آتش درگیرد، و خصوصا اگر چربی یا کبریتی در آنها باشد.

و گاه هست که اجزای ارضیه آن دود هم سرد می‌شود، و به اعتبار ثقلی که دارد ابر را می‌شکافتد و پایین می‌آید، و باز به سبب شکافتن آن بشدت رعد و برق حاصل می‌شود. و ایشان [حکما] دلیلی ندارند که البته سبب رعد و برق این است، و دعوی آن هم نمی‌کنند، بلکه ادعای این می‌کنند که به این وجه، به حسب عقل می‌تواند بود.

هرگاه به حسب شرع ظاهر شود که وجهی دیگر دارد، منافاتی با گفته ایشان ندارد.

و بنا بر گفته ایشان می‌تواند بود که چون در بهار و تابستان به اعتبار لطافت هوا و گرمی آن، اجزای دودی را قوت آن باشد که بالا روند تا به آن طبقه که ابر بهم رسد، و به سبب مذکور رعد و برق حاصل شود، به خلاف فصول دیگر که اکثر این است که به اعتبار تکاثف هوا و سردی آن همین که قدری بالا رفتند سرد می‌شوند، و قوت آن ندارند که بالاتر روند، و اجزای ناریه منقلب می‌شوند به هوا، و اجزای ارضیه پایین می‌آیند؛ پس دود با بخار باقی نمی‌ماند که منشأ رعد و برق شود، مگر نادری که آن دود بسیار قوی باشد، و تواند که با بخار بالاتر و تا جایی که ابر شود و در آن وقت رعد و برقی بشود، چنان که گاهی در آن فصول نیز می‌شود و الله تعالی يعلم.

امید که همواره حدایق اقبال آن شهریار کاملاً به رشحات فیض سحاب الطاف الهی سرسبز و سیراب و ریان و شاداب باد و دشمنان این دولت عظمی و سلطنت کبری را به جز برق جانسوز غضب نامتناهی نصیب و بهره‌ای مباد. جم. [۳۸۳]

[۷۳]- [مسأله در باب انگشتی در دست]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که در باب طاق یا جفت بودن انگشتی که در دست کنند، حدیثی به نظر نمی‌رسد. ظاهر این است که هر یک خوب باشد. و در حدیث نقل شده که حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - چهار انگشت در دست می‌کردند: انگشت یاقوت برای شرافت و زینتش، و فیروزه برای نصرت و یاریش، و حدید صینی برای قوتش، و عقیق برای حرز و دفع دشمنان و بلاها. [علل الشرایع: ۱/ ۱۵۷]

و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - نقل شده که فرموده‌اند که من دوست می‌دارم از برای هر مؤمن که پنج انگشت در دست

داشته باشد: یاقوت و آن فاخرترین همه است، و عقیق و آن خالص‌تر است از برای خدا و برای ما اهل بیت؛ و فیروزه و آن چشم را قوت می‌دهد، و سینه را گشایش می‌دهد، و قوت دل را زیاد می‌کند، و چون پی‌کاری رود آن را در دست کند، پس چون برگردد حاجتش برآورده شده باشد؛ و حدید صینی و آن را دوست نمی‌دارم که همیشه در دست داشته باشد، ولیکن بد نمی‌دانم دست کردن آن را در وقتی که به دیدن کسی رود که از او ترسد از اهل شرّ برای این که شرّ او ساکن شود؛ و حدید صینی شیاطین را دور می‌گرداند، و به این سبب دوست می‌دارم که داشته باشد. پنجم آن دُرّی که در صحرای نجف اشرف خدا ظاهر می‌سازد؛ به درستی که هر که آن را در دست کند، به هر نظر کردنی به آن، خداوند عالمیان زیارتی با حج و عمره در نامه عمل او بنویسد که ثوابش ثواب پیغمبران و صالحان باشد. [تهذیب الاحکام: ۳۷/۶]

و از این دو حدیث شریف ظاهر نمی‌شود که خصوص عدد چهار یا پنج سنّت باشد، بلکه فضیلت آن چهار یا پنج ظاهر می‌شود، پس اگر کسی همه را داشته باشد، و در دست کند خوب است، و اگر بعضی را در دست کند، همین فضیلت آن را دریابد، و از راه عدد نقصی ندارد؛ خواه جفت باشد و خواه طاق. نهایت بنابر آخر حدیث دویم، بهتر این است که حدید صینی را در دست نکند مگر در وقتی که به دیدن کسی رود که از شرّ او ترسد و به قرینه آن باید که حدیث اوّل را نیز بر این حمل کرد که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - حدید صینی را گاهی در دست می‌کردند نه این که همیشه در دست می‌کردند؛ و هم چنین به قرینه آن باید که اوّل حدیث دویم را بر این حمل کرد که دوست داشتن این پنج تا همیشه نباشد، بلکه دوست داشتن حدید صینی را گاهی باشد، بلکه ظاهرتر این است که در نقل اوّل حدیث سهوی شده باشد؛ و صحیح چنین باشد که دوست می‌دارم از برای هر مؤمنی که پنج انگشتر داشته باشد؛ نه این که در

دست داشته باشد، و بنا بر این اول حدیث با آخر آن اصلاً مخالفی ندارد. امید که همواره آن سلطان سلیمان مکان را افسر دولت و جهان بانی بر سر و انگشتر سلطنت و فرمان فرمایی در دست باد. جم، (ادام الله تعالی ظلّه العالی)

[۷۴]- [مسأله در باب ظرف مسی نجس که سفید کرده اند]

به موقف عرض اقدس می‌رساند که هرگاه ظرف مس سرخی نجس شده باشد، و آن را نشسته سفید نمایند، هرگاه آن سفید کرده را بشویند، ظاهر آن پاک می‌شود و استعمال می‌توان کرد، و نجاست ته آن سرایت به بالا نمی‌کند تا وقتی که معلوم شود که یک قدری ساییده شده که آب به ته آن رسیده، آن وقت باید که باز بشویند، و هم چنین هر مرتبه که معلوم شود که یک قدری از آن ساییده شده، و اگر احتیاطاً هر مرتبه که خواهند که استعمال کنند بشویند احوط باشد. امید که سایه بلند پایه بر مفارق جمیع بندگان پاینده و لایزال باد (جم ره).

فهرست منابع

- امالی الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ ش
- امالی الطوسی، محمد بن حسن طوسی، تحقیق موسسه البعثة، قم، ۱۴۱۴ ق
- تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق
- دانشمندان خوانسار، کنگره بزرگداشت آقا حسین خوانساری، قم، ۱۳۸۷ ش
- دو گفتار، سید محمد علی روضاتی، قم، کتابخانه تاریخ، ۱۳۷۸ ش
- دوازده رساله فقهی در باره نماز جمعه از روزگار صفوی، قم، انصاریان، ۱۳۸۱ ش
- دومین دو گفتار، سید محمد علی روضاتی، اصفهان، ۱۳۸۶
- الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقابزرگ الطهرانی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۱ ش
- رسائل آقا جمال، شانزده رساله، کنگره بزرگداشت آقا حسین خوانساری، قم، ۱۳۷۸ ش
- ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، به کوشش سید احمد اشکوری، قم، ۱۴۰۶ ق
- طبقات اعلام الشیعه (الکواکب المنتره) آقابزرگ طهرانی، بیروت، ۱۴۳۰
- عباسنامه، محمد طاهر وحید قزوینی، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، ۱۳۲۹
- فهرست نسخه های خطی کتابخانه سلطنتی، بدری آتابای، ش ۱۶۴۴
- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ابوالفضل حافظیان، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۹۱

- كافي، محمد بن يعقوب كليني، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۴۰۷ ق
- محاسن، به كوشش جلال الدين محدث، احمد بن محمد بن خالد برقي، قم، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۷۱ ق
- مصباح المتهدج، محمد بن حسن طوسي، تحقيق مؤسسة فقه الشيعه، بيروت، ۱۴۱۱
- مقالات تاريخي، رسول جعفريان، مقاله «تقديم نامه نويسي در ديباچه كتامها»، قم، دليل ما، ۱۳۸۷
- مقالات و رسالات تاريخي، دفتر چهارم، رسول جعفريان، تهران، ۱۳۹۶
- وسائل الشيعه، محمد بن حسن حر عاملي، تحقيق مؤسسة آل البيت ع، قم، ۱۴۰۹ ق
- وقايع الاعوام و السنين، عبدالحسين بن مير محمد باقر خاتون آبادي، تهران، ۱۳۵۴ ش